

فولکلور میانہ

(فرہنگ عامہ میانہ)

تالیف: محمد صادق ناہی



نائبی، محمدصادق، ۱۳۵۲ -

فولکلورمیانہ / مؤلف: محمدصادق نائبی. - تهران: محمدصادق نائبی. تهران: جهان جام جم، ۱۳۹۵.

۹۶ ص. : مصور، جدول.

ISBN:

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

عنوان به انگلیسی: Folklore of Miyaneh

کتابنامه ص [۹۶] - ؛ همچنین بصورت زیر نویس

نمایه:

۱. میانہ - سرگذشتنامہ ۲. میانہ - جغرافیای طبیعی ۳. آثار تاریخی - میانہ الف. عنوان

کتابخانه ملی ایران ۲۱۲۱ / ۳ / ۲۱۲۱ DSR ۹۵۵ / ۳۲۵۷ ۳۹۸۹۰ - ۸۳ م

نام کتاب: فولکلور میانہ

مؤلف: محمدصادق نائبی

ناشر: انتشارات جهان جام جم

سال انتشار: ۱۳۹۵

نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۹۰۰۰ تومان

این کتاب در وبسایت شخصی مؤلف: www.Naebi.ir انتشار یافته است.

فهرست مطالب

۵	پیشگفتار مؤلف.....
۶	مقدمه دکتر محمدزاده صدیق.....
۸	بخش مقدماتی: میانه شناسی.....
۸	موقعیت جغرافیائی میانه:.....
۹	وسعت میانه.....
۱۰	جمعیت میانه.....
۱۱	تقسیم بندی کشوری شهرستان ویژه میانه.....
۱۱	فلسفه وجودی میانه.....
۱۲	وجه تسمیه میانه.....
۱۴	میانه در تاریخ.....
۱۶	میانه در نوشته های جهانگردان و مورخان.....
۲۰	منابع و مراجع این بخش.....
۲۱	بخش فولکلور میانه.....
۲۱	زبان مردم میانه.....
۲۲	گویش مردم میانه.....
۳۵	نژاد.....
۳۶	شهرنشینی.....
۳۹	دین و مذهب.....
۴۰	فولکلور میانه.....
۴۲	آداب و رسوم مردم میانه.....
۴۲	چارشنبه سوری.....

- شب چله..... ۴۳
- بایرام (عید)..... ۴۳
- یاس (عزا)..... ۴۳
- توی (عروسی)..... ۴۴
- اوشاق اولما (تولد نوزاد)..... ۴۶
- محرم - شاخسی و اخسی..... ۴۷
- ایناملار (باورها)..... ۴۸
- موسیقی آذربایجانی..... ۴۹
- رقص آذربایجانی..... ۵۱
- اؤلچولر (واحدهای اندازه گیری)..... ۵۳
- اویونلار (بازی های محلی)..... ۵۵
- ادبیات شفاهی میانه..... ۶۶
- ادبیات منظوم..... ۶۷
- ادبیات مثنوی..... ۸۱
- منابع و مراجع این بخش..... ۹۶

پیشگفتار مؤلف

فولکلور به معنای فرهنگ عامیانه یا باور عامیانه یک واژه لاتین مرکب از **Folk** به معنی مردم یا توده و **Lore** به معنای دانش است و مجموعه افسانه ها، داستانها، مثلها، متلها، باورها، موسیقی، ادبیات شفاهی، رسم و رسوم را در بین یک مردم یا طایفه شامل می شود.

این اصطلاح را نخستین بار یک عتیقه شناس انگلیسی به نام ویلیام تامس در مقاله خود بکار برد و در دهه های گذشته با معادلسازی های "فرهنگ عامه"، "فرهنگ توده"، "مردمشناسی"، "باور عامه" و غیره در ایران مصطلح و متداول شد.

راهیابی هزاران فولکلور از اقوام مختلف ایرانی در قرنهای مختلف به اشعار شعرای ایرانی و تاریخ مورخان نشان می دهد که فرهنگ عامیانه طبیعتاً دارای قدمتی بس فراتر از ادبیات مکتوبمان است طوریکه همین اکنون نیز بسیاری ادبیات مردمی داریم که هنوز به ادبیات مکتوب راه نیافته است. تا همین اخیر در هر خانواده لاقل یک فرد بود که تسلط به دهها داستان و افسانه و شعر و معما و ... داشت و مجالس و محافل را گرمی می بخشید اما با حضور تلویزیون در خانه ها این ادبیات شفاهی تقریباً رو به نابودی است و نگرانی از مکتوب و ثبت نشدن آن وجود دارد.

اینجانب با توجه به تحقیقات و تألیفات گسترده در باب میانه شناسی از سال ۱۳۸۰ بدینسو، بر آن شدم این بخش از فرهنگ میانه را تثبیت و تدوین نمایم. پیشتر این بخش را جزو کتاب "میانه" آورده بودم و مورد استقبال عموم قرار گرفته بود چراکه تجمیع فولکلور یک شهرستان در یک مجموعه کاری سخت است، لیکن احساس کردم باید کتابی مستقل در این باره منتشر گردد تا توجه بیشتری به این موضوع گردد و رفته رفته این تدوین، تکمیل گردد.

آنچه بنده در این کتاب آورده ام شاید یک از هزار باشد و بر محققان و صاحب نظران است که این تحقیق ناقص را تکمیل نمایند و برای آیندگان به یادگار گذارند.

محمدصادق نائبی

دی ماه سال ۱۳۹۴

مقدمه دکتر محمدزاده صدیق

فولکلور، همه عناصر و مواد ارزش‌های مادی و معنوی توده‌های انسانی را در بر می‌گیرد که همگی بیرون از حیطه دانش آموختگی رسمی ایجاد شده باشند و در واقع به مجموعه سواد فرهنگی یک قوم و ملت اطلاق می‌شود که آن‌ها را بیرون از مکتب و مدرسه یاد می‌گیرند، می‌آفرینند و به نسل‌های بازپسین انتقال می‌دهند. مواد و عناصر فولکلور، خالق و ابداع کننده مشخصی ندارند و از اندیشه‌ها و آئین‌های حاکم بر جامعه نیز که بر خلاف میل توده‌های مردم باشد تبعیت نمی‌کنند و در واقع حافظه تاریخی و میراث معنوی یک قوم به شمار می‌آیند.

نمی‌توان برای به وجود آمدن آثار فولکلوریک، تاریخ معینی تعیین کرد. آفرینش آن‌ها از دوران حیات ابتدایی بشر و دگرگونی زندگی آغاز می‌شود. یعنی از دوران تحول حیات، دوره‌های گردآوری خوراک، و دوره‌های شکارچی‌گری، گله‌داری و کشاورزی تا عصر رادیو و تلویزیون و اینترنت.

کتاب حاضر، بخش‌هایی چشم‌گیر از مواد ادبیات شفاهی و فولکلور آذربایجان را در بر می‌گیرد. مؤلف اثر که سال‌هاست در زمینه پژوهش‌های مربوط به شهر دیرین سال میانا (Mayana) به کارهای دراز آهنگ و پر توش و توانی دست یازیده، در این کتاب کم حجم و پر محتوا توانسته است از سروده‌ها و ساخته‌های آئینی، دین و مذهب، آداب و رسوم، باورها، بازی‌های محلی، گونه‌های ادبیات شفاهی و جز آن در ولایت تحت مطالعه‌اش سخن گوید. وی پیش از این، کتابهای میانه^۱، مشاهیر و مفاخر میانه^۲ و تاریخ و جغرافیای میانه^۳، مشاهیر میانه^۴ را نیز انتشار داده است.

مؤلف کتاب در آغاز سخن از اتیمولوژی و ریشه‌شناسی نام جغرافیایی میانا و پیشینه و ویژگی‌های گویش ترکی این سامان سخن می‌گوید و استنتاجات بجا و جالبی از پژوهش‌های خود به دست

^۱ نائبی، محمد صادق. میانه، تهران، نشر جان جهان، ۱۳۸۴.

^۲ نائبی، محمد صادق. مشاهیر و مفاخر میانه، تهران، پینار، ۱۳۸۷.

^۳ نائبی، محمد صادق. تاریخ و جغرافیای میانه، تهران، تکدرخت، ۱۳۹۴.

^۴ نائبی، محمد صادق. مشاهیر میانه، تهران، پردیس دانش، ۱۳۹۲.

می‌دهد. سپس در بحث از مواد فولکلور بیشترین همت خود را صرف معرفی نمونه‌های ادبیات شفاهی و موسیقی آن می‌کند.

در بخش موسیقی، سه گونه موسیقی سنتی، آشیقی و مقامی را معرفی می‌کند و آن را «هنر متعالی» می‌نامد و معرفی رقص یا حرکات موزون آذربایجان را با آوردن گونه رقص پهلوانی، حماسی، رزمی و انواع آن نظیر قایتاغی، مصری، کور اوغلو باغیرتسی و غیره اعتلا می‌بخشد.

در بخش ادبیات آشیقی از ۱۴۰ آهنگ آشیقی و گونه‌های گوناگون قوشغو(شعر)های آن نام می‌برد و انواع شعر ترکی را معرفی می‌کند.

در بخش گونه‌های ادبی منظوم و منثور فولکلور آذربایجان بحث نوینی پیرامون «دئیم» یا اصطلاحات جوش خورده دارد که برای اهل تحقیق مفید فایده است.

این‌جانب ضمن ارج نهادن به کوشش‌های مؤلف محترم در اقدام به بررسی و بازشناسی خاص بخشی از مجموعه بزرگ فولکلور آذربایجان، امیدوارم در آینده بتوانند به تکمیل مباحث مربوط به موضوع اصلی و گردآوری نمونه‌های فراوان از گونه‌های ادبیات شفاهی و شرح بیشتر نمادهای فولکلوریک موفق گردند.

والله یؤید من یشاء

دکتر ح. م. صدیق

تهران دی ۱۳۹۴

بخش مقدماتی: میانه شناسی

موقعیت جغرافیائی میانه:

شهرستان میانه، در شمالغربی ایران و جنوبشرقی استان آذربایجانشرقی قرار گرفته و یکی از ۲۰ شهرستان آن به شمار می رود. این شهرستان در محل تلاقی سه استان آذربایجانشرقی، زنجان و اردبیل قرار گرفته و ۸ همسایه در اطراف خود دارد: سراب از شمال، بستان آباد از شمالغربی، هشترود از غرب، چاراویماق از جنوب غربی، زنجان از جنوب، خلخالو کوثر از شرق و نیر اردبیل از شمالشرقی این شهرستان را دربرگرفته اند. شهرستان میانه از نظر شکل عمومی، خوش هندسه بوده و بیشتر شبیه شکل استان آذربایجانشرقی است.

مرکز این شهرستان کوهستانی، برخلاف حومه خود در ارتفاعی پائینتر به بلندای ۱۱۰۰ متر از سطح دریا گسترده شده است، حال آنکه غالب آبادیهای آن در ارتفاع ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ به بالا استقرار یافته اند، طوری که ارتفاع متوسط آبادیهای شهرستان از سطح دریا ۱۵۶۶ متر می باشد. یعنی بطور میانگین، آبادیهای میانه نزدیک به ۵۰۰ متر بالاتر از خود شهر قرار دارند.

شهر میانه، بعد از شهر جلفا بعنوان کم ارتفاعترین شهر در میان شهرهای آذربایجان شرقی و غربی محسوب می شود. مرکز این شهرستان در مختصات بین المللی ۴۷/۴۲' طول شرقی و ۳۷/۲۰' عرض شمالی و بین دو رشته کوه بوزقوش و قافلاتی قرار دارد.

جمعیت میانه

طبق سرشماری سراسری سال ۱۳۹۰، شهرستان میانه با ۱۸۵۸۰۶ نفر جمعیت، یک بیستم جمعیت ۳۷۲۵۰۰۰ نفری استان را در خود جای داده است. این درحالی است که مساحت شهرستان یک هشتم مساحت استان است و این نسبت، بیانگر تراکم اندک شهرستان و مهاجرت چشمگیر مردم این شهر به شهرهای بزرگ است. در صورت عدم مهاجرت شهروندان میانه بخاطر بیکاری و دستیابی به موقعیتهای برتر، شهرستان میانه بایستی ۷۰۰ هزار نفر جمعیت می داشت که یک صدم جمعیت کشور می شد ولی سیر صعودی مهاجرت در دهه های اخیر، باعث سیر نزولی جمعیت میانه شده است.

تنها اگر به آمار سرشماری های سراسری سال ۱۳۵۵ و ۱۳۹۰ نگاه کنیم متوجه می شویم که اگر جمعیت ۳۳ میلیونی کشور به حدود ۸۵ میلیون ایرانی در سراسر جهان افزایش یافته است، لذا جمعیت ۲۲۰ هزار نفری میانه در سال ۱۳۵۵ نیز بایستی به ۵۷۰ هزار نفر افزایش می یافت. با در نظر گرفتن جمعیت انبوه میانه ایهای مهاجر قبل از سال ۱۳۵۵، تصور ۷۰۰ هزار میانه ای در ایران در حال حاضر دور از ذهن نمی نماید. لذا در حدود ۵۰۰ هزار میانه ای غیر از جمعیت کنونی ساکن در میانه، در خارج از میانه زندگی می کنند. ۶۰٪ از جمعیت کنونی میانه (۱۱۰۴۲۱ نفر با ۳۰۷۶۰ خانوار) شهرنشینند در حالیکه در سال ۱۳۵۵ شهرنشینی در میانه ۱۶٪ بود. از جمعیت ۱۸۵ هزار نفری میانه، ۹۵ هزار نفر مرد و ۹۰ هزار نفر زن بوده است که نسبت ۱۰۰۰ مرد در برابر ۹۴۴ زن را بیان می کند.

جدول جمعیت پنج شهر شهرستان میانه در سرشماری سال ۱۳۹۰

شهر میانه	ترکمنچای	آچاچی	ترک	آغکند	جمعیت شهرها
۹۵۵۰۵	۷۰۹۴	۳۶۸۳	۲۴۰۶	۱۷۳۳	۱۱۰۴۲۱

در شهرستان میانه در هر کیلومتر مربع فقط ۳۳ نفر زندگی می کنند درحالیکه متوسط بقیه استان ۹۰ نفر و شاخص کشوری با احتساب تمام کویرهای خالی، ۴۵ نفر است.

جدول رشد جمعیت میانه در ۵۵ سال

سال	۱۳۳۵	۱۳۴۵	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۵	۱۳۹۰
جمعیت شهرستان	۱۳۹	۱۷۵	۲۱۸	۲۳۱	۲۰۸	۱۸۵
جمعیت شهری	۲۱	۲۸	۳۶	۶۶	۷۸	۱۱۰
درصد شهرنشینی	۱۵	۱۶	۱۷	۲۹	۳۸	۶۰
تعداد خانوار	؟	؟	۳۹۷۵۶	۴۰۱۵۷	۴۲۲۰۹	۵۲۶۸۱
متوسط خانوار	؟	؟	۵.۵	۵.۷۵	۴.۹	۳.۵

تقسیم بندی کشوری شهرستان ویژه میانه

طبق آخرین تقسیمبندی رسمی کشوری تا ابتدای سال ۱۳۹۴، کشور ایران به ۳۱ استان، ۴۲۹ شهرستان، ۱۰۵۷ بخش، ۱۲۴۳ شهر، ۲۵۸۹ دهستان و ۶۸۱۲۵ آبادی تقسیم شده است که یکی از آنها استان آذربایجان شرقی است.

استان آذربایجان شرقی با جمعیت ۳ میلیون و ۷۲۵ هزار نفری دارای ۲۰ شهرستان، ۵۹ شهر، ۴۴ بخش، ۱۴۲ دهستان و ۲۹۱۱ آبادی می باشد.

در این میان، سهم میانه ۵ شهر، ۴ بخش، ۱۷ دهستان و ۴۰۳ آبادی است که نسبت به شهرستانهای دیگر ارقام قابل توجهی است. هر کدام از بخشها توسط بخشداری و هر کدام از شهرها توسط شهرداری اداره می شوند. مجموع ۴ بخش شهرستان از ۱۷ دهستان تشکیل می شوند که سهم هر کدام متفاوت است. این ۱۷ دهستان، مجموعه ۴۰۳ آبادی میانه را تحت پوشش قرار می دهند که ۳۳۲ روستای آن دارای سکنه است.

شهرستان میانه در تاریخ ۲۹ بهمن ۱۳۹۲ با تصویب هیئت دولت به "شهرستان ویژه" ارتقا یافت و فرمانداری آن به فرمانداری ویژه و معاونت استانداری ارتقا یافت.

فلسفه وجودی میانه

شکل گیری هر شهر با عوامل مختلفی مرتبط است. این عوامل برای هر شهری متفاوت است. آب و هوا، اقتصاد، تجارت، امنیت و دهها عامل دیگر، از عوامل شکل گیری شهرها می باشد. شهر میانه نیز از این امر مستثنی نیست و قطعاً عواملی وجود داشته اند که باعث تشکیل چنین شهری در قدیم و بقای آن در هزاره های گذشته شده است. توجه به فلسفه ایجاد و بقاء این شهر و هر شهر دیگر می تواند جالب توجه باشد. عوامل عمده در شکل گیری شهر میانه را می توان چنین برشمرد:

- هوای مناسب منطقه و چهار فصلی بودن آن.
- برخورداری از آب فراوان از جمله دهها رودخانه و قنات.
- برخورداری از خاک مناسب برای کشت.
- برخورداری از امنیت دفاعی بوسیله دژهای طبیعی بنام کوهها. کوهها در جنگهای قدیمی، نقش بسزائی در خستی کردن حمله دشمن ایفا می کرده و برخلاف دشت و بیابان، کوهها جای

مناسبی، هم برای دفاع است و هم برای فرار از دست دشمن.

- سیاست حکومتی: میانه از شهرهای استراتژیک مادها و ماناها در هزاره قبل از میلاد بوده است.
- قرار نگرفتن در مسیر گسلهای زلزله ای: بررسی گسلهای منطقه میانه و استخراج زلزله های رخ داده در آن در ۱۰۰ سال گذشته از روی زلزله نگارهای معتبر بین المللی نشان می دهد که در یک قرن گذشته در میانه زلزله ۵/۵ ریشتری رخ نداده و از این بابت نسبت به شهرهای زلزله خیز اطراف میانه، جای امن به شمار می رود.
- پل ارتباطی شهرها: قرار گرفتن میانه بر سر راه جاده ابریشم در هزاره های پیشین و نیز قرار گرفتن در مسیر جاده ترانزیت اروپا و آسیا باعث دوام و بقای میانه شده است.
- موقعیت منطقه ای: میانه بهترین نقطه ای است که می تواند با تبریز، زنجان، اردبیل، کردستان و گیلان مراوده و رابطه داشته باشد. هرچند اکنون راههای این شهر به تناسب وسائط نقلیه نیست، اما قدیمیان در گذشته ای نه چندان دور با چهارپایان خود براحتی حتی با کردستان و گیلان نیز مراوده داشته اند.
- نزدیکی به تبریز و اردبیل: اردبیل در دوره اسلامی تا هجوم مغول و تبریز از دوره مغول تا حکومت پهلوی بعنوان قطب مهم اقتصادی، تجاری و فرهنگی بوده است. از این شهرها چه در تاریخ کهن و چه در تاریخ جدید، بعنوان شهرهائی قدرتمند و وسیع و پررونق نام برده شده است. همیشه چنین شهرهای خورشیدی، شهرهای اقماری در اطراف خود تشکیل داده اند. میانه بخاطر نزدیکی به این دو قطب، همواره پایدار مانده است.

وجه تسمیه میانه

هر حکومتی در دوره خود، شهرها و آبادیها و بناهائی را به نوعی به خود مربوط می کند، چه با نام بزرگان خود و چه با لغات و واژه های خاص. مثلاً شاه عباس صفوی در زمان حکومت خود ۹۹۹ کاروانسرا در شهرهای مختلف ساخت که اکنون هم به کاروانسراهای عباسی معروفند. شهرها و آبادیهای دوره حکومت مادها نیز از این امر مستثنی نبوده اند. آنها بنا به گویشهای مختلفی که در مکانها و زمانهای مختلف داشته اند، ترکیبات مختلفی از «ماد» را در نام آبادیها نهاده اند. «ماد» در گویش اینها بصورتهاى مختلف «ماد، مار، مای» تلفظ می شده است. شهرهای سوق الجیشی یا آبادیهای تازه بنا شده آن دوره با چنین واژه هائی ترکیب شده است و شهرها یا آبادی های کنونی

آذربایجان مانند «مایانا(میانا)، مایان(نرسیده به تبریز)، مایانج(نزدیک زنجان)، مایان شان(ماه نشان امروزی)، ماراغا، ماراند و مارایاند و مارایانا(همگی مرنند)، مایکی(ماکی)، مارد(قیزیل اوزن)، مای(آذربایجان)، مارگیاناد(دریاچه ارومیه) و...» را بوجود آورده است. میانا (میانه) در اصل مایانا بوده است که ترکیبی از «مای» و «آنا» به معنای «ماد بزرگ» یا «ماد مادر» است. چنانچه در زمان ساسانیان به آذربایجان، مای نیز گفته می شد.

این واژه کهن غیرفارسی در سده های گذشته مانند دیگر نامهای اماکن و مناطق آذربایجان، قربانی افکار شوونیستی شده و آنرا با میانه به معنای وسط یکی گرفته اند و در توجیه آن هر کدام چیزی بافته اند. یکی به دلیل قرار گرفتن بین زنجان و تبریز آنرا میانه دانسته است. دیگری بخاطر قرار گرفتن بین تبریز و تهران، آن دیگری بخاطر قرارگیری بین مثلث مراغه، زنجان و تبریز، یکی دیگر بخاطر قرار گرفتن بین عراق عجم و آذربایجان و....

ظهور شخصیت‌هایی مانند گرمودی ها یا خونجی ها در اطراف میانه، باعث شده است که گاهی میانه را معادل با گرمود یا خونج بدانند. علی الخصوص تاریخ و شخصیت‌های سیاسی گرمود(گرمه چای) در دوره قاجار چنان زیاد بوده که غالباً میانه را معادل با گرمود دانسته اند. البته این مسئله باز دلیل بر آن نیست که نام میانه در تاریخ به گرمود تبدیل شده باشد.

هیچ سندی در تاریخ وجود ندارد که نام میانه به غیر از این نام(با صورتهای مختلفی چون: میانه، میانا، مایانا، مای آنا، مایاناج، میانج) استفاده شده باشد و اطلاق نام‌هایی مانند «صبا» و «گرمود» برای میانه سندیت تاریخی ندارد.

گاهی نیز شهرها را با صفاتی خطاب می کنند که به نوعی به آن ارتباط دارد. مانند: اصفهان - نصف جهان، یزد - دارالایمان، تبریز - قبه الاسلام، شهرکرد - بام ایران، اردبیل - دارالارشاد، قم - دارالمؤمنین.

در این میان، میانه را دروازه آذربایجان می خوانند. اگر منظور از آذربایجان، استان آذربایجان شرقی منظور از دروازه لزوماً از سمت تهران باشد، این صفت شاید! صحیح باشد لیکن اگر مراد استانهای ترکمنشین باشد، ترکها در تمام ایران پراکنده اند و دروازه های کشور همان دروازه های آنها هم هستند. این صفت مناسب برای میانه نیست. آذربایجان مانند سمنان و یزد یک استان نیست بلکه یکتمدن و منطقه فراگیر است. برای همین یک زنجانی یا اردبیلی و همدانی خود را یک آذربایجانی می داند.

میانه در تاریخ

قدمت و سابقه شهرها را غالباً از روی آثار و اجساد مکشوفه و آثار باستانی تشخیص می دهند. اگر چنین امری حاصل گردد، قضاوت را خیلی آسان خواهد کرد، اما به ندرت پیش می آید که در یککاوش اتفاقی یا عمدی، به یک اثر کهن دست پیدا کنیم. آثار باستانی ظاهری نیز غالباً تحت جبر روزگار یا روزگاریان از بین رفته است. راه دیگر برای پیدا کردن قدمت شهرها، جستجوی آن در تاریخ و نوشته هاست. اگر یکی از این دو امر اتفاق نیافتد، قضاوت درباره قدمت یک شهر، صرفاً در حد فرضیه و احتمال خواهد بود. اگر بگوئیم قدمت میانه به قدمت تاریخ است، گزاف نگفته ایم، چراکه هرچه تاریخ را به سمت گذشته ورق می زنیم، باز رد و پای این شهر پیر را می بینیم. کتیبه ها، مورخان و جهانگردان یا نام صریح آنرا در تاریخ نوشته اند و یا تعاریفی از موقعیت آن ذکر کرده اند که تنها به موقعیت این شهر مربوط می شود که در ادامه ذکر خواهد شد.

در سال ۱۳۵۸ مجسمه ای به شکل بز کوهی در میانه کشف شد که اکنون زینت بخش موزه آثار باستانی تبریز است. باستانشناسان، قدمت این مجسمه را ۷ هزار سال تخمین زده اند. این اثر کهن بشری اکنون در موزه تبریز نگهداری می شود و امید است به موزه شهرستان میانه بازگردد.

دیاکونوف از وجود تمدن انسانی در منطقه، لااقل از ۷۲۰ سال قبل از میلاد مسیح خبر می دهد. در آن زمان مانناها سرزمین آذربایجان را محل حکومت و سکونت خود برگزیده بودند.

امید نیایش منطقه «قیزیل بوندا» را که در لوحه های مانناها و آشوریه آمده است، همان میانه و اطراف آن می داند و می گوید: در اوایل هزاره قبل از میلاد، مانناها بر قیزیل بوندا مسلط بودند، اما در سال ۸۰۲ قبل از میلاد این آشوریه بودند که حاکم بر منطقه میانه شدند.

در اواخر قرن هشتم قبل از میلاد، قدرت مانناها آنچنان زیاد شده بود که توانستند هجوم آشوریان و اورارتوها را ختنی کرده و حاکم بر منطقه از جمله منطقه قافلانتي گردند.

سرزمین مانناها تحکیم و گسترش یافت و از ارومیه تا جنوب قیزیل اوزن و سلسله کوههای قافلانتي را شامل گردید. در این زمان زیکرتو منطقه میانه و اردبیل را در دست داشت.

آنچنانکه از کتیبه های آشوریان و مانناها برمی آید، منطقه Diok منطقه ای در بالای قیزیل اوزن بوده است. همینطور Andia منطقه ای در محدوده قزوین و زنجان بوده است. Qizil Bunda نیز سلسله جبال قافلانتي را شامل می شد.

در سال ۶۱۲ قبل از میلاد، مادها قدرت گرفته و آشورها را پس زدند. قدرت آنها روزافزون شده

و حتی در سال ۵۹۰ قبل از میلاد تمام سرزمین ماننا از جمله اطراف قافلاننتی و بوزقوش را به تبعیت خود درآوردند. مادها تنها تا ۵۵۰ قبل از میلاد دوام و قوام داشتند. با ورود هخامنشیان، آنها مغلوب شده و سرزمینهای خود را به هخامنشیان تحویل دادند. هخامنشیان تمام سرزمینهای مادها را صاحب شدند اما مناطق وسیعی از آذربایجان را نتوانستند تحت حکومت خویش درآورند. آنها در مقابل اقوام بومی شکست پذیر بودند. برای حاکمان هخامنشی، چشمپوشی از آذربایجان راحت نبود. آنها بارها اقوام و سردسته های آنها را اذیت کرده و با هجوم خود باعث ایداء آنها شدند ولی در نهایت کوروش کبیر در یکی از هجومها، بدست یک زن آذربایجانی بنام «تومروس خانیم» کشته شد. تومروس، سر کوروش کبیر را از تن جدا کرد و بالاخره حکومت هخامنشی در سال ۳۳۳ قبل از میلاد بدست اسکندر مقدونی مغلوب شد. همان موقع، آذربایجان دوباره بدست مانناها افتاد و دولت آتروپاتن تشکیل شد.

هرچند به قطعیت نمی توان گفت که زبان مادها ترکی بود اما قطعاً در خانواده زبانهای اورال - آلتای بود. زبان مردم آذربایجان در زمان حمله اسکندر، ترکی بود و او بی تردید از گستردگی سرزمین و جمعیت ترکها در تعجب بود. به قول نظامی گنجوی که این صحنه را به تصویر می کشد:

ز کوه خزر تا به دریای چین همه ترک بر ترک بینم زمین

دولت آتروپاتن تا پنج قرن حکومت می کند و به سده های بعد از میلاد مسیح می رسیم. از این دوره تا ظهور اسلام نیز حکومت ایران در دست ساسانیان بود که با ظهور اسلام تحول عظیم تاریخی، فرهنگی، سیاسی، اعتقادی و... در ایران رخ می دهد که باید تاریخ بعد و قبل از اسلام را متمایز کنیم. وجود حکومتها در منطقه و حساسیت نسبت به تملک منطقه قافلاننتی نشان می دهد که تمدن شهرنشینی در میانه وجود داشته است اما آنچه کوچک بوده است که در تاریخ نامی از آن برده نشده است. نه تنها نام میانه بلکه از شهرهای بزرگ و کوچک دیگر نیز نام برده نشده است و اگر برده شده است، نام کنونی آن نبوده است.

به هر حال هر حکومتی در زمان حکومت خود نام آبادیها و مناطق را تغییر می دهد و بعید است نام میانه در طول سه هزار سال ثابت مانده باشد. مثلاً همین قافلاننتی را می بینیم که در سده پیش به یککلمه نامفهوم بنام قافلانکوه تحریف و تغییر می یابد. ما تنها از تعاریف و مشخصات ذکر شده در مورد مناطق می توانیم حدس بزنیم که منظور آنها کجا بوده است. اما بعد از ظهور اسلام و مدون شدن تاریخ، می بینیم که میانه نامی رسمی و تاریخی مشخص به خود می گیرد.

بعد از ظهور اسلام، نویسندگان چندی، مطالبی از آذربایجان نوشته اند. آنها تاریخ نگار نبوده اند چراکه نه تنها تاریخ ملل دیگر بلکه تاریخ خود را هم نمی دانستند. آنها واقعه نگار و روایتگر بودند. هرآنچه می دیدند را می نوشتند و حتی قضاوتی روی آنچه میدیدند، نمی کردند.

نام میانه بعد از ظهور اسلام بارهادر کتب تاریخی ذکر می شود و مشخصات و موقعیت آن تعریف می شود. میانه از دید نویسندگان عرب مسلمان، شهری است کوچک با آب و هوایی بسیار خوب در منطقه ای سوق الجیشی و منحصر به فرد.

هرچند کتاب تاریخی منحصری برای میانه نمی توانیم پیدا کنیم اما از روی تاریخ و وقایع آذربایجان می توان به تاریخ میانه هم پی برد. این مشکل نه تنها برای میانه که برای همه شهرها منحصراً احساس می شود، طوریکه از تبریز بعنوان شهری کوچک در کنار میانه و سراب و مراغه نام برده می شود که صدها سال بعد در زمان ایلخانیان به اوج اقتدار می رسد.

میانه در سال ۲۲ هجرت، به تصرف نیروهای اسلام درآمد و اسلام را پذیرفت. این منطقه توسط سرداری به نام حدیفه بن یمان فتح شد. اولین اردوگاه سپاه اسلام در منطقه خلباشا در محدوده میانه استقرار یافت. گویا این منطقه همان گلباسان کنونی است. پس از فتح میانه توسط سپاه اسلام، شخصی بنام «عبدالله بن جعفر حمدانی» از قبیله حمدان، متولی امور ارشادی در میانه شد. پس از ظهور صفویه در ایران، مذهب تشیع در منطقه و ایران، رسمیت و گسترش یافت.

میانه در نوشته های جهانگردان و مورخان

دو نوع نوشتار در مورد گذشته بلاد می توان یافت: نوشتار جهانگردان و نوشتار مورخان. نوشتار جهانگردان ممکن است اکنون برای ما سندیت تاریخی باشد اما در زمان نگارش بعنوان نوشته تاریخی نبوده است. نوشتار جهانگردان را می توان «واقعه نگاری» تعریف کرد. آنها هرچه دیده اند، نوشته اند. هرچند تعدادی از آنها صاحب نظر هم بوده اند و آن واقعه نگاری را همراه با تحلیل نوشته اند، اما هرچه باشد، «هست و نیست» را نوشته اند نه «چه بود و چه هست» را. ولی مورخان با تحقیق در آثار باستانی، کتابهای تاریخی و... تدوینی جامع در مورد گذشته ای که خود ندیده اند، نوشته اند.

متأسفانه بخاطر تحریف تاریخ آذربایجان در دوره پهلوی و استناد مورخان سده اخیر به این نوشتارها، نمی توان روی آنها خیلی اعتماد کرد. اما نوشتار جهانگردان می تواند ما را به واقعیت رهنمون دارد. جهانگردان بزرگی از آثار باستانی میانه دیدن کرده اند و از آن در سفرنامه های خود یاد

کرده اند که ذکر آنها مفید است. مورخان و جهانگردانی که در مورد ایران مطلبی نگاشته اند، دو گروه و هر کدام در دو دوره زمانی متفاوت بوده اند: گروه اسلامی که غالباً در محدوده سده های ۴ تا ۷ به ایران سفر کرده اند یا درباره ایران تاریخی تدوین کرده اند. آنها بخاطر نفوذ اسلام در این سرزمین و با توجه به شرایط حکومتی به ایران می آمده اند. گروه دیگر اروپائینی هستند که بعد از رنسانس از دوره صفویه تا قاجاریه، برای کشف تاریخ خود ابتدا به کشف تاریخ آسیا پرداختند و خدمات آنها در کشف آثار باستانی، کتیبه ها، تاریخ کهن و... فراموش ناشدنی است.

از همین رو، هنگام خواندن سفرنامه یا تاریخ، ابتدا باید نگارنده را بشناسیم. درحالیکه نگارندگان اسلامی تبریز را شهری کوچک نوشته اند، نگارندگان اروپائی از تبریز تمجید کرده اند و این اختلاف بخاطر شرایط زمانی و حکومتی بوده است. تعدادی از سیاحان دوره قاجار از پشه های خطرناک میانه چندان دلخوشی نداشته و از میانه بد گفته اند. تعدادی سیاح عرب از دیدن شهر مخروبه میانه در دوره مغول و مقایسه آن با شهر خرم دوره قبل احساس حزن و اندوه کرده اند. عده ای از سیاحان دوره صفوی از تخلیه شهر بخاطر مالیات سنگین حکومت صفوی خبر داده اند. خلاصه نباید با تعریف کسی مغرور شویم و با تقبیح کسی دیگر سرافکنده. باید شرایط زمانی و مکانی را در نظر بگیریم.

در ادامه، از روی منابع هزاره گذشته، میانه را از نگاه نویسندگان و جهانگردان مسلمان عرب و اروپائیان می خوانیم تا خود به تاریخ آن پی ببریم. برای گریز از اطاله کلام و ملاحظه حوصله خواننده تنها سطوری از یککتاب حجیم تلخیص شده و آنچه در مورد میانه است در اینجا ذکر می شود:

- نوشته های اسلامی حاکی از آن است که میانه شهری آباد و خرم ولی کوچک بوده است. جالب آنکه در کتب تاریخی دوره اسلامی مانند *حدودالعالم* (۳۷۲ ق.)، *الممالک و المسالک* و *صوره الارض*، قطب شهرهای این منطقه اردبیل بوده است و این عظمت تا زمان مغول وجود داشته است و از تبریز بعنوان شهری کوچک در کنار میانه و سراب و اهر نام برده می شود.
- کلنل مونتیت /Monteith/ در سال ۱۸۳۳ در مقاله «گزارشهای روزانه سفری در آذربایجان» درباره میانه می نویسد: «رود آیدوغموش در نزدیکی میانه به قارلانقو می ریزد. ما به دهکده شقاقی نشین سید کندی رسیدیم. بر سر مالکیت این منطقه بین شقاقیها و افشارها اختلاف است. این محل فعلاً در اختیار شقاقی است».
- کلنل استوارت /Stuart/ هم می گوید: «از میانه به آغکند رفتیم. محلی آباد و حاصلخیز و خوشآیند بود. اکثر دهات سر راه را محصور به دیوار و دژهای کوچک و ویرانه دیدیم».

- کنل استوارت انگلیسی در ادامه در مورد خاطرات روز ۲۳ می ۱۸۳۶ می گوید: «در میانه بجای ادامه راه، در جانب ترکمنچای به روستای سوما رفتیم که اسعد افندی - سفیر عثمانی - در یکی از باغات آنجا چادر زده بود تا در هوای اینجا مداوا یابد.»
- کنت دوسرسی در سال ۱۸۴۰ در مورد ترکمنچای می نویسد: «اطراف این ده آباد است و زمینهای زراعی زیادی دارد. جلگه ای که ترکمنچای در آن قرار دارد، پر از دهات کوچک است که با دیواره های گلی محصور شده و از دور منظره جالبی دارد.»
- اوژن اوین جهانگرد و دیپلمات فرانسوی در حدود صد سال پیش در مورد میانه می گوید: «میانه در گذشته، کرسی شقایقها بود اما اکنون دهستان وسیعی است با پنج هزار نفر جمعیت».
- ابن حوقل در قرن چهارم هجری یعنی بیش از هزار سال پیش در *صوره الارض خود*، میانه را پررونق و پرجمعیت معرفی کرده و فاصله میانه و اردبیل را ۲۰ فرسنگ می نویسد.
- یاقوت حموی در قرن ۶ هجری به میانه آمده و در *معجم البلدان* از میانه تمجید می کند.
- حمدالله مستوفی در قرن هفتم از میانه فقط بعنوان یک ده نام می برد. چراکه میانه بخاطر موقعیت خاص خود در حمله مغول به تل خاکی تبدیل شد و آثار شهرنشینی آن از بین رفت.
- در کتاب *تاریخ ایران زمین* می خوانیم: در سال ۸۷۳ هجری، ابوسعید آخرین پادشاه گورکانی به قصد تصرف آذربایجان به میانه حمله کرد اما در این منطقه شکست سختی از اوزون حسن خورد و پس از دستگیری او را کشتند.
- *استخری در المسالک و الممالک* آنها، نام میانه را برده فاصله اش تا اردبیل را ۲۰ فرسنگ می نویسد.
- *حدود العالم من المشرق الی المغرب* نیز میانه را شهری کوچک ولی پررونق و آبادان با مردمانی خوب معرفی می کند.
- تاورنیه (فوت ۱۶۸۹ م.) در سفرنامه خود هنگام عبور از میانه از یک پل سنگی نام می برد که رو به خرابی است. او از اقدام شاه عباس در سنگفرش کردن راههای مشرف به کاپلانتی (قافلانتی) تمجید می کند. او که در دوره شاه عباس کبیر به ایران آمده بود، می نویسد: «در اطراف کاپلانتی، آبادیهای وجود دارد که به دربار شاه مالیات نمی دهند و اگر کسی جنایتی کرد و بدآنجاها پناه برد، هیچکس نمی تواند چیزی به او بگوید، حتی خود شاه!». البته تاورنیه معلوم نکرده است این کار بخاطر تقدس آبادی های این اطراف بوده است یا بخاطر دلیری و جنگجو بودن اهالی منطقه در مقاومت در برابر دادن مالیاتهای سنگین حکومتی. تاورنیه از هنر معماری کاروانسرای تازه ساز یا

- تازه تعمیر جامالآوا (همان جمال آباد) نیز تجلیل می کند.
- شاردن میانه را تحت عنوان دشتی وسیع، زیبا و خرم در آغوش کوهستانهای بلند توصیف می کند. او نیز به قلعه مخروبه ای در قلال قافلانته اشاره دارد.
 - در *نزه القلوب* که بعد از حمله مغول نگاشته شده است، آمده است: «میانه پیشتر شهری بوده است اما اکنون به اندازه دهی باقی مانده است».
 - در *تقویم البلدان* از میانه بعنوان شهری کوچک و سرسبز نام برده می شود.
 - *المشترک* در وصف میانه آنرا شهری بزرگ معرفی می کند که تا مراغه دو روز فاصله دارد.
 - شهاب الدین احمد قلقشندی مصری (۸۲۱-۷۵۶ق.) صاحب «*صبح الاعشی فی صناعه الانشاء*» در *اللباب* خود، با اشاره به بزرگان میانه می گوید: «گروهی از دانشمندان از این شهر برخاسته اند».
 - *دیاکونوف*، صاحب *تاریخ ماد*، میانه، دره قیزیل اوزن و نواحی جنوبی آنرا در ۷۲۰ سال قبل از میلاد، متعلق به سرزمین مانناها می داند. *دیاکونوف*، در کنار فرماندهی گسترده مانناها در آذربایجان از فرماندهی نیمه مستقلی در ناحیه میانه بنام «*زیکرتو*» نام می برد که برای حکومت مقتدر مرکزی اسباب مزاحمت است.
 - دکتر هنریش آلمانی که در زمان ناصرالدین شاه قاجار به میانه آمده بود، افسانه شاهزاده مغرور و متمکن قلعه دختر را نقل می کند.
 - *کارری* در گذر از میانه در سال ۱۶۹۴ م. شهر را کاملاً خالی از سکنه ذکر کرده است. او مالیاتهای سنگین صفوی را عامل فرار مردم از شهر و متلاشی شدن کانون خانواده شان دانسته است. *کارری* امید دارد که بخاطر موقعیت استثنائی میانه، مجدداً مردم به شهر رو آورند. او در تجلیل از کاپلانته (قافلانته) می گوید: تا اصفهان چنین کوهی ندیدم.
 - ژوبر در کتاب *مسافرت به ارمنستان و ایران* خود در مورد ۲۳ پل میانه (شهر کوپروسو) می گوید: روی رودخانه میانه پلی بسته اند که ۲۳ چشمه دارد. این پل خیلی خوب مانده است و به جاده سنگفرش منتهی می شود که از نظر ساخت به جاده های رومیان قدیم در ایتالیا شباهت دارد.
 - خانم ژان ماگر فرانسوی معروف به مادام دیولافواکه به همراه شوهر باستانشناس خود در سال ۱۸۸۱ میلادی به ایران آمده بود، در مورد میانه می گوید: «شهر کوچک میانه در زمانهای بسیار قدیم نیز در تاریخ وجود داشته است».
 - موریس دوکوتز هم در سال ۱۸۱۷ میلادی در بازدید از قیز کوپروسو نوشته است: «کتیبه ای روی

پل، منقوش است که می‌رساند ۱۴۰ سال پیش یکی از اهالی قزوین آنرا مرمت کرده است. متأسفانه شکافی در پل دیده می‌شود که ممکن است در آتیه موجب سقوط آن گردد». موریس دوکوتز ادامه می‌دهد: «... بالاخره در کاروانسرای جامالآوا اتراق کردیم که ۵۲۰ سال از تاریخ بنای آن می‌گذرد و در نهایت استحکام پایدار مانده است». موریس دوکوتز بوئه همچنین از وجود قلعه زیبایی در روستای ورزقان میانه خبر می‌دهد که در سال ۱۸۱۷ یعنی کمتر از ۲۰۰ سال پیش آنرا دیده است. دوکوتز می‌گوید: «این عمارت عالی متعلق به صادق خان بود که از معاندان سرسخت شاه قاجار بود و بارها با هم جنگیده بودند و عاقبت با حيله و خیانت کشته شد».

■ بارون فیودورکورفکه همراه محمدشاه قاجار برای تاجگذاری از تبریز ولیعهدنشین، عازم تهران شاه نشین بود، در گذر از میانه با تمجید از آثار تاریخی آن، قالی بسیار خوب میانه را می‌ستاید. فیودورکورف در سفرنامه خود از قول جغرافیدان معروف فرانسوی کینر (kinner) از میان شهرهای بین تبریز و تهران، فقط میانه را فوق العاده دیدنی معرفی می‌کند.

منابع و مراجع این بخش

۱. ابن حوقل، صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، ۱۳۴۵.
۲. ابن فضلان، سفرنامه ابن فضلان.
۳. ابواسحاق ابراهیم استخری، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار.
۴. ابوالفداء، تقویم البلدان ابوالفداء (۶۷۲ ق.)، چاپ سنگی.
۵. بارون فیودورکورف، سفرنامه، ترجمه اسکندر ذیحیان، تهران، ۱۳۷۲.
۶. تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری.
۷. حدود العالم من المشرق الى المغرب، مجهول المؤلف، ۴۴۷ قمری.
۸. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، به کوشش محمود دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۶.
۹. شاردن، سفرنامه شاردن فرانسوی.
۱۰. محمدصادق نائبی، میانه، تهران، انتشارات جهان جام جم، ۱۳۸۴.
۱۱. محمدصادق نائبی، مشاهیر میانه، تهران، انتشارات پردیس دانش، ۱۳۹۲.
۱۲. موریس دوکوتز بوئه، مسافرت به ایران (دوره فتحعلی شاه قاجار)، ترجمه محمودهدایت.

بخش فولکلور میانه

زبان مردم میانه

زبان مردم میانه مانند دیگر شهرهای منطقه، از هزاره های قبل از میلاد، زبان ترکی بوده و اکنون نیز زبان میانه و تمام آبادیهای آن - صرفنظر از قدمت و سابقه آن - بدون استثنا، ترکی است.

زبان ترکی و یا به بیان کلی، زبانهای اورال - آلتای در تقسیم بندی زبانهای دنیا یکی از خانواده های گسترده و متنوع را در کنار خانواده زبانهای هند و اروپائی تشکیل می دهند. زبان ترکی، صرفنظر از انواع گویشهای آن، جزو زبانهای کوتاه صائت التصاقی است. این زبان مانند زبانهای هند و اروپائی به قسمتهای جزئی تر تقسیم می شود. یکی از آنها زبان ترکی با گویش آذربایجانی است.

زبان ترکی دارای تاریخ بیش از هفت هزار ساله در جهان است که دارای گویشهای مختلف آذربایجانی، استانبولی، ترکمنی، ازبکی، یاقوتی، چاووشی، اوغوری، چینی، قرقیزی، آلبانیائی، بلغارستانی و... هست. ترکها از شرق آسیا تا اروپا و حتی آمریکا گسترانیده شده اند و مجموعاً ۳۶۰ میلیون نفر از جمعیت دنیا را تشکیل می دهند که بعد از زبانهای چینی، هندی، انگلیسی و اسپانیائی و بالاتر از زبانهای عربی و فارسی بعنوان پنجمین جمعیت دنیا محسوب می شوند. در جهان اسلام نیز زبان ترکی با ۳۰۰ میلیون نفر متکلم، بیشترین جمعیت را دارد و حتی بالاتر از زبان عربی قرار دارد. بعد از زبان ترکی، زبانهای عربی، اردو و فارسی بیشترین تعداد مسلمانان را تشکیل می دهند. در ایران نیز در حدود ۳۰ میلیون نفر ترک زبان در آذربایجانغربی و شرقی، اردبیل، همدان، زنجان، قزوین، تهران، خراسان، فارس، خوزستان و دیگر نقاط ایران بصورت پیوسته یا پراکنده زندگی می کنند.

از نظر زبانشناسان، زبان ترکی زبانست شکرین، بغایت زیبا و دلنشین و اصیل و قانونمند با ریشه ای هزاران ساله. تمام قواعد و گرامر این زبان هنری و شگری، موزون و مبتنی بر ملودی است

تا جائیکه بعضی زبانشناسان، اختراع آنرا فوق بشری و اعجاز گونه و اعجاب انگیز خوانده اند. من مولر، زبانشناس نامی، انگشت به دهان از عظمت فوق بشری زبان ترکی، چنین سخن می راند: «زمانیکه ما زبان ترکی را با دقت و موشکافانه می آموزیم با معجزه ای روبرو می شویم که خرد انسانی در عرصه زبان آنرا آفریده است». هرمن ونریاز نظر زیبایی و کمال، جایگاه آنرا بالاتر از زبان عربی می داند. «نیکیتا هایدن» زبانشناس نامی آلمانی و عضو مؤسسه اروپائی یوروتوم، با شک و شبهه نسبت به خلق زبان ترکی توسط فرمولهای پیچیده توسط اندیشمندان می گوید: «انسان در آزمان قادر به خلق چنین زبانی نبوده، یا موجودات فضائی این زبان را خلق کرده اند و یا خداوند به پیامبران خود، این عالیتین کلام ارتباطی را هدیه کرده است».

زبان ترکی بعنوان کهنترین زبان دنیا با متکلمانی که شرق و غرب عالم را تحت حاکمیت خود درآورده بودند، جا پائی در تمام زبانهای دنیا دارد. شاید زبانی وجود نداشته باشد که تحت تأثیر این زبان قرار نگرفته باشد. البته این تأثیر در کنار گستردگی جمعیتی و وسعتی حکومت ترکان، ناشی از توانمندی و زیبایی و قانونمندی زبان ترکی نیز بوده است.

گوش مردم میانه

در مورد گوش کنونی میانه می دانیم که اکثر زبانها دارای منشأ مشترکی هستند. گوشها نیز شعباتی از زبانها هستند که از محاوره عمومی نشأت می گیرد. مثلاً از زبانهای اورال - آلتای می توان به زبان ترکی اشاره داشت. از زبانهای ترکی می توان به ترکی قیرقیزی، ترکی قزاقی، ترکی چینی، ترکی آلبانی، ترکی بلغارستانی، ترکی استانبولی و ترکی آذربایجانی اشاره نمود. زبان ترکی در دنیا دارای ۲۹ گوش مختلف است که یکی از آنها گوش آذربایجانی است.

گوش میانه نیز زیرمجموعه ای از شاخه آذربایجانی زبان ترکی است. هیچ گویی در آذربایجان خالی از اشکال و ایراد نیست. گوش هر شهری، نقایصی دارد که بین آن گوش و زبان استاندارد فاصله می اندازد، ولی به جرأت می توان گفت که گوش میانه نسبت به گوش بقیه شهرهای آذربایجان، به زبان استاندارد نزدیکتر است. رعایت قوانین ملودیک و آوایی ترکی در گوش میانه نسبت به گوش تبریز بیشتر است.

گوش میانه دارای ساختار خاصی است که از قوانین مخصوص تبعیت میکند و کشف این قواعد، می تواند جالب باشد. ذیلاً به مواردی از گوش میانه اشاره می شود:

☒ سس او یغونلوغو (قانون هماهنگی آوایی)

در گویش میانه، همه آواهای کلمه، تابع اولین آوای کلمه است. اگر آوای نخست ثقیل (قالین) باشد (آواهای ثقیل: آ، ای، او، او)، همگی ثقیل خواهند بود و اگر اولی خفیف (اینجه) باشد (آواهای خفیف: آ، ای، او، او، ائ)، مابقی نیز خفیف خواهد بود. برای نمونه آوای اول کلمه «قاش» یعنی «آ» ثقیل است. پس قاشلار صحیح است نه قاشلر. به همین ترتیب قاشلارین - قاشلاریندا - قاشلارینداکی - قاشلارینداکیدیر.... این قاعده حتی برای کلمات دخیل فارسی و عربی نیز غالباً اعمال می شود. مانند: آرابا (ارابه)، خارابا (خرابه)

☒ کوتاه صائت کردن کلمات دخیل

در گویش میانه کلمات فارسی یا عربی به محض ورود به ترکی بصورت کوتاه صائت درآمده و آواهای بلند آن، طول خود را از دست داده و سریعاً تلفظ می شوند. برای همین کلماتی مانند: آبادان، کتاب، دیوار و... را مثل فارسها نمی کشند و خیلی سریع ادا می کنند.

☒ ترکیب دو کلمه ثقیل و خفیف

در گویش میانه گاهی حتی دو کلمه مستقل از هم از همدیگر تأثیر می پذیرند و بر زیبایی هارمونیکی این گویش می افزایند. مثلاً از ترکیب بو (این) و گون (روز) بجای اینکه به «بوگون» برسیم، به «بوگون» یا «بو یون» می رسیم. به همین ترتیب: بوروسوگون (او بیرسی گون)، بی ایل (بو ایل)، ناوار (نه وار)، نوخوش (ناخوش)، آراز (اراز).

☒ حذف التقاء ساکنین

در زبان ترکی بخاطر روان بودن و ملودیک بودن زبان، نمی توان مانند زبانهای دیگر دو ساکن در کنار هم را مشاهده کرد. حتی کلمات دخیل فارسی و عربی نیز بالاچار باید در این قاعده گنجانده شوند. مردم در دور افتاده ترین نقاط میانه هم ناخودآگاه این قاعده را رعایت می کنند و می گویند: نذیر آشی (نذر آشی)، فیطیر بایرامی (فطر بایرامی)، طولوم (ظولوم)، عؤمور (عؤمر)، عاغیل (عقل)، فیلم (فیلم)، شه هر (شهر)، سطر (سطل)، سطل (سطل)، عایب (عیب).

☒ کلمات دخیل دارای خ - ق - غ

چون در زبان ترکی کلماتی که دارای یکی از حروف "خ - ق - غ" باشند، حتماً باید با ترکیبات ثقیل

آورده شوند (مانند قاز، اوغلان، آخماق)، در گویش میانه کلمات دخیل نیز به این قاعده درمی آیند. مانند: خالق (خلق)، عاغل (عقل)، آخماق (احمق)، خاراب (خراب).

☒ تبدیل غ به ق در ابتدای کلمه

چون در ترکی حرف غ نمی تواند در ابتدای کلمه بیاید، کلمات عربی و فارسی که ابتدای آنها غ است، در گویش میانه به قاف تبدیل می شوند. مانند: قوصه (غصه)، قم (غم)، قار (غار)، قدیر (غدیر)

☒ ابدال حروف

در قاعده ابدال، یک حرف به حرف دیگری تبدیل می شود. عده ای از آنها کاملاً مطابق با زبان نوشتاری است اما عده ای نیز حاصل گویش عامه مردم است. هرچه هست، ابدال برای سهولت در مکالمه بوجود آمده است و جز آن دلیل دیگری ندارد. این قاعده کم و بیش در زبان فارسی خصوصاً در زبان عربی نیز اعمال می شود که در جای خود اشاره خواهد شد. تبدیل حروف به یکدیگر بسیار متنوع و گسترده است. اصلاً بنای زبان ترکی بر طبیعت و راحتی مکالمه است و هیچ نوع مشقت و سختی در تلفظ کلمات نباید باشد، حتی التقای دو سکون. از ابدالهای جا افتاده و شایعی که در گویش میانه (و گاهی در زبان نوشتاری) شنیده می شود، می توان به موارد زیر اشاره داشت:

- گ ← ی : اگر قبل از «گ» حرف صدادار بیاید، به «ی» تبدیل می شود. مانند: دویو (دوگو)، دویمه (دوگمه)، دیرمان (دیگیرمان)، دیرلی (دیگرلی)، ایری (اگری)، دیمک (دگمک). همچنین اگر انتهای کلمه ای کاف باشد (چورک) و با پسوند صدادار (ایم) ترکیب شود، ابتدا کاف به گاف تبدیل شده سپس طبق همین قاعده به یاء تبدیل می شود: چوره ک ← چوره گیم ← چوره ییم.
- ق ← غ : قاف بین دو حرف صدادار به غین تبدیل می شود. مانند: اوتاق ← اوتا قیم ← اوتا غیم.
- ب ← و (و بالعکس): ماوال (مابال)، بفات (وفات)، بار (وار)، بفا (وفا)
- د ← چ/ج : چؤنمک (دؤنمک)، جیغال (دیغال)، چئویرمک (دئویرمک)، صبحه جک (صبحه دک)
- ب ← پ : پیشیرمک (بیشیرمک)، پیچاق (بیچاق)، پوزماق (بوزماق)، پؤهروز (بهرروز)
- ب ← م (و بالعکس): من (بن)، مین (بین)، حامبال (حاممال)، مونو (بونو)، مونجا (بونجا)
- د ← ت (و بالعکس): داش (تاش)، داراق (تاراق)، توتماق (دوتماق)، توشمک (دوشمک)، تیر (دیر)، تیکمک (دیکمک)، چادیر (چاتیر)، دوز (توز)
- س ← ز : خوروز (خوروس)، عکیز (عکیس)، نرگیز (نرگیس)، فرنگیز (فرنگیس)، زیغیز چین

- (سیغیر چین)، زؤهراب (سؤهراب)
- غ ← و : یوووز (یوغوز)، اووما آش (اوغما آش)، دووز (دوغوز)
 - ک ← گ : گنچمک (کنچمک)، گنچی (کنچی)، گونول (کونول)
 - ک ← چ/ج : چچل (کنچل)، چوچه (کوچه)، چیچیک (کیچیک).
 - ع ← هـ : ائهتیار (اعتبار)، فهله (فعله)، نهلت (لعت)، ساهات (ساعات)
 - نب ← مب : آمبار (انبار)، شنبه (شنبه)، تمبل (تنبل)، پامبیق (پانیق)
 - ج/چ ← ش : اوش (اوج)، هئش (هئج)، قیش (قیچ)، قیشقیر (قیچقیر)، مؤحتاش (مؤحتاج)، آشماق (آچماق)، گئش (گنچ)، اوشماق (اوجماق)، ایشتماعی (اجتماعی).
 - نج ← ش : قولوش (قولونج)، ساشماق (سانجماق)، قیلش (قیلینج)، ناریش (نارنج)
 - ب ← ف : میکروف (میکروب)، موطروف (موطروب)، طناف (طناب)
 - تل ← تد : آتدی (آتلی)، ایتدر (ایتلر)، پارتدماق (پارتلاماق)، کندلی (کندلی)، رحمتدیک (رحمتلیک)
 - ک ← هـ : دوهدور (دوکتور)، چؤره (چؤرک)، اهبر (اکبر)، اهدی (اکدی)، کؤه (کؤک)
 - ق ← خ : آلماخ (آلماق)، بولاخ (بولاق)، مخصد (مقصد)، اختصاد (اقتصاد)
 - دن ← نن : منن (مندن)، ایراننان (ایرانان)
 - یم ← پب : یایباق (یایماق)، تاییاق (تایماق)، اؤپیک (اؤپمک)
 - ج ← ژ : آژ (آج)، گژ (گیج)، گیژ (گیچ)، قیژقیرماق (قیچقیرماق)
 - نل ← نن : آنناق (آنلاق)، دننه (دنه)، داننا (دانلا)، ایرانی (ایرانلی)، جاننی (جانلی)
 - نم ← مم : قامماز (قانماز)، یامماق (یانماق)، سیمماز (سینماز)، دیممه (دینمه)
 - رل/لر ← لر/رر : زورراماق (زورلاماق)، گللم (گله رم)، اوللم (اوله رم)
 - شیج/تج/زج ← جج : یاواججا (یاواشجا)، ایججک (ایتجک)، آججا (آزجا)

☒ توالی آواها

در گویش میانه، آواهای یککلمه نمی توانند اتفاقی یا سلیقه ای بیایند. آواهای اول، وسط یا انتهای کلمه کاملاً قانونمند و اجباری هستند. آواهای «ائ او، اؤ» تنها در ابتدای کلمه می توانند بیایند. در حالیکه بقیه آواها در همه جای کلمه می توانند باشند. علاوه بر این، بسته به آوای ابتدای کلمه، آواهای بعدی اجباری می شوند و اینکار نه تنها قانونمندی ریز ترکی را می رساند بلکه یکی از

هزاران دلیل ملودیک بودن و دلنشین بودن آنرا اثبات می کند. جدول زیر نمایان می کند که اگر آوای نخست کلمه مشخص باشد، بصورت روابطی ریاضی می توان بقیه آوهای کلمه را پیش بینی نمود:

محل آوا	هجای اول دارای...	هجای بعدی دارای...	نمونه
ابتدای کلمه	ا ئ اء	ب ا	اٹشیکده کی لر، ینریه جک
	او، و	و، آ، ی، ئ	اودون، دوداق، دوداغی
	اؤ، و	و، ب، آ، ی	اؤلکه لر، چؤله، اؤلدو
همه جای کلمه	آ	آ، ی، ئ	آشاغی، یاریلماق، یارغی
	آ	آ، ی	اکینچی، دوه چی، درمک
	ای، ئ	آ، ی، ئ	ایلدیریم، ایشیق، ایلخی
	ای، ی	آ، ی	ایچمک، بيشدی، سیله جک
	او، و	و، آ، ی، ئ	اؤزاقلاشماق، اؤنودماق
	او، و	و، آ	گوزگو، سوروجو، اوره بینده

☒ جابجائی حروف

در قاعده جابجائی حروف، دو حرف جای خود را بدون دلیل و تنها برای راحتی تلفظ باهم عوض می کنند. این قاعده گاهی جای خود را به زبان نوشتاری نیز باز می کند. حتی کلمات دخیل عربی و فارسی نیز گاهی در قالب این قاعده رنگ و بوی ترکی به خود می گیرند. جابجائی حروف در گویش میانه اتفاقی و سلیقه ای نیست بلکه از قانون تبعیت می کند و غالباً یکی از حالات زیر می باشد:

- ب/پ ← ر : تورپاق(توپراق)، یارپاق(یاپراق)، توربا(توبرا)، کؤرپو(کؤپرو)، کیربیت (کیریت)، تربیز(تبریز)، صرب ائله (صبر ائله)
- گ ← ر : اؤرگنمک(اؤرگنمک)، ایرگنمک(ایرگنمک)
- ک/گ ← س : اؤسگورمک(اؤسگورمک)، دیسکینمک(دیکسینمک)، اسکیک(اکسیک)
- س ← ت : توستو(توتسو)، یاستیق(یاتسیق)، دوستاق(دوتساق)، یاستی (یاتسی)

☒ اسقاط

در گویش میانه، کاف و گاهی قاف از انتهای کلمه می افتند. جای آنرا یا حرف هاء پر میکنند و یا بی جانشین می ماند. مانند: چؤره(چؤرک)، کؤمه(کؤمک)، اؤرتو(اؤرتوک)، آیدا(آیداق)

☒ تشدید

اگر دو حرف همجنس در کنار هم آمده و اولی ساکن باشد، تشدید آن حرف رخ می دهد. این قاعده در تمام زبانهای دنیا حاکم است اما در ترکی دامنه آن بسیار گسترده است. چراکه علاوه بر حروف همجنس، حروف مشابه نیز در این قانون می گنجد. مانند: قیسا، ساققال، چاققال، دوققوز، سککیز (سکگیز)، ائششک(ائشکک)، گئششئت(گئچ گئت)، فاششئت(قاج گئت)

☒ اضعاف

- (ابتدای کلمه) ← ایر : ایرضا(رضا)، ایرحم(رحم)، اوروس(روس)، اوروف(روح)
- ش(ابتدای کلمه) ← ایش : ایشنبه(شنبه)، ایشکنجه(شکنجه)، ایشکم(شکم)
- (ابتدای کلمه) ← ها : هاچار(آچار)، هاچا(آچا)، هورمک(اؤرمک)، هورکمک(اورکمک)

☒ اسقاط

- حذف یاء : اوز(یوز)، ایلدیریم(ییلدیریم)، ایل(ییل)
- حذف یکی از حروف ساکن: دسمال(دستمال)، دوس(دوست)، نف(نفت)، قوخ(قورخ)
- ع در هجای اول و دوم: جفر(جعفر)، ترفی(ترفیغ)، رفت(رفت)، دفه(دفعه)
- ر (فعل) : گندیسن(گندیرسن)، آلیسان(آلیرسان)، گوئودون(گوئودون)

☒ درجات صفت

درجات صفت در گویش میانه(و زبان ترکی) مانند زبان فارسی دارای سه درجه نیست بلکه پنج درجه صفت در ترکی از منفی بینهایت تا مثبت بینهایت را شامل می شود. مثلاً در زبان فارسی وقتی می گوئیم: فلانی بالاترین نمره را گرفت، آن نمره ممکن است ۹ باشد که عدد بالائی نیست ولی نسبت به بقیه بالاتر است. این نقص در زبان ترکی برطرف می شود. در ترکی قاعده ای وجود دارد که می توان بطور مطلق صفتها را متمایز کند و زیبایی مطلق یا زشت مطلق را بیان دارد. حال به بیان ۵ نوع صفت ترکی می پردازیم که ۳ نوع آن از نظر درجه با فارسی مشترک است:

- صفت عادی که کلمه ذاتاً صفت است و علامتی ندارد. مانند: یاخشی، پیس، گوئل، چیرکین، اوجا، آلچاق، کیچیک، بویوک
- صفت برتر که در مقایسه دو شئی است و نشانه آن در ترکی «راق/ رک» یا «لی/لو» است. مانند: یاخینلی، چوخلو، اوجاراق، گوده رک.

- صفت برترین که در جمعی که بحث می شود، از همه برتر است. نشانه آن در ترکی میانه «لاپ» و در ترکی نوشتاری «ان» است. مانند: لاپ اوجا، ان اوجا، لاپ اوزون، ان اوزون.
- صفت تضعیف که نوع بسیار کم و ناچیز از یک صفت است که می توان متمایل به صفر باشد. نشانه آن در گویش میانه بسیار زیاد است، از آن جمله: ایمتیل (ساریمتیل)، سو(اوزون سو)، تهر(ساری تهر)، آلا(آلا قارانلیق)، شین (قاراشین)، جا(آزجا)
- صفت تشدید که بصورت مطلق صفت را بیان می دارد. وقتی این صفت را می شنویم، باور می داریم که از آن بالاتر وجود ندارد و بطور مطلق آن صفت پابرجاست. قاعده آن چنین است: صدای هجای اول را با یکی از حروف «م، پ» ترکیب کرده قبل از صفت می آوریم. مثلاً صدای هجای نخست «قارا» بصورت «قا» است که اگر با «پ» ترکیب کرده و قبل از قارا بیآوریم، «قاپ قارا» می شود. یعنی سیاه مطلق. یعنی از آن سیاهتر نیست. نمونه های دیگر چنین است: گوژم گوژی، دوپدولو، ساپ ساری، قپ قیرمیزی، بوم بوش، سوپ سویوق، دوم دورو، یام یاشیل.

▣ ادات

ادات، کلمات کامل و مستقل و یا اصوات و پسوندی هستند که از لحاظ نحوی معنای مستقلی از خود ندارند اما به جمله معنا و مفهوم دوباره می دهند. غالباً بصورت منفصل از کلمه هستند اما گاهی ممکن است به کلمه ای هم بچسبند. انواع بسیاری دارند که به نمونه های مورد استعمال در ادبیات شفاهی میانه اشاره می شود:

- ادات تشبیه (کیمی، کیمین، تکین، تک، اوخشار، بنزر)
سنین کیمی آدام، سنین کیمین آدام، سنین تکین آدام، سن تک آدام، سنه اوخشار آدام، سنه بنزر آدام.

آخار اولوب داشان سئله قاریشام مجلسلرده بیر ساز کیمی دانیشام

ائل دردینه عؤمور بویو قاریشام اوندا شیرین اولار بو حایات منه / شهناز صالحی

- ادات سبب و مقصد (اوچون، گوژه، ساری، اوترو)
سنین ایچون گلدیم، سنه گوژه گلدیم، سنه ساری گلدیم، سندن اوترو گلدیم

- ادات معیت (اینن / اینان، نن / نان)

سنینن گئتدیم، اونلار اینان گئتدیم، عمیماینن گئتدیم، داییم اینان گئتدیم

• ادات استثناء (اؤزگه، آیری)

اؤزگه سییوخ، آیریسییوخ

• ادات زمان و مکان (جاق، جک، دک، جن، جان، چاق، قدر، کیمی)

آخشاما جاق گله رم، صبحه جک گله رم، صبحه دک گله رم، صبحه جن گله رم، آخشاما جان گله رم، آخشام چاغی گله رم، وئردیگی قدر آل، بیر ایله کیمی وئر

• ادات مقایسه (سانکی، ائله بیل، دئییه سن کی)

سانکی گؤرمه دین، ائله بیل گؤرمه دین، دئییه سن کی گؤرمه دین

• ادات شرط (سه / سا)

گلسه گنده رم، ساتسا آلام.

• ادات استفهام (بس، اولما، اولمایا، یوخسا، نه دن، نئجه، هاچان، نه، کیم، نه ایچون، هارا، هاردا، هانی، نئجه، هانسی)

بس نه یه؟ اولما گلمه یه؟ اولمایا وئره؟ یوخسا وئرمه رم، نه دن گلمه دی؟ هاچان گلدین؟ نه دئدین؟ کیم دئدی؟ نه ایچون گلمه دی؟ هارا گلیم؟ یاخشیلیق هانی؟ نئجه سن؟ هانسی اوشاق ووردو؟

چوخ آختاردیم، تاپانمادیم منلیگیمی سن هاردا سان منیم منیم؟ / جلیل درهمجانی

• ادات آرزو (کاش، کشگه، نه اولار، اولایدی)

کاش اولایدیم، کشگه اولایدیم، نه اولاردی منیمده اولار، اولایدی بیرده اونو گؤرم

داش اولایدیم بو یوللاردا / کول اولایدیم دولایلاردا / کاش ایته یدیم هارایلاردا / شانلی گونلر شاخدی گئتدی / علی اکبر آقایی

• ادات تعجب (ای پی، وی، په، په دده، ائوینجه، بو، ماغیل، یوخ بابا، یوخ ای، دوغوردان، یالاندان، چین دئی، دوز دئی، دوغرو دئی، یالان دئمه، ای وای)

چین دئی، دوز دئی، دوغرو دئی، یالان دئمه، ای وای)

ای! سیندی، پی! سیندی، وی! نه اولدو؟ په! الیمدن گئتدی، په دده! ائوین تیکلیسین، ائوینجه! گئتمه، بو! سن نه یه گلدین؟ ماغیل! سن وئرمه دین، یوخ بابا! چین دئیرسن؟ یوخ ای! دوز دئی، دوغوردان!

آخی نه جور اولدو؟ یالاندان! چین دئیمسن، چین دئی! دوز دور یا یوخ؟ ای وای! یادیمدان چیخدی

• ادات رضایت (آخی، آخش، به به، نه دئیشم، هابئله، آی جان، هوررا، هی، آهان، جان، نه گؤزل)

آخئی! راحت اولدوم، آخئش! راحتلاندیم، به به! کئف ائله دیم، نه دئمیشیم! ساغ اول، هابئله! بونا دئیرلر فوتبال، آی جان! گول ووردوق، هوررا! قبول اولدوم، هئی! استرالیانی آپاردیق، آهان! بونا دئیرلر درس اوخوما، جان! گئدیریک مسافیره ته.

• ادات تأسف(آخ، وای، وای دده، ددم وای، نه نه م وای، اوف، هئی، بئناوا، بئچارا، ایشتاقلی وار، حاییف، حئییف)

دوغرودان حاییف اولسون، حئییف اولسون، آخ! نه پیس، وای! گئتدی، آخ! یادیمدان چیخدی، وای! اوچدو، وای دده! سیندی، ددم وای! یازیق اولدوم، اوف! حئییف اولدو، ننه م وای! ائویم بیخیلدی، هئی! نامرد دونیادیر، بئناوا! چوخ یاخشی آدم ایدی، بئچارا! خوش گون گورمه دی، ایشتاقلی وار! آخی نه یه؟

هئی! منیم یازیق کؤنلوم، پارایا دالدا لانیب سن اومان سئوگی، سن یالقیز قالاجاقسان/جلیل درهمجانی

• ادات تأکید (آرتیق، باری، داهی، داه، دای، لاپ)

آرتیق دنگیلن، باری منه بیر باخ، داهی نه ایستیرسن؟ داهها نه سؤزون وار؟ دا من بورا گلیم، لاپ آشاغیداکی کتابی وئر.

• ادات تصدیق (هه، بلی، یوخ، خئیر)

هه! من دئمیشم، بلی! من دئمیشم، یوخ! من دئمه میشم، خئیر! من دئمه میشم

• ادات دقت(ائله، ایندی، ایندیجه)

ائله بوجور دئ، ایندی گل، ایندیجه دنگیلن.

کؤکله سازی، دیزین اوسته آل اینسدی / ماهنیلاری دیلدن دیله سال اینسدی / آشیق قوربان، ساری

گلین چال ایندی / عرشه فالخسین صلحین سسی نغمه سی / شهناز صالحی

• ادات ندا(آی، ای، اوی، های، هوی، آهای)

آی! پس سنین دیریم؟ اوی! هارا گئدیرسن؟ هوی! شوشه می سیندیردین؟ آهای! اورا گئتمه.

• ادات استمداد(آی، های، وای، آی آمان، هارای، آلاه، آی آلاه، آلاه ظولوم، کؤمک)

آی! اولدوم، وای! الیم سیندی، آی آمان! بونون ایندن، آی آلاه من نجه ائله ییم؟ آلاه ظولوم! قونشولار دادیما چاتین، کؤمک! منیم قیچیم سینیب.

☒ در گویش میانه، نشانه مصدری دو پسوند «مک - ماق» یا «مخ - ماخ» است که «مک» به افعالی با صدای خفیف و «ماق» به افعالی با صدای ثقیل می چسبد مانند: گتتمک و آلماق. این قاعده منطبق بر ترکی نوشتاری است اما در گویش زنجانی از یک مصدرساز «ماق» استفاده می شود و می گویند: گتتماق، آلماق.

☒ در گویش میانه، قانون هماهنگی آوایی وجود دارد. یعنی اصوات در یککلمه، همونوع و همجنس هستند. مانند: گیردیک، قویدوق، آلدیق، یئدیک، اوچدوق. ولی در گویش تبریز تنها از یک پسوند «وق» استفاده می شود. همین کلمات فوق در گویش تبریز چنین ادا می شود: گیردوخ، قویدوخ، آلدوخ، یئدوخ، اوچدوخ.

☒ پسوندهای چهارگانه مانند: «چی - چی - چو - چو» در گویش میانه، غالباً دوتائی است. مثلاً بجای آنکه «سوتچو» بگویند، می گویند: «سوتچی». البته یادآوری می شود که پسوندهای چهارگانه در ادبیات قدیم وجود نداشته است و بعدها بخاطر قوانین موزیکال ترکی به آن افزوده شده است و کم کم در محاوره عمومی هم جای خود را پیدا می کند. در گویش میانه داریم: دمیرچی - باغچی - یولچی - گولچی. اما باید بگوئیم: دمیرچی - باغچی - یولچی - گولچی.

☒ در گویش میانه مانند زبان کتابت، در هر کلمه ای یکی از حروف «ق - غ - خ» بیاید، آن کلمه ثقیل شده و تمام صداهاى آن ثقیل می آید. مانند: قایناماق، قایتارماق، قایتیماق، خالق، آغلاماق. در حالی که در گویش شهرهای دیگر غالباً بصورت (قینه مک، قیترمک...) و یا بصورت (قئینه مک، قئیترمک...) کاربرد دارد.

☒ درصد بصورت نسبتی از صد، و عدد کسری بصورت نسبت بیان می شود. مانند: یوزه اللی (پنجاه درصد)، یوزه بیر (یک درصد)، اوچه بیر (یک سوم)، بیره بیر (یک از یک)، اونا اوچ (سه دهم)

☒ علامت جمع «سیز» بصورت «سوز» و «وز» ادا می شود که صحیح نیست. مانند: سوز دئدوز (سبزه دندیز)، گندیسوز؟ (گندیسیز)، آلدوز (آلدیز).

☒ در این گویش مانند گویشهای دیگر آذربایجان، بعضی حروف جای خود را به اصوات بی قاعده و بی ضابطه داده اند که برای شنونده خوشایند نیست. مانند: گووول (گوئیول)، توووق (تویوق)، گئییدک (گل گئدک)، کؤول (کؤهول)، قووق (قویوق)، اووما (اوغما)، گئششت (کئچ گئت).

❑ اشکالاتی در صرف و نحو میانه وجود دارد که در مقایسه با زبان نوشتاری محرز می شود. البته بعضی از آنها سابقه نوشتاری دارد و این اشتباه بخاطر اصالت گویش میانه است اما بعضی نیز ناشی از خطا است. اختلاف گویش میانه با زبان نوشتاری را با علامت ستاره مشخص کرده ایم.

منسوبیت - انتهای کلمه بصورت صامت(قارداش) و صائت(ننه)

جمع		مفرد	
گویش میانه	زبان نوشتاری	گویش میانه	زبان نوشتاری
قارداشیمیز	قارداشیمیز	قارداشیم	قارداشیم
قارداشوز*	قارداشیز	قارداشون*	قارداشین
قارداشلاری	قارداشلاری	قارداشی	قارداشی
ننه میز	ننه میز	ننه م	ننه م
ننوز*	ننه ز	ننون*	ننه ن
ننه لری	ننه لری	ننه سی	ننه سی

❑ ضمائر متصل و منفصل

جمع		مفرد	
گویش میانه	زبان نوشتاری	گویش میانه	زبان نوشتاری
بیز گلدیک	بیز گلدیک	من گلدیم	من گلدیم
سوز گلدوز*	سیز گلدیز	سن گلدون*	سن گلدین
اولار گلدیر	اولار گلدیر	او گلدی	او گلدی

❑ منسوبیتها

انتهای کلمه صامت مانند کیتاب

کیتابیندن	کیتابیندا	کیتابینی	کیتابینا	کیتابینین	کیتابین	نوشتاری
کیتابوندان	کیتابوندا	کیتابیوی	کیتابیوا	کیتابیوین	کیتابون	میانه ای

انتهای کلمه صائت مانند آنا

آناندان	آناندا	آنانی	آنانا	آنانین	آنان	نوشتاری
آنونان	آنوندا	آنوی	آنوا	آنوین	آنون	میانه ای

❑ در تمام گویشهای ترکی برای بیان جنسی از یک شیئی و مشابه های آن، بجای حرف اول کلمه، حرف میم گذاشته و بعد از کلمه مورد نظر می آورند. این قاعده جزو زبان نوشتاری نیست و صرفاً گویش است. مانند: کیتاب - میتاب، شوشه - موشه، کیشی - میشی، جوجه - موجه، داش - ماش.

☒ علاوه بر مورد فوق، در زبان نوشتاری از همخانواده کلمه برای تعمیم استفاده می کنند. مانند خیریم - خیردا که ریشه هر دو خیرماق(در اصل قیرماق) است. از نمونه های دیگر می توان نام برد: قاتما - قاریشیق، دارما - داغین، دن - دوش، آی - اولدوز، گوروم - گوز، قونوم - قونشو

☒ صرف افعال در میانه

وقتی ترکها صحبت می کنند، در ۴۶ زمان مختلف (آینده، گذشته، حال، دائم، گذشته در آینده، آینده در گذشته و...) حرف می زنند درحالیکه در زبان فارسی تنها به ۹ زمان صحبت می شود. برای همین یک ترک هنگام صحبت به فارسی دچار سردرگمی شده و در جایگزینی زمان مکث می کند. تمام گویشهای ترکی این زمانها را دارند اما در ادای آنها اختلافاتی با هم دارند. لهجه میانه نیز در مقایسه با زبان نوشتاری اختلافاتی دارد که بیشتر بخاطر راحتی تلفظ و روانی صحبت است که در اینجا بدانها اشاره می گردد:

سوم جمع	دوم جمع	اول جمع	سوم مفرد	دوم مفرد	اول مفرد	زمان فعل
یازدیلا	یازدیز	یازدیق	یازدی	یازدین	یازدیم	ماضی مطلق
-	یازدوز	-	-	یازدون	-	
یازمیشلار	یازمیشسیز	یازمیشیق	یازمیش	یازمیشسان	یازمیشام	ماضی نقلی
یازیبیلار	یازیبیسیز	-	یازیب	یازیبسان	-	
یازیردیلا	یازیردیز	یازیردیق	یازیردی	یازیردین	یازیردیم	ماضی استمراری معمولی
-	یازیردوز	-	-	یازیردون	-	
یازاردیلار	یازاردیز	یازاردیق	یازاردی	یازاردین	یازاردیم	ماضی استمراری ابدی
-	یازاردوز	-	-	یازاردون	-	
ماقداپدیلا	ماقداپدیز	ماقداپدیق	ماقداپدی	ماقداپدین	ماقداپدیم	ماضی استمراری مصدری
-	ماقداپدوز	-	-	ماقداپدون	-	
میشیدیلار	میشیدیز	میشیدیق	میشیدی	میشیدین	میشیدیم	ماضی بعید
-	میشیدوز	-	-	میشیدون	-	
یازیرلار	یازیرسیز	یازیریق	یازیر	یازیرسان	یازیرام	حال ساده
-	یازیرسوز	-	-	-	-	
یازارلار	یازارسیز	یازاریق	یازار	یازارسان	یازارام	حال استمراری ابدی
-	یازارسوز	-	-	-	-	
دیلا	سیز	بیق	دیر	سان	یازماقداپام	حال مصدری
-	سوز	-	-	-	-	
یازاجقلار	یازاجقسیز	یازاجغیق	یازاجق	یازاجقسان	یازاجغام	آینده قطعی

زمان فعل	اول مفرد	دوم مفرد	سوم مفرد	اول جمع	دوم جمع	سوم جمع
	یازاجیبام	-	-	یازاجیبیق	یازاجاقسوز	-
آینده غیر قطعی	یازارام	یازارسان	یازار	یازاریق	یازارسبز	یازارلار
	-	-	-	-	یازارسوز	-
آینده در گذشته قطعی نقلی	یازاجاغیدیم	- دین	- دی	- دیق	- دیز	- دیلار
	-	- دون	-	-	- دوز	-
آینده در گذشته قطعی روایی	یازاریمیشام	- سان	-	- یق	- سبز	- لار
	-	-	-	-	- سوز	-
آینده در گذشته غیر قطعی نقلی	یازاریدیم	یازاریدین	یازاریدی	یازاریدیق	یازاریدیز	یازاریدیلار
	-	یازاریدون	-	-	یازاریدوز	-
آینده در گذشته غیر قطعی روایتی	یازاریمیشام	- سان	-	- یق	- سبز	- لار
	-	-	-	-	- سوز	-
آینده در گذشته مصدری	یازماقدایم	- سان	-	- یق	- سبز	- لار
	-	-	-	-	- سوز	-

☒ نامگذاری

نام افراد در میانه دو نوع است: نامهای اصیل ترکی و نامهای دخیل. نامهای اصیل ترکی بخاطر هارمونی بودن با آواهای ترکی، سالمتر و دقیقتر ادا می شوند، مانند: آیدین، ایناز، آیتک، آیلین، آیمان، آيسان، آیدا، آیتان، بابک، سولماز، ساناز، سونا، یاشار، پاشا، سئودا، سئویل، سارای، آتابک و غیره. اما نامهای دخیل که بیش از ۹۰ درصد اسامی را تشکیل می دهد، بخاطر هارمونی کردن با آواهای ترکی، گاهی چنان تحریف می شوند که از صورت اصلی خود کاملاً دور می شوند. این نوع اسامی که بیشتر اسلامی و بیش از دو هجائی و دارای تلاحی آواهای ثقیل و خفیف است، برای راحتی ادا، بصورتهای مختلف در می آیند و غالباً خانواده ها خود در این تحریف نام و تحقیر کودک مقصودند. آنها باید نام کودک را تا حد ممکن دو هجائی و منطبق بر ترکی انتخاب کنند، مانند: علی، حسن، حسین، مهدی، صادق، قاسم، طاهر، محسن. اگر نامهای بیش از دو هجا و دارای تلاحی آوائی انتخاب می کنند، خود پیشقدم شده و نام کودک را کامل ادا کنند و باعث تضعیف شخصیت او نشوند. نام کودک می تواند در شکلگیری شخصیت آینده او کاملاً مؤثر باشد. نمونه ای از نامهای تحریف شده چنین است: ابی (ابی الفضل)، ابی (ابراهیم)، ایسی (اسماعیل)، یاغیب (یعقوب)، کیوو (کیومرث)، سیان (سیاوش)، سیری (سیروس)، فیری (فریدون)، ممی (محمد)، میسا (موسی).

نژاد

تاریخ تحریف شدهٔ مکتوب آذربایجان توسط حکومت پهلوی، دارای ضد و نقیضهای زیاد است. آنها برای ساخته های خود، توجیه می آفرینند و برای توجیه خود، مثال می آورند. این ادله که از جانب به اصطلاح متفکران و مورخان درباری ساخته و پرداخته شد، آنچنان سست و متناقض است که دیدگاه خارجیان نسبت به سطح شعور مورخان ما را دچار تردید می نماید. آنها می گویند: آذربایجانیان یادگار مغول و سلجوق هستند، سپس می گویند: آذربایجانیان ایرانی بودند اما با حملهٔ مغول یا سلاجقه و یا قاجار! زبانش یک شبه از فارسی به ترکی تبدیل شد، آنهم با آن امکانات قدیمی. این افراد در توجیه اینکه چرا از زبان مغولی، زبانی آذری بوجود آمد، می گویند: زبان مغولی و فارسی آمیخته شد و ترکی آذربایجانی بوجود آمد! وقتی سؤال می شود: مغول وحشی چگونه بدون امکانات و در چند روز و ماه، فرهنگسازی کرد و ترکی را بر فارسی غالب کرد؟ می گویند: به زور! معلوم نیست چرا در عرض صد سال نتوانسته ایم حتی یک آبادی از آذربایجان را فارسی کنیم؟

همهٔ تحریفات آنها تنها بدان خاطر بود که ایرانی داشته باشند با یک نژاد و یک زبان واحد. حال آنکه خداوند متعال، تعدد زبانها و نژادها را اعجاز خود معرفی کرده است. این افراد، در اوهم خیالین خود، نژادی کذائی بنام «آریا» ساختند و همهٔ ایرانیان را «آریائی» معرفی کردند، درحالیکه چنین نژادی اصلاً نداریم و چنین لغتی هم در تاریخ وجود ندارد.

مردمان میانه، مانند مردم آذربایجان از هزاره های پیش از میلاد مسیح، در این منطقه ساکن بوده و از نژاد «اوغوز» هستند نه آریا. اوغوزها مقارن با ظهور اسلام، مستقل شدند و ۹ قوم را تشکیل دادند. ابن اثیر می گوید که در سالهای ۷۷۵ تا ۷۸۵ میلادی آنها به ماوراءالنهر آمده و در نیمه نخست قرن دهم، دولتی مستقل تشکیل دادند. اوغوزها معروفترین نژاد ترکها در دوره اسلامی بوده اند و بارها و بارها در احادیث اسلامی و اشعار فارسی از آنها سخن به میان آمده است. آنچه پیامبر اسلام (ص) از قوم ترک زبان «غز» سخن به میان آورده و از آنها تمجید نموده است، همان قوم اوغوز است. «غز» که تسهیل شدهٔ «اوغوز» است، بارها در شعر مولوی و شعرای بزرگ دیگر آمده است. در کتیبه های کهن ترکی چین نیز از این قوم نجیب سخن به میان آورده شده است. در دیوان لغات الترککاشغری و جامع التواریخ رشیدالدین نیز نام آنها به نکوئی برده شده است. این در حالی است که از قومی بنام «آریا» هرگز در احادیث و حتی اشعار فارسی سخن به میان نیآمده است، چراکه این نام جعلی در سدهٔ پیش و به تحریف حکومت نژادپرست پهلوی در فرهنگ لغات فارسی گنجانده شد.

اوغوزها در کنار هونها، اویغورها، تاپقاجها، گوی تورکها، قرقیزها، قزاقها، قارلوقها، آوارها، بولغارها، خزرها، خلجها، قیپچاقها و غیره اقوام مختلف ترکی را تشکیل می دهند. اما از ایلات مهم میانه می توان به افشارها، شقاقیها، شاهسونها، سعدلویها و بیاتها اشاره کرد که بسیاری از آبادیهای میانه از این ایلها بوجود آمده و در گذشته بصورت ایلی اداره می شده اند.

شهر نشینی

ترکان قدیم به شهر «بالیق» می گفتند. از شهرهای کهن ترکها می توان به شهرهای «خانبالیق (نزدیک پکن)، ینگی بالیق و بئش بالیق» در چین اشاره کرد. از شهرهای بزرگ منطقه ما نیز می توان به شهر اردبیل اشاره داشت که تا هجوم مغول یکی از قطبهای بزرگ تمدن بوده است و شهرهایی مانند تبریز یا میانه، شهرهای اقماری در اطراف آن بوده اند. تصویر زیر را یکی از جهانگردان اروپائی از میانه به تصویر کشیده است. مشخص است تا چند سده پیش، میانه در حد یک شهر کوچک بوده و ساختار شهرهای بزرگ را نداشته است.



شکلی قدیمی از میانه به قلم جهانگرد و نقاش اروپائی دیولافوآ

همه شهرهای کنونی در پیچ و تاب تکنولوژی و ارتباطات، دچار تغییر و تحول شدید شده اند. شهرنشینی قدیم در میانه بر اساس افکار و سیاست قدیمی بوده است، ولی شهرنشینی امروزی، نیاز امروزی می طلبد. درست است که میانه هرگز بعنوان شهری قطبی و بزرگ نام برده نشده است، اما بی شک بعنوان ده نیز قلمداد نشده است مگر در حمله مغول و مالیات گیری شاه عباس. میانه در

هزاره های گذشته دارای تمدن شهرنشینی (نسبت به زمان خود) بوده و از نظر ارتباطاتی، یکی از شهرهای حساس و سوق الجیشی بوده است.

بعد از چادرنشینی و غارنشینی عهد کهن، شهرنشینی با ساختمانهای ایمن از نظر مالی و جانی بوجود آمد. شهر میانه، از کوچه های پیچ و خم دار ۶ - ۵ متری (گن تنگه) ایجاد شده بود که کوچه های باریک ۳ - ۲ متری (دژنوم) از آن انشعاب می یافت. از این کوچه ها، کوچه های بن بست طولانی همراه با شکستگی ها و پیچهای زیاد (دیسیز دژنوم) جدا می شد.

فلسفه چنین شهرسازی، شرایط حاکم بر آنزمان بوده است. اولاً افراد ناشناس بخاطر سردرگمی سریعاً شناسائی می شدند، ثانیاً متجاوزان به حریم ناموسی یا مالی مردم نه تنها نمی توانستند به سرعت فرار کنند، بلکه گاهی در پیچ و تاب این کوچه های بن بست گیر می افتادند، ثالثاً هنگام هجوم دشمن به شهر، مردم محله بخاطر آشنائی با کوچه ها راحتتر می توانستند از دست دشمن رهایی یابند. هنوز هم بسیاری از این کوچه - پس کوچه ها را در بافت اصلی شهر می توان دید.

در اطراف میانه از حصار و باروهای متداول شهرهای قدیم خبری نیست و دو رشته کوه بزرگ قافلاتی و بوزقوش، نقش مهمتری نسبت به حصار داشته اند.

آب و فاضلاب خانه ها غالباً به چاهی که در هر خانه تعبیه شده بود، هدایت می شد اما غالباً جوی آبی (قنو) در کوچه های ۶ - ۵ متری جاری بود که برای خانه های مشرف به آن قابل استفاده بود. طرح داخل خانه های قدیمی نیز مانند طرح بیرون خانه (شهرسازی) با طرح امروزین متفاوت بود. خانه های قدیمی در میانه غالباً از دو اتاق ۳ در ۴ تشکیل می شد که یک دهلیز باریک یک متری در وسط آنها بود. اتاقها به دهلیز و دهلیز به حیاط باز می شد. اتاق نشیمن دارای تاقچه بود و اتاق مهمان، یک تاقچه گچبری شده (سر بخاری) داشت. دستشویی، حمام و انبار در گوشه دیگر حیاط جای می گرفت. در خانه های بسیار قدیمی، وقتی از کوچه وارد حیاط می شدیم، حیاط قابل دیدن نبود، بلکه یک دالان یا محوطه ۲ در ۲ قبل از حیاط وجود داشت تا اهل خانه از نگاه نامحرم محفوظ باشند. معماری قدیمی آنقدر به این موضوع حساس بود که برای زدن درب، دو نوع دق الباب پیش بینی کرده بود که هر کدام شکل و صدای خاصی داشت. شکل حلقه ای متعلق به خانها بود و وقتی به صدا در می آمد، خانم خانواده آنرا باز می کرد. شکل میله ای متعلق به آقایان بود که وقتی کوبیده می شد، آقای خانه آنرا باز می نمود.

ظهور خیابانها و ماشینها، شهرنشینی مدرن امروزی را برای ما آورد. معماری جدید جای این

طرح قدیمی را گرفت و خانه ها و کوچه ها طبق هندسه مشخص طراحی شد. دیگر هیچ پس و پیشی در خانه ها دیده نمی شد. خیابانهای که گاهی عرضشان به ۵۰ - ۴۰ متر هم می رسد و نقاط مختلف شهر را در اسرع وقت بهم متصل می کند و دیگر نیازی به پیمودن کوچه های پر پیچ و خم شهر با پایپاده وجود ندارد. این خیابانها اولین بار با آسفالت کردن خیابان امام خمینکنونی آغاز شد و بعد از آن، خیابانهای متعدد عرضی و طولی، بافت قدیمی شهر را بهم ریختند اما باز، قدیمترین و طولانی ترین خیابانهای میانه یعنی خیابان امام خمینی و شهید بهشتی (شمشیری سابق)، بعنوان شاهراه های شهر محسوب می شوند که از جنوب تا شمال شهر را پوشانده اند.



نمونه ای از دربهای قدیمی

با منسوخ شدن طرح قدیمی داخل خانه ها، در دهه ۵۰، اتاق مهمان به یک اتاق تو در تو تبدیل شد که با یک درب بزرگ سه یا چهار لنگه به دو اتاق تبدیل می شد. این اتاقها غالباً ایوانی کوچک هم در جلوی یکی از اتاقها داشتند. خانه سازی های دهه ۶۰ همراه با ایجاد آشپزخانه در کنار اتاق مهمان و پیش بینی یک پنجره کوچک بین آشپزخانه و اتاق بود تا از مهمان بخوبی پذیرائی شود. این سبک خانه سازی نیز عمری نپائید تا اینکه سبک معماری باز یا اوپن در دهه ۷۰ وارد خانه ها شد. دیوار و گاهی سقف خانه ها بهم ریخت تا اینکه سبک معماری باز پیاده شود. این طرح، طرح روز اروپائیان محسوب می شد. در این طرح همه اتاقها بهم ریخته و تنها یک اتاق برای خواب نگه داشته می شد. هالی بزرگ بصورت L بجای اتاق مهمان یا اتاق پذیرائی طراحی می شد که آشپزخانه به آن مشرف بود، البته آشپزخانه ای که نیم دیواری بیش نیست. این سبک معماری در ابتدای کار با مقاومت ستگرها مواجه شد اما دیری نپائید که آنها نیز موافق این طرح معماری شدند. آنها بخاطر غیرت خود نمی توانستند قبول کنند که بانوی خانواده در آشپزخانه رو در روی مهمان مشاهده شود، اما پس از مقاومت زیاد، این طرح مورد قبول واقع شد چراکه:

- مهمانی های امروزی به مهمانی فامیلی محدودتر شده است و مرد خانواده مانند قدیم از کوچه و بازار با خود مهمان نمی آورد.
 - کم جمعیت شدن خانواده ها و مستقل شدن خانواده های جوان از خانواده پدری، این امکان را به بانوی خانواده نمی دهد که هم غذا بپزد و هم مهمانداری کند که با این طرح، مشکل حل می شود.
 - بانوی خانواده مانند بانوان قدیمی حاضر نیست در گوشه آشپزخانه خدمت کند. دوست دارد علاوه بر هنرنمایی در آشپزی با مهمانان نیز صحبتی داشته باشد.
- به هر حال اکنون این طرح داخل خانه در همه جای کشور جاری و ساری است و طرح دهه بعد قابل پیش بینی نیست. شاید در دهه های آتی همه دیوارها برداشته شده و مردم یا در فضای باز و یا چادر زندگی کنند.
- ظاهر شهر میانه در ۲ تا ۳ سال اخیر دیگرگون شده و کلاً بر اساس شهرسازی سبک مدرن پیش می رود. شمال شهر، در سیطره آپارتمانها و برجهای بلند درآمده و دیگر به ساختمانهای ۴ طبقه صفت «بلند مرتبه» را نمی توان اطلاق کرد.

دین و مذهب

مردم آذربایجان از روزگاران کهن یکتاپرست و خداجوی بوده اند و هرگز از اشیاء و حیوانات برای خود خدا نساختند. هرچند نگرش آنها با توجه به بلوغ فکری هزاره های پیش و عدم ظهور اسلام، خیلی عمقی نبود اما آنها خدائی را می پرستیدند و بدان توکل و دعا می کردند که اعتقاد داشتند در آسمانها است و بر صغیر و کبیر، بر پیر و برنا، بر زنده و مرده اشراف و تسلط دارد و چرخ به اراده او می چرخد. وجود لغت بسیار کهن تانری(خدا در ترکی) با گویشهای متنوع (مانند: تنگری، تانقری، دینگری، تانری، تاری) در تاریخ ۵۰۰۰ ساله گذشته خصوصاً در نوشته های ترکهای سومر و کتیبه های ترکی چینی نشان می دهد که این واژه برای ترکها مقدس بوده است. مردم آذربایجان قبل از ظهور اسلام به دین زرتشت بودند که فرزند سبلان بود.

از سال ۲۲ هجری قمریکه آذربایجان، اسلام را پذیرفت، مردم میانه دین آسمانی حضرت محمد (ص) را پذیرفتند و در راه اعتلای آن کوشیدند. ابی یعقوب - مورخ نامی - در اینباره اشاره می کند که در آنروز «حمدانی» والی شهر میانه شد.

مردم میانه بیش از ۱۴۰۰ سال قمری است که اسلام را پذیرفته اند اما در مورد مذهبشان به این

صراحت نمی توان سخن گفت. هیچ سند قطعی تاریخی وجود ندارد که شیعه را بعنوان مذهب منطقه در سده های بعد از اسلام بداند. علت آن هم محرز است. شیعیان در تمام ایران بخاطر تهدیدات جانی مذاهب دیگر تقیه می کردند و شیعیگی خود را پنهان می کردند. این ظلم علیه شیعیان تا روی کار آمدن صفویان ادامه داشت. شیعه در ایران، در چهارصد سال اخیر به همت صفویان در تمام کشور جاری شده است و این اقلیت مظلوم اکنون در ایران اسلامی منادی اسلام ناب محمدی (ص) هستند.

میانه نیز همین تاریخ را دارد. میانه با آن آبادیهای کثیر اطراف خود همگی دارای مذهب شیعه اثنی عشری هستند. تنها استثناء در این مورد، روستاهای سوروبق، گوران، افشار و کوبلان است. میانه نه تنها از نظر زبانی، یکرنگ و یکپارچه است بلکه از نظر مذهبی نیز بسیار همگون و یکنواخت است. عشق به اهل بیت (ع) در وجود تک تک مردم میانه موج می زند. حال و هوای این عشق در ایام محرم و صفر چیز دیگری است. هیچ مسجد و تکیه ای خالی از این مراسم نمی شود. هیچ روستایی محرم و صفر را بدون تعزیه سپری نمی کند. مراسم شادی نیمه شعبان و آرزوی تعجیل در ظهور آخرین حجت خدا نیز از شور عشق شیعیگی اهالی منطقه ناشی می شود.

فولکلور میانه

فولکلور در بین خلقهای دیگر با تعابیری دیگر مانند «ادبیات شفاهی»، ادبیات مردمی، ادبیات خلق، ادبیات سینه ای، ادبیات زبانی، ادبیات قومی، سخن قومی و... کاربرد دارد و شامل مثلها، چیستانها، حکایات، اشعار، اساطیر، لطیفه ها، افسانه ها، رقص ها و... می شود که با توسل به آنها منظورمان را می رسانیم.

برخلاف تصور، این ادبیات، ادبیات سطحی و عامیانه نیست. اندیشمندان اروپائی که از رنسانس به بعد در کشمکش رد یا قبول این ادبیات بودند، نتوانستند از غنا و قدمت این نوع ادبیات بگذرند. چراکه پشتوانه ادبیات مکتوب بود و هزاران سال سابقه دارتر از ادبیات مکتوب بلکه سابقه دارتر از خط و نوشتار بود. لذا مخالفان سرسخت ادبیات شفاهی عامه نیز رام و آرام شدند و از ۱۲۰ سال پیش بدین سو پذیرفتند که ادبیات شفاهی و عامیانه مردم نیز در کنار ادبیات مکتوب و علمی بیاید. ادبیات مکتوب نیز به برکت ادبیات شفاهی بالنده و شکوفا شد.

ادبیات شفاهی در سه شاخه بررسی می شود:

- نوع لیریک مانند: موسیقی، نغمه، بایاتی، شعر، لالایی، اوخشاما، مثل، تاپماجا، قصه.

- نوع اپتیک مانند: اساطیر، افسانه، لطیفه، داستان و بعضی مثلها.

- نوع دراماتیک مانند: شبیه خوانی و تئاتر.^۱

در میان فولکلورهای ایرانی، جایگاه فولکلور آذربایجان بسیار ویژه و ممتاز است. هنوز ادبیاتی در دنیا بوجود نیامده است که جای بایاتیهای آذربایجان را بگیرد. هنوز کسی پیدا نشده است که تعداد مثلهای آذری را بداند. در دو دهه گذشته تحقیقات گسترده ای روی فولکلور بیکران آذربایجان شده است که حاصل آن دهها کتاب و صدها مقاله چاپ شده در این موضوع است.

در این میان در رابطه با فولکلور میانه که جزو فولکلور آذربایجان است، تحقیقی بصورت اخصّ صورت نگرفته است. اندیشمندان آشنا به فولکلور میانه باید این گنجینه عظیم و یادگار کهن را ثبت کنند. پراکندگی و تنوع موضوعات این کتاب مانع تعمق در این دریای گسترده است. در این مبحث تنها اشاره ای گذرا به این موضوع می کنیم تا لاقل این قسمت از ادبیات شفاهی میانه ضبط شود.

هرچند ادعا نمی کنیم که هر آنچه می آوریم، مخصوص فولکلور میانه و خلق شده توسط اهالی میانه است، ولی لاقل می دانیم که اینها در میانه متعارف است و اگر دخیل یا خلق شده باشند، اکنون جزو فولکلور میانه شده اند. سازندگان این فولکلورها، مادران و پدران ما هستند. مادری که در یک روستای دورافتاده کودکی در بغل دارد و کار سنگین خانه را انجام می دهد، همو این شاهکار عظیم ادبی را که بشریت با اعجاب بدان می نگرد، خلق کرده است.

فولکلور میانه با توجه به حصار ترک نشینی این منطقه که هیچ قوم غیرترکی در همسایگی ندارد، مانند لهجه آن جزو زلالترین و غنیترین فولکلورهای آذربایجان است و اگر این فولکلور خلق میانه ثبت نگردد، نسل آینده از آن بی خبر خواهند ماند و دریائی از ادبیات را به باد فنا خواهیم داد.

^۱ بعضی اصطلاحات ادبی خاص آذربایجان است و معادلی ندارند. لذا همان واژه را استفاده می کنیم.

آداب و رسوم مردم میانه

آداب و رسوم یک ملت، یادگار صدها و هزاران ساله پیشینیان آن ملت است. این آداب و رسوم دارای علت و فلسفه است. بعضی ها عقلانی و منطقی است (مانند عید نوروز)، بعضی ها یادمان و خاطره ای از یک موضوع اجتماعی و تاریخی است (مانند عاشورا)، بعضی از آنها بهانه ای برای خوشی و شادی و تحکیم محبت و رابطه است (مانند چهارشنبه سوری)، بعضی خرافی و بی پایه است (مانند ۱۳ به در) و بالاخره بعضی هم که شاید برای ما خرافی و بی پایه باشد ولی شاید در گذشته دارای استدلال و منطقی بوده است (مانند بعضی از رسوم ازدواج). این آداب و رسوم با فرهنگ یک ملت عجین شده و مکمل آنست. مثلاً آداب مهماننوازی، آداب بدرقه مسافر، آداب غذا خوردن و نشستن و... که می تواند ایرانی بودن ما و یا اسلامی بودنمان را نشان دهد. حال آداب و رسوم هم هست که می تواند آذربایجانی را از اصفهانی متمایز کند یا میانه ای را از هشترودی بشناساند. در هر حال آنها برای ما قابل احترام هستند و اگر ثبت نشوند، ممکن است روزی فراموش گردند. به چندی از این آداب و رسوم میانه (و گاهی آذربایجان) اشاره می کنیم:

چارشنبه سوری

از آئینهای کهن منطقه محسوب می شود که اکنون در همه جای ایران متداول شده است. غروب آخرین سه شنبه سال در میانه و آذربایجان فراموش ناشدنی است. این غروب با روشن کردن آتش و پریدن از روی آن آغاز می شود. هوا که تاریک می شود، آئین کهن شال انداختن (قورشاق سالالما) آغاز می شود. بچه ها، شال یا طنابی در دست می گیرند که به انتهای آن ظرفی کوچک بسته اند. آنرا از پشت بام به خانه ها می اندازند طوری که صاحبخانه از پنجره آنرا ببیند. صاحبخانه نیز تخم مرغ رنگ داده، آجیل، گندم بو داده، سکه، شیرینی و... را به رسم هدیه در آن می گذارد و کودکان با شادی زایدالوصف شال را بالا کشیده و سراغ خانه بعدی می روند.

فردای چارشنبه سوری، مردم به کهریزها و قناتهای اطراف می رفتند و به اعتقاد باز شدن بخت، از روی آب می پریدند. دختران هنگام پریدن از روی آب یا آتش می خوانند:

آتیل ماتیل چرشنبه - بختیم آچیل چرشنبه

شب چله

شب چله از شیرین ترین و خاطره انگیزترین شبهای میانه ای ها و آذربایجانیهایی می باشد. در این شب، پدر خانواده به دختران ازدواج کرده خود هندوانه همراه با یک هدیه می فرستد. برادران نیز در قبال خواهر ازدواج کرده خود چنین وظیفه ای دارند. توجه نکردن به این رسم، شاید به معنای قطع رابطه باشد. فرزندان و نوه ها نیز در خانه پدری جمع شده و با تخمه و آجیل و هندوانه پای صحبتها و داستانهای قدیمی پدر بزرگ و مادر بزرگ می نشینند.

بایرام (عید)

عید باستانی نوروز، هزاران سال در آذربایجان بعنوان آغاز سال و تولد طبیعت نام گرفته است. این روز همراه با تجدید روابط، رفع کدورتها، دید و بازدید و تمیز کردن خانه و کاشانه و لباسها است. در اولین روز عید، کوچکترهای فامیل و همکار و همسایه، به دیدار بزرگترها می روند و متقابلاً بزرگترها در اسرع وقت پاسخ محبت کوچکترها را با دیدار خود می دهند. این عید، با بیرون رفتن از شهر و دل به کوه و دشت سپردن در اولین روز ۱۳ سال به اتمام می رسد، بدان خاطر که ۱۳ را ترکان قدیم نحس می دانسته اند و اعتقاد داشته اند که اولین روز سیزدهم سال را باید خارج از خانه سپری کرد. مردم میانه، در روز ۱۳ به در، سبزیهای مراتع را بهم گره می زنند و نیتی می کنند که خدا فلان مشکل آنها را حل کند و گره این سبزه ها نیز باز شود.

یاس (عزا)

داغ از دست دادن عزیزی، با حضور همسایه ها، اقوام و آشنایان تسکین می یابد. آنها تابوت را از بیمارستان تحویل گرفته و تشهد گویان آنرا در ماشین گذاشته و سوی آرامگاه می روند. آنها پای پیاده دنبال ماشین می روند و همراه با آوای دلنشین قرآن به ناپایداری دنیای دون می اندیشند. از آنجا به خانه صاحب عزا آمده و او را در این غم تنها نمی گذارند. مجلس زنانه همیشه پرسوز و گدازتر از مجلس مردانه است. نزدیکان فوت شده خصوصاً مادر و خواهران در رثای عزیزشان اشعاری (اوخشاتما) می خوانند که اگر بگویند سنگ از آن سخنان بشکست، نباید تعجب کرد.

در گذشته، مراسم ترحیم تا یک هفته کامل ادامه داشت اما اکنون بیشتر تا اولین پنجشنبه هفته ادامه می دهند. یعنی مجلس ترحیم شخصی که شنبه فوت کرده یا سه شنبه فوت کرده باشد، هر دو به پنجشنبه ختم می گردد. روز نخست و پنجشنبه، علاوه بر مجلس خانگی، مجلسی نیز در مسجد یا

حسینیة محله می گیرند.

چهلیم فوت و سالگرد فوت نیز مراسمی در خانه و مسجد گرفته می شود تا یادی از عزیز از دست رفته باشد و فاتحه ای بر او خوانده شود. همچنین اولین عیدی که پیش می آید (اعم از عید نوروز یا اعیاد اسلامی)، بعنوان عید عزا محسوب شده و مراسم یادبودی گرفته می شود. پیشتر، مراسم نیم چهل (یاری قیرخ) یا بیستم فوت را هم می گرفتند که اکنون منسوخ شده است. آشنایان نزدیک، برای شریک شدن در هزینه سنگین پذیرائی از مهمانان، خرجی را بعنوان همدردی به صاحب عزا می دهند که «یاسلاما» نام دارد. پس از مراسم اربعین درگذشت، آشنایان به دیدار صاحب عزا رفته، لباس عزا را درآورده و با لباسهای هدیه آشنایان، لباس شادی می پوشانند. آقایان صاحب عزا نیز سر و صورت خود را اصلاح می کنند. گاهی این غم، با دعوت به مهمانی پس از چهلیم از طرف آشنایان، کم کم التیام می یابد که اصطلاحاً این مراسم را "یاسدان چبخارتما" (از یاس درآوردن) می گویند.

توی (عروسی)

عروسی در میانه دارای مراحل و آداب و رسوم زیادی است. بعضی از آنها کاملاً منسوخ شده، بعضی از آنها تنها از طرف معدودی افراد در مناطقی خاص اجرا می شود، اما بعضی از آنها برای همه پذیرفته شده است و همه مطابق آن، مراسم عروسی را تکمیل می کنند. آنچه از آن عروسی هفت شبانه روزی یاد می شود، هنوز در بعضی روستاها انجام می پذیرد. ما گزیده ای از آنها را در اینجا ذکر می کنیم تا اگر روزی فراموش شود، خاطره ای از گذشتگان ما باشد.

«نامزدی» یا «آداقلاما» در بین ترکها، به معنای جاری شدن عقد است. حتی گاهی جاری شدن صیغه محرمیت را بعنوان نامزدی قلمداد نمی کنند. این عنوان در بین جماعت فارس، به مرحله قبل از جاری شدن عقد و تنها به مرحله قبول طرفین اطلاق می شود. درحالیکه ترکها آنرا «نیشانلاما» یا «آدالانما» می گویند.

اکنون کمتر جایی هست که در آن نامزدها، حسرت یک دیدار از راه دور را در دل بکشند و به بهانه دیدن نامزد عقدی خود، از در و دیوار بالا رود. دیگر آنگونه نیست که نامزدها پای حجله عروسی همدیگر را ببینند و صدای هم را بشنوند. آنها در مدت نامزدی، با خلق و خوی و افکار هم آشنا می شوند و خود را برای یک زندگی جدید و دنیای نو آماده می کنند.

آداب و رسوم عروسی در میانه دارای سه مرحله قبل از عروسی، حین عروسی و بعد از عروسی است. آداب قبل از عروسی، مربوط به خواستگاری و عقد و نامزدی می شود. «نیشاناما» (نشان کردن) با خواستگاری خانواده پسر از دختر شروع می شود که گاهی در غیاب پسر صورت می گیرد و حضور پسر از مرحله دوم و دیدار رسمی تر آغاز می شود. جواب مثبت به خانواده پسر را «هه آلماق» (بلی گرفتن) می گویند. دیدار و برخورد دختر و پسر در این مرحله امکانپذیر نیست (البته غیر از آن مرحله صحبت کردن حین خواستگاری) و نمی توان مانند رسوم فارسها، آنها را نامزد نامید تا براحتی با هم رفت و آمد داشته باشند. در هر حال ریزنی های دو خانواده تا مرحله جاری شدن صیغه محرمیت و عقد رسمی ادامه می یابد و این دو زوج بعنوان نامزد معرفی می گردند. نامزدی، با بردن انگشتر و چادری و هدایای دیگر از طرف خانواده پسر شروع می شود. البته اینکار طبق سنت خاصی همراه با سوت و کف و هلهله از خانه پسر تا خانه دختر انجام می گیرد و بدان «تاباق آپارما» (طبق بردن) می گویند.

اما از آداب و رسوم حین عروسی نیز می توان اشاره داشت به «حنا بندان». خانه داماد، بعنوان محل عروسی است. مهمانها به آنجا می آیند. دست عروس را در خانه خود با حنا آغشته می کنند. اطرفیانش نیز این کار را انجام می دهند و عروس را خانه داماد می آورند. مهمانها با یک شیرینی که در بشقاب گذاشته شده است، پذیرائی می شوند ولی باید بجای شیرینی خورده شده، پول یا هدیه خود را در داخل بشقاب بگذارند. شخصی هم که متصدی جمع آوری هدایا است، نوبت به نوبت بشقابها را جمع کرده و هدیه هر کس را اعلام می کند. این هدایا را «تویانالیق» (عروسانه) گویند. همچنین در روز عروسی، ساقدوش (ساقدوش) و سولدیش (سولدوش) که در طرفین داماد قرار دارند، او را به حمام برده و استحمام می دهند و به خانه می برند تا عروس را بیاورند. با آمدن عروس، داماد با حفاظت و حمایت ساقدوش و سولدوش به پشت بام یا جای بلند رفته و هدایائی بر سر عروس می ریزد که به آن شاباش گویند. البته این هدایا را همه برمی دارند غیر از عروس! همچنین داماد به پاس ورود عروس، سیبهای به طرف مهمانان همراه عروس پرتاب می کند که اعتقاد به خوش یمنی دارد البته به شرطی که به سر کسی نخورد! عروسی با نوازندگی و خوانندگی آشیق ها آغاز شده و با همان هم به فرجام می رسد. مهمانان به رسم هدیه، به آنها که می رقصند، شاباش می دهند ولی غالباً این هدایا و شاباشها از جانب آن شخص به عروس هدیه داده می شود. در انتهای کار نیز آشیق ها دف خود را بر سر عروس گذاشته و مهمانان هدایای خود را در داخل آن می ریزند که البته این هدایا

به آشیق‌ها می‌رسد.

و اما از مراسم بعد از عروسی، می‌توان به «گردک» اشاره کرد که هدایایی است از جانب خانواده و اطرافیان دختر در روز هفتم عروسی. این مراسم در میان فارسها نیز به نوعی دیگر و بنام «پا تختی» متداول است.

در طول نامزدی و حتی بعد از عروسی نیز، آشنایان دو طرف آن دو نامزد را برای پاکشائی به شام یا نهار دعوت کرده و کادویی را بعنوان «آیاق آچما» (پا گشایی) به آنها می‌دهند.

اوشاق اولما (تولد نوزاد)

با تولد نوزاد، مادر فارغ، کارهای نوزاد را انجام می‌دهد. مادر نوزاد در کنار تجربیات ارزنده مادر خود با اصول کودکداری مانند تمیز کردن، لباس پوشاندن، شستن و حمام کردن، شیر دادن، آرام کردن، عوض کردن و... آشنا می‌شود.

در هفته نخست تولد، غالباً غیر از خانواده‌های طرفین کسی دیگر برای تبریک نمی‌آید. اینکار در مراسم روز هفتم نوزاد (یئددی دوتما) انجام می‌گیرد. آشنایان به این مراسم دعوت شده و شب را با هلله و شادی آغاز می‌کنند و پذیرائی می‌شوند. بسته‌های آجیلی نیز به رسم پذیرائی به مهمانها داده می‌شود. همچنین در روز دهم که مصادف با سلامتی کامل مادر نوزاد و بلند شدن او از رختخواب است، مهمانهائی دعوت شده و نهار داده می‌شود.

پس از چند روز که ناف نوزاد می‌افتد (گۆبک دوشمه) آنرا در جایی خاک می‌کنند (گۆبک قویلاما) که علاقه دارند کودکشان در آینده در آن مسیر رشد کند. این موقعیت ممکن است دانشگاه، مدرسه، مغازه یا حتی شهری باشد که دوست دارند، کودکشان در آینده در آنجا کار کند.

مراسم چهلمی نیز وجود دارد که نوزاد دیگر اطراف خود را کم کم می‌شناسد و می‌تواند بخندد و دست و پای شادی بزند.

مراسم نامگذاری کودک نیز بصورت سنتی بسیار به یاد ماندنی است. پدر یا نامگذار، کودک را در آغوش می‌گیرد. ممکن است ابتدا حمد و سوره بخواند. برای نامگذاری ابتدا در گوش راست کودک سه بار اذان می‌گویند و در ادامه، نامش را می‌خوانند. سپس در گوش چپ نوزاد سه بار اقامه خوانده و نام کودک را در این گوش هم می‌گویند. گاهی هم در گوش راست او اگر پسر باشد «علی» و در گوش چپش نام اصلی را می‌گویند. برای دختران هم در گوش راست «فاطمه» می‌خوانند تا زندگی

خود را با نام امام علی(ع) و فاطمه زهرا(س) آغاز کنند. بعد از نامگذاری، نامگذار صورت نوزاد را بوسیده و به نفر سمت راستی می دهد. او هم نوزاد را نوازش کرده و هدیه ای به او می دهد و باز به نفر سمت راست خود می دهد. به همین ترتیب نوزاد دور زده می شود و در انتها به مادرش می رسد. مادرش هم او را بوسیده و در آغوش می گیرد.

با درآمدن دندان کودک، خانواده او حلیم حبوباتی مانند نخود، جو و گندم در میان همسایه ها و آشنایان پخش می کنند. این حلیم به «دیشلیک» (دندانکی) معروف است. آشناها هم به پاس این نذر و شادی و برای تبریک آن، هدیه ای در ظرف آش گذاشته و آنرا پس می دهند. البته این رسم در تمام موارد در میانه و آذربایجان رعایت می شود که نذر یا هدیه را بی پاسخ نگذارند. مثلاً ظرف آش نذری را فردای آنروز با آشی دیگر پر کرده و پس می دهند.

محرم - شاخسی و اخسی

در کنار مراسم نوحه خوانی، شبیه خوانی، تعزیه خوانی، سینه زنی، زنجیرزنی و... که همگی از مراسم متعارف محرم و صفر در آذربایجان است، مراسمی نیز در شبهای اول تا دهم محرم در میانه انجام می پذیرد که بنام «شاه حسین - وای حسین» یا به گویش محلی «شاخسی - و اخسی» معروف است و تقریباً مختص میانه است.

این مراسم که غالباً در محوطه چهارراه پائین و یا محوطه امامزاده اسماعیل(ع) انجام می گیرد، در قالب دستجات مختلف صورت می پذیرد. مردان یک دسته، دست چپ را بر دوش شخص کناری انداخته و با دست راست بر سینه می زند. بدینگونه زنجیروار یک دسته ۳۰-۲۰ نفری و یا بیشتر را تشکیل می دهند که با رهبری یک نفر مراسم را اجرا می کنند.

رهبر دسته اشعاری می خواند و دسته برای هر بند پاسخی می دهد. او به آرامی می خواند: «شاخسی»، دسته پاسخ می دهد: «واخسی». رهبر ادامه می دهد: «آغام»، دسته: «شهید». رهبر: «عطشان»، دسته: «حسین». رهبر: «مظلوم»، دسته: «حسین». رهبر: «تشنه»، دسته: «عباس - عباس - عباس». رهبر: «تشنه بالا»، دسته: «عباس - عباس - عباس». رهبر: «تشنه»، دسته: «عباس». رهبر: «شاخسی»، دسته: «واخسی».... و بهمین ترتیب تا ساعتی این شور با اوج و فرودهای خاص تکرار می شود.

هر بند ممکن است برای آماده شدن روحی و جسمی افراد و تحریک دسته چندین بار تکرار شود. اوج این مراسم که با شور و حال وصف ناپذیری اجرا می شود و همراه با اوجگیری صدا و

سینه زنی و پایکوبی است، مربوط به بند آخر است که دسته ندای «عباس - عباس - عباس» را گفته و دوباره با هدایت رهبر دسته فرود آمده و آرام آرام می خوانند.

دستجات مختلف که همگی در یک محوطه این مراسم را اجرا می کنند، یک حرکت چرخشی دارند و غالباً در انتهای بند، دستجات فشرده تر و بسته تر شده و دوباره باز می شوند.

ایناملار (باورها)

باور یک ملت به یک موضوع، دلایل مختلفی می تواند داشته باشد. بعضی از آنها محصول اتفاق و شایعه است. مثلاً یکی شنبه حمام می گیرد و می میرد و بعد از آن شایع می شود که نباید شنبه استحمام کرد! بعضی از آنها برای عامه مردم توجیه نشده است اما بخاطر تبعیت از یک اندیشمند اجرا می شود که اغلب شامل احادیث و توصیه های پزشکان است. مانند ایستاده آب نخوردن در شب. اما بعضی از آنها در حد شایعه و خرافه نیست بلکه مردم با دلیل منطقی آنرا پذیرفته اند. مانند تراشیدن دو سر مداد. چراکه احتمال دارد بخاطر سهل انگاری کودک یا همکلاسیهای کودک، نوک سر دیگر به چشم کودک فرو رفته و او را کور کند. به هر روی نباید با شنیدن یک باور با تمسخر و شوخی آنرا به باد هوا بگیریم. اگر هم آنرا باور نکنیم نباید براحتی رد کنیم، چون احتمال دارد در گذشته دلیلی برای آن داشته اند که برای ما پوشیده است. ما چند نمونه از اعتقادات میانه ای ها را در اینجا آورده ایم.

- تک آسقیمرسان ائشیکه گنتمه (با تک عطسه بیرون رفتن شگون ندارد)
- گنجه ائوی سوپورمزلر (جارو کردن در شب شگون ندارد)
- گنجه دیرناق دوتمازلار (ناخن گرفتن در شب شگون ندارد)
- میدادی ایکی طرفدن تاراشلامازلار (تراشیدن دو سر مداد شگون ندارد)
- مؤهور دیک قالسا قوناق گله جک (اگر مهر نماز راست بایستد، مهمان می آید).
- اولو یوخودا بیرین اؤزومین آپارسا اودا اولر (اگر مرده در خواب کسی را ببرد، او هم میمیرد)
- سو تۆکولمک آیدینلیق دیر (آب ریختن روشنائی و فرج است).
- اوشاغین گوْبه گین هر یئره آتسان اورالی اولار (ناف بچه را هر جا بیاندازی، متعلق به آنجا شود).
- اؤزگه نین پایین یئسن دلیویه پای چیخار (اگر سهم کسی را بخوری، تب خال میگیری)
- اوشاق یوخودا گولسه فرشته لر گولدورور (اگر نوزاد در خواب بخندد، فرشته ها او را میخندانند)
- اوشاغا بال وئرسن دیل آچماز (اگر به نوزاد عسل بدهی، زبانش باز نمی شود)

- دام قیرناسیندا دورما شیطان ایته لر(لبه بام نایست که شیطان هل می دهد)
- اوشاغی ۴۰ گون اول ائشیکه چیخارتما(نوزاد را قبل از ۴۰ روز بیرون نبر)
- اوغلان اوشاغی اومار(بچه پسر ممکن است به بوئی خاص فریفته شود)
- ائوی ایکی نفر سوپورمز(جاروکردن خانه توسط دو نفر شگون ندارد)
- پولو تئز تئز سایشان برکتی قاچار(زیاد شمردن پول، برکت آنرا میبرد)
- بویلو آرواد بیریندن تیکه آلسا اوشاغی اونا چکر(زن حامله اگر از کسی چیزی بگیرد، خصلتی از کودک به او می رود)
- اوشاغا آینا گورستمه جین گورر(نوزاد را جلوی آینه قرار نده، جن می بیند)
- ایشقیرما دوتانی قورخوتسان دوزه لر(سکسکه گرفته را باید بترسانی تا درست شود)
- گئجه آینایا باخمازلار (شب نباید به آینه نگاه کرد)
- یاکریم قوشون وورمازلار (پرنده قُمری را نباید زد)
- گئجه زبیل آتماق، دنولتی الدن آلار (آشغال ریختن در شب، دولت و برکت را می گیرد)

موسیقی آذربایجانی

موسیقی آذربایجان با هنرمندان جهان نام و پرآوازه اش بنام «آشیق» در تمام دنیا شناخته شده و محترم است و غالباً برترین رتبه های جشنواره های موسیقی بین المللی را بخود اختصاص می دهد. هر چند موسیقی آذری مانند عربی و ایرانی دارای گام هفده پرده ای است اما اندازه فواصل پرده، نیم پرده و ربع پرده در این موسیقی به هنگام اجرا نوعی بیان خاص را ارائه می دهد که القا کننده زبان آذربایجانی است. بنابراین موسیقی آذری هویت خود را در تفاوت فواصل ملودیک نسبت به موسیقیهای اقوام دیگر جستجو می کند و براین اساس در گروه موسیقیهای ملودیک قرار می گیرد.

بنا به شرایط خاص زمانی و مکانی، موسیقی آذربایجان دچار تغییر و تحولات اساسی شده است. علت این تغییر و تحولات را می توان در نقاط عطفی دانست که در تاریخ رخ داده است. این نقطه عطفها برای موسیقی آذربایجان عبارتند از: ظهور اسلام، هجوم مغول، ظهور صفویه، عصر جدید. بنابراین تاریخچه موسیقی آذربایجان را در ایندوره ها باید مطالعه کرد.

بررسی شرایط تاریخی و هنری فوق الذکر نشان می دهد که موسیقی نیز مثل همه پدیده های فرهنگی و هنری از شرایط زمان و مکان تاثیر پذیرفته است. موقعیت مطلوب سیاسی و اقتصادی منشا

شکوفایی دوره‌های جنگ و تنشها، منشا افول و اضمحلال بوده است. بنابراین آنچه که امروزه از موسیقی آذربایجان در دسترس ماست، از فراز و نشیبهای زیادی گذر کرده و موسیقی یا مکتب آذربایجان در کنار مکتب تهران و اصفهان، یکی از سه مرکز اصلی موسیقی مطرح بوده است.

بطور کلی موسیقی آذربایجان به سه بخش سنتی، آشیقی و مقامی تقسیم می‌شود:

- موسیقی سنتی در آذربایجان براساس تلفیقی از گوشه‌ها، روایت‌های مرسوم در موسیقی سنتی، ذوق شخصی آذریها در چگونگی ترتیب تقدم و تأخر گوشه‌ها و گاه تفاوت‌هایی جزئی در اجرا یا اسامی گوشه‌ها بنا شده است. از هنرمندان بنام موسیقی سنتی در این خطه که نام و آوازه ملی دارند، می‌توان از اقبال السلطان، غلامحسین بیگجه خان و حسین قیطانچی نام برد.
- موسیقی آشیقی در آذربایجان قدمتی دیرینه دارد. در کتاب دده قورقود کهن‌ترین اثر مکتوب آذربایجانی، آشیق یا اوزان نام خنیاگر دوره‌گردی است که در شان قهرمانان حماسه می‌سراید و دعای خیر بدرقه راه آنان می‌کند. آشیق باید سه ویژگی داشته باشد: خوب بنوازد، خوب بسراید و خوب بخواند. اجتماع این سه مهارت در یک فرد از او هنرمندی می‌سازد که شایسته عنوان آشیق است. در دوره‌های مختلف و در مناطق مختلف آذربایجان آشیق‌هایی ظهور و بروز کرده‌اند که از عهده این سه مهارت بخوبی برآمده‌اند. آنها انسانهایی والایی بوده‌اند که نام پراوازه‌شان با ایمان، اعتماد و تحسین مردم روبرو بوده است. آشیق قربانی، آشیق علعسگر، آشیق خسته قاسم از آن جمله‌اند. امروز تعداد آشیق‌ها بی‌شمار است ولی تنها شماری از آنان مهارت‌های سه گانه را در کنار ایمان و اعتماد مردم توأمان دارند.
- موسیقی مقامی از یک طرف با موسیقی آشیقی هم ریشه است و از طرف دیگر با ردیف موسیقی سنتی پیوندها دارد. آنچه به نام موسیقی مقامی یا دستگاهی آذربایجان خوانده می‌شود، در واقع اشاره به تحولی است که در زمینه موسیقی در اوایل قرن نوزده در ادامه تغییرات سیاسی، اجتماعی داخل روسیه و ماورای قفقاز در آذربایجان به وجود آمد. شهر شوشا در قره‌باغ مرکز این تحول بوده است. در این میان اوزیر حاجی بیگ به عنوان برجسته‌ترین هنرمند آذربایجانی که موسیقی را با فرهنگ اصیل مردمی در آمیخته و باعث معرفی موسیقی آذربایجانی در عرصه جهانی شده، مطرح است.

رقص آذربایجانی

تمامی هنرها، یک نوع متعالی دارند و یک نوع دنی. نوع متعالی هنر توسط افرادی باذوق و پاک طینت و برای اعتلای آرمانهای انسانی خلق می شود. نوع دنی هنر نیز بدست افرادی رقابت طلب و از روی حسادت ساخته می شود که از نام و آوازه هنر متعالی ناراحتند و به نوعی می خواهند مشتریان آنرا یا بطرف خود بکشند یا از دور و بر آنها خالی کنند.

هنر متعالی اعم از موسیقی، شعر، نقاشی، طراحی و رقص، مشتریانی خاص دارد که افرادی متفکر، دارای تأمل، اهل دقت، دارای صبر و حوصله و باریک بین هستند اما هنرهای دنی و مبتذل دارای مشتریانی آنی، بی صبر و حوصله، بدون تأمل و تفکر و غالباً بدون پشتوانه علمی هستند. این نوع هنر در همه زمانها و در همه فرهنگها چون کهنه به جان هنر متعالی افتاده است و مردم را از اطراف هنر واقعی پراکنده اند.

از آن جمله هنرهای متعالی، هنر رقص آذری است. رقص مبتذل و حرام آنقدر متداول و متعارف شده است که بیشتر افراد خصوصاً اگر در خانواده مذهبی بزرگ شده باشند، از شنیدن آن به فکر فعل حرام می افتند، درحالیکه این اتهام زبیده رقص جهان نام آذربایجانی نیست. در رقص آذربایجانی، عشو و طنازی وجود ندارد. هرچه هست هنر است. رقص آذربایجانی مانند موسیقیاش، پاک است.

رقص بلاواسطه در بطن موسیقیتحول یافته است. در سرزمین آذربایجان، از دیرباز رقص با معنی و مضمون و در عین طراوات و دارا بودن جنبه حماسی و قهرمانی خود در مراسم پیش از شکار، مبارزه، پیروزی، قدردانی از خدایان طبیعت و شکستن طلسمها اجرا می شده است.

تکامل تدریجی رقص از گردش موزون و پریدن از آتش تا انجام مراسمی با فرمهای بدیع، حرکات ظریف، پانتومیم و تقلید و نقل، راه دراز ۷۰۰۰ ساله را پیموده است. این سلسله از حرکات بامعنا، مفهوم و مضمون شکار، کمین، ردیابی، ماندن، گرفتن و جنگیدن و با تمثیلهایی چون فرا رسیدن بهار، بیداری طبیعت، کاشت، داشت، برداشت، باغچینی، صید ماهی، کومه سازی و در نهایت درحرکات موزون پهلوانی و حماسه‌ای با شمشیر کوراوغلو، با سینه ای فراخ، با نگاهی به دوردست، مغرور و گاه آرام، گاه تند، پایکوبان، با پرشها و جهشهای سریع و نشانی از مهارتهای جنگی، باریتم تند طبل ها، به اوج می رسد.

این هنر متعالی برخاسته از روح حماسی و هنری مردم این دیار است. این رقصها با آن رقصهای آلوده به فساد و گناه و هرزگی فرق می کند. اینها ابتدا یک ژیمناستیککار به تمام عیار با انعطاف بدنی

خارق العاده بوده و در وهله دوم رقص هستند.

در یک نگاه کلی می توان رقص آذربایجانی را بصورت زیر تقسیم بندی کرد و تعریف نمود:

۱. رقص لیریک: یاللی، شالاخو، اوزون دره، تره کمه، سیندیرما، توراجی، گولوم آی، قیتیلدا، آلمان، لاله، دستمالی، یئری - یئری

۲. رقص پهلوانی و جنگی: قزاقی، قفقازی، لزگی، قایتاغی، میصری، زنجیر توتماق، تار آباسی، کوراوغلونون قایتارماسی، کوراوغلونون باغیرتسی

۳. رقص مراسمی: کوساکوسا، آذربایجان، میرزه بی، آسما - کسمه، آغیرقاراداغی

توضیح درباره فرم و نحوه اجرای تمامی آنچه ذکر شد در این مجال نمی گنجد و تنها به اشارتی کوتاه و به تفکیک از هر کدام بسنده می شود:

- یاللی: از رقصهای ریشه دار و باستانی است که در فرهنگهای آذربایجانی، کردی، ارمنی، گرجیو برخی دیگر از فرهنگهای آسیای مرکزی بطور گسترده ای رواج یافته است. ظاهراً اشعار حکیم نظامی گنجوی در منظومه خسرو و شیرین در توصیف حرکتهای پای ایفاگر - مانند گردش زخمه بر چنگ همان یاللی می باشد. یاللی با مشایعت نوازندگان سورنا و دهل در صفی طولانی، دست در دست، با دستمال یا چوبی در دست رهبر صف، بصورت جمعی اجرا می شود. تحول یاللی و گستردگی نحوه اجرای آن به صدها گونه آهنگ و طرح انجامیده که از آن می توان به انواع زیر اشاره کرد: چولاغی، اوچ آددیم، دونه یاللی، قازقازی، کؤچه ری، ائل یاللی، ایکی آیاق، قالادان قالایاو.... یاللی در دو نوع بصورت رقص مستقل و حرکات موضوعی بصورت تثاترونمایش اجرا می شود که دوزیاللی، سییاقوقو، ته نزهه و عرفانی از این قسم است.
- لزگی: رقصی حماسی، باوقار، پرتحرک و ریتمیک است که توسط مردان بصورت جمعی و با هنرنمایی تک تک ایفاگران با حرکات پا، پنجه پا، بصورت سریع با تمثیلی از حالت تاخت و سوار بر اسب و غالباً با خنجری در دست یا دستهای مشت کرده، با حرکاتی بدیع و گاه آکروباتیک، چرخش روی زانوها، پرشها اجرا می شود.
- قایتاغی: نوع دیگری از رقص است که در آذربایجان با عناوین اوچ دوست، یئددی قارداش و اوغلانلار رقصی اجرا می گردد.
- کور اوغلو: از رقصهای قدیمی است که توسط سورنا و دهل اجرا می شود. کوراوغلو، پرصلابت، حماسی، رزمی و پهلوانی است که در ابتدا با سرعتی آرام شروع شده و تدریجاً تند

- می شود که به یادبود قهرمان افسانه‌ای دوران فتودالی یعنی کوراوغلو نامیده می شود.
- مصری: (شمشیر کوراوغلو) غالباً توسط آشپق‌ها، باریتمی شبیه به مارش و با انجام حرکات مشکل و سنگین همراه با شمشیر توسط ایفاگران اجرا می شود.

اؤلچولر (واحد‌های اندازه گیری)

واحد‌های اندازه گیری وزن، حجم، طول، سطح و... در میان عامه مردم با آنچه در سیستم‌های بیریتیش یا SI تعریف شده است، متفاوت است. واحد‌های اندازه گیری در میان مردم، جزو فرهنگ بومی آنهاست که مطابق نیاز و سلیقه خود آنرا تعریف کرده اند. در میانه چنین آحادی کاربرد دارد:

احاد متعارف در میان مردم میانه

واحد	نوع	معادل با
مثقال	وزن	۲۴ نخود، ۴.۶۸ گرم
پونزا	وزن	۱۶ پونزا = ۴۰ چرک = ۱ باتمان
نخود	وزن	۲۴ نخود = ۱ مثقال، معادل ۰.۱۹۵ گرم
سیه	وزن	۸ سیه = باتمان، ۱۲۰ مثقال
چرک	وزن	۱۰ سیر
پئنجه	وزن	ربع پونزا
باتمان	وزن	۵ کیلوگرم
دنگه	وزن	۲۰ دنگه = ۱ چاناق
چاناق	وزن	۵ کیلوگرم
آپباز	وزن	یک مشت پر از چیزی
باتمان	وزن	من، من تبریز ۳ کیلوگرم
بوغدا داشی	وزن	برای توزین گندم، ۱۱ کیلوگرم
دامجی	وزن	قطره
دری	وزن	۱۵ کیلوگرم، بیر دری یاغ بیر دری سوموک = ۳۰ کیلوگرم
خاروار	وزن	۱۰۰ باتمان، ۵۰۰ کیلوگرم

واحد	نوع	معادل با
چتور	وزن	۲۲ مثقال، ۱۰۰ گرم
کلف	وزن	تقریباً ۲.۵ کیلوگرم از نخ، فرش یا کاموای حلقه شده
ایپ	مساحت	زمین ۲۷ در ۲۷ متر معادل ۷۹۴ متر مربع
باتمان	مساحت	سطح ۲۵.۳ در ۲۵.۳ متری معادل ۶۴۰ متر مربع. باتمان عباسی ۱۰۰۰ مترمربع و باتمان اطراف ۵۰۰ متر مربع است.
ایراق	طول	بسیار دور
ایره لی	طول	بسیار نزدیک
چرک	طول	۴ گره، ۴ وجب، ۱۰۰ سانتیمتر
قولماچ	طول	یک دست
آرشین	طول	۵ وجب، برای پارچه ۷۰ سانتیمتر و برای فرش ۱۱۵ سانتیمتر
آندیم/آددیم	طول	یک گام
آتیم	طول	فاصله ای به اندازه پرتاب سنگ
بوی	طول	قد متوسط انسان در حدود ۱۷۰ سانتیمتر. ۳ بوی تقریباً ۵ متر
آچی	طول	فاصله باز دو دست آدمی
آغاج	طول	فرسنگ، ۶۲۴۰ متر
آیاق	طول	فاصله کف پا
قولاج	طول	۱ متر، فاصله بینی تا یک دست باز
قولاج	طول	فاصله دو دست باز
منزل	طول	۶ آغاج، فاصله پیموده روزانه
اثرته	زمان	زود (غالباً صبح زود)
تئز	زمان	زود
گئج	زمان	دیر
بایاق	زمان	متعلق به گذشته
دان	زمان	صبح صادق
گون اورتا	زمان	ظهر
ایکیندی	زمان	عصر

واحد	نوع	معادل با
آخشام	زمان	غروب
گنجه	زمان	شب، دیروقت
آوج	حجم	مشت، به اندازه یک کف دست
ایچیم	حجم	به اندازه یک نوشیدنی سیر شدنی
قورتوم	حجم	قلپ
تایا	تعداد	گونی، تای = لنگه
ال	تعداد	بار، دفعه، دست
باش	تعداد	نفر، انسان، عاٹله
باغ	تعداد	بسته، بند
توپ	تعداد	یک بسته از پارچه
دنه	تعداد	دانه
چکیم	تعداد	پک، نفس، دم
سورو	تعداد	گله
خئیلک	تعداد	خیلی
خایلاق	تعداد	جنس معین از مرد یا زن
قیران	پول	ریال، ۱۰۰۰ دینار
تومن	پول	تومان، ۱۰ هزار دینار، ۱۰ ریال، تومن در ترکی ۱۰ هزار و مین ۱۰۰۰
پارا	پول	پول سکه ای

اویونلار (بازی های محلی)

در میانه، بازیهای محلی وجود داشته و دارد که در هیچ جای دنیا وجود ندارد. بسیاری از این بازیها در روزگاری نه چندان دور، جزو زندگی مردم بوده اند. علی الخصوص بازیهای که در شبهای زمستان دور کرسی ها انجام می شد و غالباً فکری بودند نه جسمی. بنده لاقفل ۵۰ بازی در خاطر دارم که اکنون کم کم از بین ما می روند و به فراموشی سپرده می شوند. بسیار ارزنده است که صاحبان نظران و صاحب تجربه ها آنها را گردآوری کرده و تحت عنوان چهل یا پنجاه بازی محلی یا بازیهای محلی میانه و غیره از خود و شهر خود یادگاری برای آیندگان بگذارند. در این مجال کوتاه به بیست مورد از

بازیهای محلی میانه اشاره می کنیم:

۱: گیزلنن پالانج (قایم موشک بازی)

نامهای دیگر این بازی «گیزلنن قاچ، گیزلنن تاپ، گیزلنن باخ، شوبه - شوبه» است. یک نفر چشمش را می بندد و بقیه در زمان شمردن یا شعر گفتن آن شخص، قایم می شوند. با اتمام شمارش با احتیاط تمام، تک تک افراد را چنان پیدا می کند که نفرات دیگر زودتر از او به محل چشم بستن نرسند. هر کسی را پیدا می کند، به محل چشم بستن دویده و با گفتن «شوبه» او را از گردونه بازی خارج می کند. همه را بهمین ترتیب پیدا می کند. اگر فردی زودتر از او به آن محل رفته و شوبه گوید، او در مرحله بعد هم حضور خواهد داشت.

نهایتاً افرادی که پیدا شده اند، دور هم جمع شده برای هم اسمی تعیین می کنند و آنها را به آن شخص چشم بسته می گویند. آن شخص هم بطور اتفاقی یکی از اسامی را انتخاب کرده و این دفعه شخصی دیگر بازی را ادامه می دهد. واضح است که اگر آن شخص نتواند حتی یک نفر را پیدا کند، مجدداً باید چشمش را ببندد. این بازی به کودکان انجام چند کار همزمان و کنترل آنها را می آموزاند.

۲: باغچادا بادام (بادام در باغچه)

چند نفر در یک ردیف ایستاده و دستان قفل کرده شان را در پشت نگه می دارند. یک نفر که سنگ کوچکی به دست دارد، پشت سر آنها حرکت می کند و شعر زیر را می خواند: «باغچادا بادام خلیلی، کیم ووردو بیزیم جلیلی...». این شعر را ممکن است چندین بار تکرار کند. در حین خواندن، سنگ را در دستان یکی از افراد می گذارد. این سنگ در دستان هر که قرار گیرد، باید آنچنان از میان آن افراد فرار کند، که افراد بغل دستی او را نگیرند.

اگر افراد توانستند او را حین فرار بگیرند، شخص گرفته شده باید شخص گیرنده را تا انتهای کوچه (قلعه) ببرد و بیاورد و از صف خارج شود ولی اگر آن شخص نتوانست او را بگیرد و آن شخص به قلعه رفت، آن شخص ناکام و ناموفق باید به قلعه رفته و شخص موفق را کول کرده و به صف بیاورد. بازی تا باقی ماندن یک نفر ادامه خواهد داشت و نفر آخر، برنده شده و اجرا کننده بازی خواهد شد.

کودکان در این بازی وظیفه شناسی، مواظبت و کنترل بر کارها را یاد می گیرند.

۳: بیر قوشوم وار شو خرتنه نه

یک نفر کمر بند یا چوبی بدست گرفته و همه دور او حلقه می زنند و می نشینند. او با دست خود ابعاد مختلفی از کمر بند یا چوب را گرفته و اندازه پرنده فرضی را با شعر زیر می گوید: «بیر قوشوم وار شو خرتنه (پرنده ای دارم به این ابعاد)». همه جواب می دهند: «لئیجنه های - لئیجنه». او با نشان دادن اندازه بال پرنده روی کمر بند می خواند: «قانات چالار شو خرتنه (بال می زند این اندازه)». باز همه پاسخ می دهند: «لئیجنه های - لئیجنه». این کار برای دم پرنده، منقار پرنده، پای پرنده و... ادامه می یابد تا اینکه یکی از آنها پاسخ را بگوید.

اگر کسی پاسخ را اشتباه بگوید، از گردونه رقابت خارج شده و کار برای دیگران راحتتر می شود. البته اخراج او از بازی مستوجب یککتک است. او وسط همه دولا می خوابد و همه با مشت آرام همراه با این سرود او را می زنند: «وورون وورون که دوز دئمیر، یالان دئیر، چاخان دئیر». اما اگر کسی جواب صحیح داد، اینبار نوبت اوست که پرنده مورد نظرش را با این اوصاف بشناساند. ولی اگر تمام توضیحات شخص تمام شد و کسی نتوانست پاسخ بگوید، او می گوید: «اتی منیم، سوموگو سنین (گوشش مال من، استخوانش مال تو)». سپس از راست به ترتیب پاسخ می گیرد. در مرحله پایانی کسی حق ندارد وسط پاسخ دیگران بپرد. اگر تا آخر کسی نتوانست بگوید، خودش پاسخ را گفته و مجدداً نوبت اوست که پرنده ای دیگر را تشریح کند.

کودک در این بازی، زمانسنجی، تیزهوشی، ریسک پذیری خود را سبک - سنگین می کند. پاسخ زود هنگام ولی اشتباه و یا پاسخ صحیح ولی دیر هنگام و ترس از اعلام آن هر دو مشکل سازند.

۴: پنددی داش (هفت سنگ)

تعداد هفت سنگ تخت به اندازه نصف کف دست روی هم بصورت طبقاتی چیده می شود. افراد دو گروه می شود. گروه نخست با یک توپ از فاصله معین سنگها را هدف قرار داده و آنها را بهم می ریزند. آن گروه باید این سنگها را مجدداً روی هم بچینند اما به شرطی که از توپ حریف مقابل در امان باشند. طرف مقابل توپ را برداشته و هر کدام از افراد مقابل را خواهند زد. اگر توپ به آنها بخورد، شخص از گردونه بازی در آن مرحله بیرون خواهد رفت و کار برای تیم خود را سختتر خواهد کرد. چراکه تعداد کمتری باقی می ماند تا آن سنگها را دوباره روی هم سوار کنند. اگر موفق به این کار شوند، دوباره همین کار را تکرار خواهند کرد، در غیر این صورت باید بازی را برعکس

کنند. تیم طرف مقابل برای تسریع در بازی و شکست حریف، با پاس دادن توپ به یاران خود، افراد تیم مقابل را شکار خواهند کرد.

این بازی، به کودک یاد می دهد که چگونه بصورت تیمی کاری را به فرجام برساند. می فهماند که چگونه یک اشتباه فردی میتواند یککار تیمی را خراب کند. او در این بازی، فرصت طلبی و وقت شناسی را یاد می گیرد.

۵: بول دوندو (توپ گیری یا امتیازگیری)

دو نفر با فاصله ۱۵-۱۰ متری از هم قرار گرفته و توپی بدست می گیرند. بقیه افراد بین ایندو نفر در وسط زمین جمع می شوند. آن دو نفر با توپ، افراد را می زنند. توپ به هر کس بخورد، از زمین خارج می شود ولی کار این دو نفر به همین راحتی نیست، چون ممکن است توپ را یکی از نفرات وسطی در هوا شکار کنند. شکار توپ در هوا در این بازی به «بول» (امتیاز) معروف است. او با این بول یا می تواند یک ذخیره برای بیرون رفتن داشته باشد، یا یک نفر از بیرون بیاورد و یا بجای آن شخصی که توپ را لو داده بنشیند. کودکان در این بازی، فرصت طلبی و رقابت گروهی را می آموزند.

۶: جیزیق (جدول)

این بازی از یک جدول ۲ ستونه و ۴ ردیفه (و گاهی ۳ یا ۵ ردیفه) تشکیل شده که با یک گچ روی زمین کشیده می شود. یک تکه موازیک یا سنگ کوچک و صاف نیز لازمه بازی است. فرد ابتدا، سنگ را به خانه اول انداخته بصورت تکپا به خانه اول پریده آن سنگ را با پا به خانه دوم می اندازد و این کار را تا دور زدن کامل و طی همه اتاقها و بیرون زدن سنگ به بیرون ادامه می یابد. البته او در خانه چپ بالا می تواند با دو پا استراحت کوتاهی کند.

سپس سنگ را به خانه دوم انداخته و همین کار را با یک پا به فرجام می رساند. سپس خانه سوم،... و هشتم را به همین ترتیب ادامه می دهد.

افتادن به زمین بخاطر عدم تعادل، افتادن سنگ یا پا روی هر کدام از خطوط، بیرون رفتن سنگ قبل از مرحله آخر همگی باعث می شوند که نوبت او بسوزد و جای خود را به دیگری بدهد و اگر دوباره نوبتش رسید از همان مرحله ای که سوخته بود، بازی را ادامه دهد. با اتمام تمام اتاقها، نوبت به گرفتن اتاق می شود. او پشت به بازی بصورت نیم نشسته سنگ را از پشت سر به طرف اتاقها پرتاب میکند. اگر سنگ روی خط یا بیرون اتاقها بیافتد، دوباره می سوزد اما اگر در داخل یکی از اتاقها

بیافتد، آن خانه، متعلق به او می شود که اسباب زحمت دیگران و راحتی خودش است. چراکه دیگران حق ندارند به آن اتاق پا گذارند و باید از روی آن بپزند، درحالیکه خودش در آن اتاق می تواند دوپا بیاستد و استراحت کند. گرفتن دو خانه و یا سه خانهکنار هم، کار حریفان را بسیار سخت خواهد کرد. این بازی کودک را به دقت نظر و سرعت عمل در گرفتن موقعیتهای تک سوق می دهد.

۷: قییش چیخارتدی (کمر بند خارج کردن)

با یک گچ دایره ای به قطر ۴-۵ متر می کشند. افراد دو گروه مساوی (مثلاً ۵ نفره) می شوند. گروهی داخل دایره و گروهی خارج دایره. به تعداد افراد یک تیم (در اینجا ۵) باید کمر بند درآورده و بصورت شعاعی روی محیط دایره قرار دهند. هر کدام از افراد داخل دایره، مسئولیت نگهداری از کمر بند خود را دارد. بازی سنگین و نفس بُر شروع می شود.

تیم بیرون یا باید کمر بندها را بیرون بکشند و یا افراد تیم مقابل را از دایره امن بیرون بکشند. آنها برای رسیدن به این هدف خیلی باید کتک بخورند. آنها با دست و پا، یک نفری یا دونفری، با حيله یا با زور باید به این هدف برسند و گرنه تا آخر باید بیرون از دایره کتک بخورند.

البته این کار به این راحتی نیست. شرایط و ضوابطی وجود دارد که کار را سخت می کند. مثلاً اگر فردی از داخل، پای نفری از بیرون را بزند، شخص پا خورده از بازی باید بیرون برود و کار هم تیمیهایش را سخت کند. حتی ممکن است دو نفری او را داخل بکشند و کتک بزنند چون کسی از بیرون نمی تواند داخل بیاید.

اوضاع قدرت و حاکمیت تا زمانی بر تیم داخل مقدّر است که یکی از کمر بندها را از دست ندهد. اگر کمر بندی بیرون کشیده شود، سلاحی قهار به دست رقیبافتاده است. حال یکی از افراد کمر بند را در دست گرفته و یکی از کمر بندهای داخل را آنقدر می زند تا بیرون بیاید. مسئول کمر بند با پای خود از خوردن کمر بند بیرونی جلوگیری می کند ولی کم کم کمر بند بیرون می آید و او حق ندارد آنرا تنظیم و صاف کند.

تیم بیرون صاحب دو کمر بند می شوند و قدرت تیم داخل رو به زوال می رود. هر چند کسی حق ندارد کمر بند را به بالای ساق پا بزند اما بهرحال فرصت خوبی هم هست تا انتقام کتکهای خورده، گرفته شود.

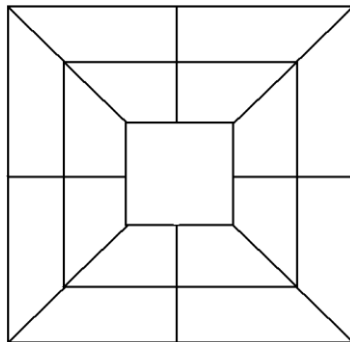
بازی تا بیرون کشیدن کمر بند آخر ادامه دارد. حال تیم بیرون (آنهایی که مانده اند) هر کدام یککمر بند دارند و به جان تیم لخت داخل می افتند و دوباره بازی عوض می شود تا اینکه نفرات داخل ضمن کتک خوردن، یا آنها را داخل بکشند و بزنند یا با پایشان پای آنها را زده و از دور خارج کنند.

این بازی مهیج و خسته کننده، به تیزهوشی و فرصت طلبی و زمانسنجی دقیقی نیاز دارد. اشتباه در آن می تواند به کتک خوردن مفصلی بیانجامد.

۸: بئلدن آتیلدی

ستونی از افراد بصورت دوخم می ایستند و یک نفر از روی همه آنها با دو دست می پرد و در انتها به همین ترتیب می ایستند. نفر اول بلند شده همین کار را تکرار می کند و خودش هم در انتها می ایستد. این کار همین طور تا خسته شدن افراد ادامه دارد بشرطیکه یکی از آنها تعادلش روی یک نفر بهم نخورد، چون مجبور به کناره گیری از یک مرحله از بازی (تمام افراد یک دور پریده باشند) خواهد شد. این بازی جسمانی سنگین، کودک را قوی و دقیق می کند.

۹: ۱۲ دوز



این بازی، نوع پیشرفته و تخصصی بازی اوچدوم - قوندوم است. این بازی از کشیدن شکل مقابل روی زمین یا روی تخته و با بازی دو نفر انجام می پذیرد. هر نفر ۱۲ عدد نخود، سنگ، گچ و... باید داشته باشد، طوریکه با رنگ یا جنس نفر دیگر متمایز باشد. ۲۴ نقطه تلاقی شکل، موقعیتهای بازی است.

اساس بازی و موفقیت شخص زمانی است که بتواند سه موقعیت ممتد را بگیرد. منظور از سه نقطه ممتد، نقاطی هستند که در یک ردیف سطری، ستونی و یا اریب قرار داشته باشند. ۲۴ موقعیت اینچنینی در شکل وجود دارد. یکی از نفرات با اشغال یکی از خانه ها، بازی را شروع می کند. نفر بعدی هم همینطور. بازیکن اول موقعیت دوم را اشغال می کند و مترصد ساختن یک ردیف ممتد است اما بازیکن دیگر مانع این کار می شود. هر کس ردیفی را کامل نمود، یکی از خالهای طرف مقابل را باطل کرده و بیرون می گذارد و بازی به همین منوال ادامه می یابد تا جائیکه تعداد خال یکی از آنها به ۲ برسد و قادر به تکمیل ردیف نشود. این بازی، بسیار فکری و تفننی است و باعث انبساط

فکر می شود. این بازی را شاید بتوان در حد شطرنج دانست.

۱۰: پیشیک - سیچان (گره - موش)

یکی از افراد بعنوان گره انتخاب شده و بقیه به نام موش متفرق و گریزان می شوند. گره دنبال یکی از آنها که راحتتر و مناسبتر است می دود و هر موقع دستش به او بخورد، او گره شده و شخص قبلی موش می شود. فرق این گره و موش با گره و موش اصلی در این است که در اینجا گره شدن، مکافات و سختی دارد. خلاصه نفر جدید بدون درنگ یکی دیگر را دنبال کرده و او را می زند و به همین ترتیب بازی پراورژی و طاقت فرسای موش و گره تا خسته شدن افراد و اعتراف آنها به عدم ادامه بازی از فرط خستگی ادامه می یابد.

در بازی موش و گره، شخصی که نقش گره را دارد، قدرت تشخیص و تمیز مناسب باید داشته باشد. اگر او نتواند طعمه مورد نظر را خوب انتخاب کند، ممکن است او را از فرط خستگی از پا بیاندازد. او باید حرکت افراد را پیش بینی کند. شخصی هم که در نقش موش قرار گرفته است، باید با حرکات و دویدهای غیرقابل پیش بینی از دست شکارچی فرار کند. او با زیرکی باید خودش را به جمع دیگران برساند تا هدف گره متوجه دیگران شده و از گرفتن او منصرف گردد.

۱۱: قَجْمَه داش

قجمه داش، غالباً بازی دخترانه و یا کودکانه است. این بازی بین دو نفر یا بیشتر انجام می پذیرد. اسباب بازی تنها ۵ سنگ گرد کوچک (حتی کمتر و بیشتر) است. نفر اول پنج سنگ را روی زمین پخش می کند. یکی از آنها را (غالباً آنکه نزدیک سنگ دیگری قرار گرفته) برمی دارد. آنرا نیم متر یا بیشتر به هوا می اندازد. تا رسیدن آن سنگ به دستش باید یکی از سنگها را بردارد و همراه با سنگ پرتاب شده در دست راستش بگیرد. می تواند سنگ برداشته شده را کنار بگذارد یا در دست نگه دارد اما باز باید سنگ نخست را هوا انداخته و سنگ دوم را با همان دست از زمین بردارد. به همین ترتیب تمام ۴ سنگ روی زمین را برمی دارد و وارد مرحله دوم می شود. البته به شرطیکه هنگام برداشتن سنگ، دستش به سنگ دیگر نخورد.

در مرحله دوم نیز سنگها را روی زمین پخش کرده و مرحله اول را تکرار می کند اما بشرطیکه سنگهای روی زمین را ۲ تا ۲ تا بردارد. اگر موفق به این کار شود، وارد مرحله سوم می شود.

در مرحله سوم سنگها را زمین انداخته و یکی را سنگ اصلی کرده و به هوا می اندازد و از بین ۴

سنگ زمین، بسته به چیدمانی آنها، ابتدا یک سنگ و در مرحله بعدی ۳ سنگ را برمی دارد. در مرحله چهارم نیز سنگها را روی زمین ریخته و یکی از آنها را بعنوان سنگ هوا انتخاب کرده و اینبار یکدفعه ۴ سنگ را بتواند از زمین جمع کند.

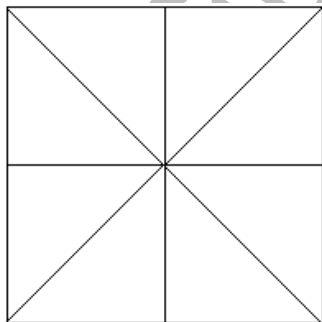
بازیکن باید طبق شرایط هر مرحله در پخش سنگها مهارت داشته باشد. مثلاً در مرحله اول اگر سنگها از هم فاصله داشته باشند خوب است. در مرحله دوم اگر سنگها بصورت جفت در کنار هم باشند خوب است و در مرحله سوم و چهارم اگر ۴ سنگ نزدیک هم باشد به نفع اوست.

اگر در مرحله ای نتواند سنگ را بردارد، یا دستش به سنگ دیگر بخورد، یا نتواند سنگ هوا را بگیرد، می سوزد و بازی را به نفر دیگر می دهد اما اگر تا اینجا موفق باشد، بازی به مرحله امتیازگیری و یا «ال اوستو» (روی دست) می رسد. بازیکن سنگها را در ارتفاع خیلی کم به هوا پرتاب کرده و دستش را پشت می کند تا سنگها پشت دستش قرار گیرند. هرچه بیشتر سنگ بگیرد، همان مقدار امتیاز گرفته و آن امتیازها را در حساب خود می اندوزد.

بعد از امتیازگیری مجدداً مراحل قبل تکرار شده و امتیاز می اندوزد. مبنائی مانند امتیاز ۵۰ یا ۱۰۰ قرار می دهند و هر کدام به آن امتیاز رسیدند، برنده بازی می شوند.

این بازی فکری بیشتر تجربی است و هنر بازیکن به نحوه پخش سنگ، هوا انداختن سنگ و امتیازگیری است.

۱۲: اوچدوم - قوندوم (پردن و نشستن)



با یک گچ یا چوب تیز، طرح مقابل را روی زمین می کشند. هر کدام از تقاطعها بعنوان یک موقعیت تعریف می شود که جمعاً ۹ موقعیت داریم. هر سه موقعیت که در امتداد هم باشند، بعنوان ردیف کامل نام دارد که در این طرح ۸ ردیف کامل وجود دارد. دو نفر هر کدام سه شی کوچک و غیرمشابه مانند سنگ، گچ، چوب، نخود و... در دست می گیرند. نفر اول خال نخست را روی یکی از

محلهای تقاطع می گذارد. نفر دوم هم همین کار را می کند. این دو نفر نه تنها تلاش می کنند، سه ردیف از این طرح را اشغال کنند، بلکه مواظبند که طرف مقابل ردیفی را کامل نکند. هر کس بتواند ردیفی را کامل کند، امتیاز می گیرد.

این بازی جسمی نیست بلکه مانند شطرنج، بازی فکری است.

۱۳: اینه - اینه (سوزن بازی)

این بازی نیز یادگار شبهای سرد زمستانهای قدیم و شب نشینی های قدیمی است. شرکت کنندگان در این بازی، حلقه وار می نشینند. همه دستهایشان را مشت کرده روی زمین می گذارند. رهبر بازی این شعر با وزن «فعلن فعلن...» را می خواند و در هر بند «فعلن»، دستش را روی یکی از دستها می گذارد و همینطور تا انتهای شعر کار را تکرار می کند: «اینه، اینه، او جو دویمه، شامآغاجی، شاطیر کئچیر، قوچ آغاجی، قوطور کئچیر، هابان، هوبان، یاریل، ییرتیل، سو ایچ، قورتول». قسمت آخر شعر یعنی «قورتول» روی دست هرکس تمام شود، از بازی بیرون می رود و بازی بدون وی تکرار می شود تا نفرات دیگر هم کنار روند و نهایتاً تنها یک نفر بعنوان برنده انتخاب شود. کسی که تا آخر می ماند باید بخواند و بقیه او را بزنند.

این بازی نه فکری است و نه جسمی. تکیه در این بازی روی اتفاق و شانسی است و شرکت کنندگان شانسیشان را می آزمایند.

۱۴: بوجاق دوتدو (کنج گیری)

بچه های محله جمع شده و چند گوشه از کوچه را بعنوان بوجاق (گوشه) انتخاب میکنند. تعداد بازیکنان یک نفر بیشتر از تعداد گوشه ها باید باشد. وسط کوچه جمع شده و با هم می شمارند یا شعری می خوانند و به محض اتمام آن، هر کدام بطرف گوشه ای فرار کرده و آنرا در تملک خویش قرار می دهند. هر گوشه مختص یک نفر است. بدیهی است که یک نفر بیرون خواهد ماند. او «گرگ» است. او تمام تلاش خود را برای کسب و غصب یک گوشه انجام می دهد. چراکه بازیکنان مدام باید دو تا - دو تا جای خود را عوض کنند و این تنها فرصتی است که گرگ آنرا مغتنم شمرده و پیش دستی میکند تا جای یکی از آنها را بگیرد تا آن شخص، بیرون بماند و گرگ شود.

هر چند این بازی جسمی است و تا خسته شدن بچه ها ادامه دارد اما فرصت طلبی، زمانسنجی، پیش بینی و عدم سهل انگاری را به کودک می آموزد.

۱۵: قالا - قالا (قلعه بازی)

در این بازی ۴ نفره یا بیشتر که اسباب آن یک توپ است، دو گوشه از کوچه بعنوان «قالا» (قلعه) انتخاب می شود و بصورت ربع دایره با گچ آنرا بعنوان قلعه مشخص می کنند. اعضای تیم اول به

یکی از قلعه ها پناه می برند. اعضای تیم دوم در کمین شکار یکی از آنها می نشینند. اعضای تیم نخست باید همگی تک تک به قلعه دیگر بروند و این فرصتی استثنائی و مغتنم است تا تیم مقابل آنها را شکار کنند. روش بازی چنین است که یکی از اعضای تیم مقابل توپ را به اندازه توافقی (معمولاً بام خانه ها) به هوا می اندازد. یکی از پناهجویان قلعه باید از قلعه خارج شده و به سرعت و زیگزگی خود را به قلعه دیگر برساند. اعضای تیم در کمین نشسته که بصورت طولی بین دو قلعه پخش شده اند، توپ را بهم انداخته و سعی می کنند آن شخص را بزنند. اگر نتوانستند بزنند، همگی به آن قلعه پناه می برند و ورق برگشته و بازی عوض می شود اما اگر نتوانستند بزنند، دوباره بازی در کنار قلعه اول با انداختن توپ به هوا تکرار شده و این بازی برای نفر دوم تکرار می شود. اگر همه پناهندگان قلعه بتوانند به قلعه دیگر بروند، دوباره بازی از آن یکی قلعه تکرار می شود و نفرات آن به این قلعه نخست می روند. در این بازی جسمی، کودکان فرصت طلبی و کار گروهی را می آموزند.

▪ ۱۶: کیلینج آماج (چوب و شمشیر)

نام اصلی آن «کیلینج - آماج» است که کیلینج در ترکی معنای قمه و شمشیر دارد. ابزار این بازی دو چوب میله ای نیم متری و دیگری ۱۵ - ۱۰ سانتیمتری است و محدودیتی برای تعداد بازیکن وجود ندارد. بازیکنان دو دسته می شوند. موقعیتی از زمین را بعنوان هدف و مبداء انتخاب می کنند. نفری از تیم اول چوب کوچک را در آن مبداء روی لبه تیز یا سنگی قرار می دهد.

با چوب بلند به یک طرف چوب کوچک چنان می زند که کمی به هوا برود. در هوا دوباره با چوب بلند آنرا محکم می زند که تا فاصله ۲۰-۱۰ متری برود. هم تیمیهای او در کناره میدان نظاره گر بازی هستند اما اعضای تیم مقابل در همان امتداد مستقیم بازی در تلاش برای گرفتن چوب در هوا هستند. اگر نتوانند بگیرند، دوباره شخص اول از محل جدید چوب را کمی به هوا بلند کرده و با چوب بلند محکم به آن ضربه زده و از مبداء به مراتب دورتر می کند. تا زمانی که بازیکنان تیم مقابل نتوانند چوب را در هوا بگیرند، فاصله چوب کوچک از مبداء دورتر و دورتر و برای امیدشان برایشکست تیم مقابل، کمتر و کمتر می شود. اما از امتیازات تیم مقابل نباید چشمپوشی کرد.

اگر یکی از آنها چوب را در هوا بگیرد، این امتیاز را دارد که فاصله چوب کوچک از مبداء را کاهش داده و چه بسا حذف کند. بدین ترتیب که او چوب را در دست گرفته و شعر زیر را با سرعت می خواند: «آل آماجی، وئر آماجی، زنبیل، زونبول، زووووو...» و یا «حاجی منه بیر زووووو...». با

رسیدن به کلمه زووو شروع به دویدن می کند و هرگز صدای «زو» را قطع نمی کند. او قبلاً باید نفس خود را چاق کرده باشد تا مسافت بیشتری را طی کند. او به سرعت بطرف مبداء حرکت می کند و هرجائی نفسش تمام شد، چوب را همانجا می گذارد و شخص بازیگردان از همان نقطه بازی را مجدداً شروع می کند. هر موقع صدای زو منتهی به مبداء شود، فاصله صفر شده و مبداء توسط تیم مقابل فح شده است و بازی دست آنها می افتد و مصداق شعر گهی پشت به زین و گهی زین به پشت می شود. این بازی بسیار سنگین و نفسگیر را با ۱۳ بدر بیشتر می شناسیم و تقریباً جزو مراسم ۱۳ بدر است. در این بازی، قدرت بدنی، نفس بلند، زور زیاد و باهوشی بسیار مهم است. این بازی سیکلی تا اعتراف همه افراد به خستگی ادامه دارد.

۱۷: لئی - لئی

این بازی دو گروهی یا دو نفره بدین صورت است که افراد در حالیکه دستشان را در زیر بغل بسته اند، با یکپا حرکت کرده (لی لی کردن) و به طرف مقابل ضربه می زنند، هر کدام که تعادلشان بهم خورده و پای دیگرش بیافتد، از این دور خارج می شود. در بازی گروهی، بازی تا زمانی ادامه دارد که تعادل همه افراد تیم مقابل بهم خورده باشد. این بازی که بین بزرگسالان هم گاهی انجام می شود، قدرت و استقامت کودکان را بالا می برد.

۱۸: پشردن اوجا (بالتر از کف زمین)

یکی از کودکان گرگ شده و دیگران بره می شوند. بره ها تنها زمانی از دست گرگ ایمن هستند که در جای بلندتر نسبت به زمین بایستند. آنها نمی توانند در یک موقعیت خیلی درنگ کنند بلکه باید سریعاً جایشان را عوض کنند. در همین حین است که گرگ یکی از آنها را شکار کرده و بازی گردانی برعهده او می افتد و اینبار باید او گرگ شود و بقیه بره.

این بازی نیز مانند بعضی بازیهای دیگر برنده - بازنده ندارد و بصورت سیکلی ادامه می یابد تا همگی خسته شوند. کودک در این بازی می فهمد که یک لحظه غفلت و سهل انگاری و عدم دقت در زمانسنجی می تواند پشیمانی بار آورد.

۱۹: تاراش گیزلتدی (قایم کردن تراش)

این بازی حداقل دو نفر بازیکن دارد. یکی از آنها در غیاب بازیکن مقابل، تراش (یا هر چیز توافقی) را در جایی مطمئن پنهان می کند. نفر مقابل می آید و قصد دارد آنرا پیدا کند. او دنبال تراش

به همه جا سر می زند. پنهان کننده تراش هم با سنگ یا خودکار به تخته، میز یا زمین می کوبد و مطابق نزدیکی نفر مقابل به هدف، صدای آنرا کم و زیاد می کند. یعنی هرچه شخص به محل پنهان کردن تراش نزدیکتر شود، صدای کوبیدن را زیاد می کند تا او بفهمد که نزدیکتر شده است. او با کمی سعی و خطا و دور شدن و نزدیک شدن می تواند جای پنهان کردن تراش را پیدا کند و ایندفعه نوبت پنهان کردن او برسد و گرنه دوباره باید این کار را تکرار کند. غالباً برای بازی و پیدا کردن تراش، زمانی نیز تعیین می کنند تا در موعد مقرر آنرا پیدا کند. منطقه ای را (مانند کلاس یا کوچه) تعریف می کنند که در داخل همین محوطه پنهان کنند. کودکان در این بازی سرعت عمل، سعی و خطا و هدفیابی را یاد می گیرند.

۲۰: جوجه گوزو (چشم جوجه)

این بازی بدون ابزار دارای تعداد ۱۰ نفر بازیکن است که در دو ردیف با فاصله ۱ متری از هم قرار دارند. ردیف جلو، دستهایشان را مانند دوربین به چشمشان می گیرند. نفری از پشت جلو آمده و با انگشت اشاره یکی از اعضای ردیف جلو را از صف جدا کرده جلو می برد. نفر کناری که شاهد اوست می گوید: «یولداش سنی کیم آپاردی؟». او هم یکی از افراد پشت سری را نام می برد. اگر صحیح باشد، سر جایش برگشته و در ادامه بازی شرکت می کند و شخصی که او را می برد از بازی خارج می شود و کار برای ادامه بازی راحتتر می شود، اما اگر اشتباه کند از بازی خارج می شود و بازی با نفرات باقیمانده ادامه می یابد. بازی تا زمانی که اعضای تیم پشت سری کشف نشوند ادامه دارد. اگر نفرات ردیف پشتی پیدا شوند، بازی به تیم مقابل می رسد. این بازی خستگی جسمی ندارد اما تیز هوشی و تیزگوشی می تواند کار احتمال را به یقین تبدیل کند.

ادبیات شفاهی میانه

گاهی ادبیات شفاهی را معادل با فولکلور تعریف می کنند، درحالیکه ادبیات شفاهی جزئی از فولکلور هست نه تمام آن. ادبیات شفاهی خلق، دارای پشتوانه و اعتبار بسیار بالاتر از ادبیات مکتوب است، چراکه ادبیات شفاهی در طول صدها و هزاران سال دهان به دهان چرخیده و سینه به سینه منتقل شده است و به دیگران رسیده است و قطعاً در طول این زمان طولانی و بواسطه افراد مختلف غربال شده است و آنچه ناصحیح است، کنار گذاشته شده است. لذا ادبیات شفاهی از لحاظ اعتبار و مقبولیت دارای پشتوانه عمومی است و از طرف همه پذیرفته شده است. این درحالی است که ادبیات

مکتوب چنین اعتبار و سابقه ای را ندارد و ممکن است غیر از نویسنده کسی آنرا قبول نداشته باشد. ادبیات شفاهی یک خلق در دو چهره منظوم و مثنوی خود را نشان می دهد و هرکدام زیبایی و جلالت خاص خود را دارد. لالائی ها و نازلماها اگر بصورت منظوم باشد، شیرینی دارد و قالب نثر آنها چندان خوشایند نیست، درحالیکه مثلها بصورت نثر مقبولتر هستند. در ادامه از دو نوع ادبیات شفاهی منظوم و مثنوی نمونه هائی ارائه می گردد که در میان خلق میانه متداول هستند:

ادبیات منظوم

آشیق و هنر آشیقی

آشیق در آذربایجان، نوازنده و خواننده ای است که با شعر خلق و ترانه های مردمی به ساختن آهنگی می پردازد. آشیق در لغت از ریشه آشماق (رد کردن یک مانع مانند کوه) و بمعنای کسی است که از دنیا رسته و با مقامات عالیه عرفانی برسد. آشیق، ساز را به سینه می فشارد و از دل می خواند. ساز، آلتی ۹ سیمی است که صورت قدیمی آن «قوپوز» بوده است. چند صد سال پیش به آشیق، «اوزان» می گفتند. آنها برخاسته از مردم و بازگو کننده شادی و غم مردم هستند. آنها بزرگترین و محبوبترین خادمان هنر در آذربایجان هستند. ادبیات آشیقها بسیار گسترده، غنی و کهن است که سینه به سینه از هزاره های پیش به آنها رسیده است.

یکی از این گنجینه ها کتاب کهن «دده قورقود» است که در آنجا آشیق را اوزان و ساز را قوپوز نامیده اند. این ساز در دده قورقود بسیار مقدس است تا جائیکه در جنگ و نزاع اگر قوپوز در دست دشمن باشد، به احترام آن جنگ را خاتمه می دهند. از آشیقهای نامدار می توان نام برد: آشیق علسگر، آشیق قوربانی، آشیق امراه، خسته قاسیم، آشیق معصوم، آشیق طاهیرمیرزا، آشیق امانی، ساری آشیق.

ادبیات آشیقها شامل منظومه، داستان، مناظره، باغلاما و ترانه است. منظومه ها نوعی از نقلها و سرگذشتها هستند که از تکه های متوالی نظم و نثر درست می شوند. موضوع و مضمون داستان، بطور کلی از حیات و مبارزات آشیقهای پیشین حکایت می کند. قهرمان داستانها غالباً عاشقان دلباخته اند که در راه وصال به معشوق هر سختی را به جان می خرند. بسیاری از منظومه های رمانتیک آشیقها مانند اصلی و کرم یا آشیق غریب در اوایل سده ۱۱ هجری خلق شده اند. بسیاری از آنها ثبت شده اند اما بسیاری نیز در سینه ها مانده و باید به امانت به روی کاغذ آورده شوند. آنها گنجینه های صدها ساله پدران ما هستند. منظومه های حماسی و قهرمانی کوراوغلو و قاجاق نبی از گسترده ترین منظومه های

آذربایجان هستند که در میان خلق میانه نیز بسیار متداول است. شکوفاترین دوره رشد ادبیات آشیقی متعلق به دوره شاه اسماعیل صفوی است که خود نیز با تخلص ختائی به سبک و سیاق آشیقها شعر می سرود. نخستین دیوان مدون آشیقی نیز مربوط به دوره او و متعلق به آشیق قوربانی است.

محمد شیخ الاسلامی، شاعر توانای میانه چه زیبا به تصویر می کشد:

چال آشیق چال سازی الین قوربانی
قوی میضراب عشقیله تئلر اویناسین
دولان مجلس لری گز دیار - دیار
لزگی نی چالاندا ائلر اویناسین

میضرابین قوربانی کرمیدن چالما
منی یانیدیر بیان او دلارا سالما
آتا علعسگر تک سن سؤزده قالمما
چال دو داغ آچیلسین دئلر اویناسین

واقیفی چال آشیق، الده بییالا
«یحیی بی» غمیله گئدک خیالا
گوللو قافییه چال آچسین شالالا
موغان شوغا گلسین میلر اویناسین

دیوانی چال آشیق، دیواناسیام
قویوزلار شامی نین پرواناسیام
چال دده م سازی نین مستاناسیام
یاپراقلار روحوندا یئلر اویناسین

موسیقی بخش محوری هنر آشیقی است. موسیقی آشیقی ۷۳ - ۷۲ آهنگ دارد. اما این تعداد با گذشت زمان از طرف آشیقهای دیگر زیاد شده و امروزه به ۱۴۰-۱۳۰ آهنگ رسیده است. بعضی از این آهنگها در یک منطقه خاص مشهور بوده و در آنجا بیشتر ایفا می شوند. هر آشیقی ساز خود را هماهنگ با تن صدای خود کوک می کند. آهنگهای موسیقی آشیقی به سه گروه تقسیم می شود که هر گروه ویژگیهای خاص خود را دارد:

۱. یوخاری هاوالار: این آهنگها از پرده چهارم به بالا نواخته می شوند و نوازنده را خسته نمی کنند.
۲. اورتا هاوالار: این آهنگها بین شاه پرده بالا (پرده چهارم) و شاه پرده میانی (پرده نهم) اجرا می شوند.

۳. آشاهی هاوالار: این آهنگها در پرده های پائینتر از شاه پرده میانی نواخته می شوند. اینها به علت زیربودن، باعث خستگی نوازنده می شوند.

داستانهای آشیقی بر اساس موضوع خود به دو دسته داستانهای قهرمانی و حماسی و داستانهای محبت تقسیم می شوند. از داستانهای قهرمانی می توان به داستانهای «کوراوغلو»، «قاچاق نبی»، «قاچاق کرم» و «شاه اسماعیل» اشاره کرد. از داستانهای محبت نیز می توان از «اصلی و کرم»، «عباس و گولگز»، «طاهر و زهره» و «آشیق غریب و شاه صنم» نام برد. داستانهای آشیقی به دو شکل نثر و نظم بیان می شوند. آشیقها بخشهای نثر داستان را روایت کرده و قسمتهای نظم آن را در آهنگهای مختلف با ساز و آواز می خوانند. هر دو بخش داستانها با هم مرتبط هستند و عموماً گفتگوهای ما بین شخصیتهای داستان به صورت نظم است. در این شعرها شخصیتها، اتفاقاتی را که برایشان افتاده، وضعیت روحی، احساسات و هیجانات خود را بازگو می کنند. داستانها معمولاً در عروسها، جشنها، قهوه خانه ها و مجالس گفته می شوند. گاه دو آشیق به کمک هم به نقل داستان می پردازند و هر کدام به جای یکی از شخصیتها، قسمتهای نظم را با ساز و آواز می خوانند.

قوشغو (شعر)

شعر، گفتاری است که دارای ریتم و آهنگی ملودیک است. حداقل آنرا بیت تعریف می کنند که از دو مصرع مساوی تشکیل شود ولی گاه مصرع را نیز بعنوان واحد شعر می پذیرند. بی تردید از همین جملات عامیانه و روزانه بود که مصرع بوجود آمده است و از تکامل آن شعر ساخته شده است. هنوز هیچکس نمی داند قدیمیترین شعر ترکی را چه کسی گفته است؟ دلیل آن هم این است که زبان ترکی فی نفسه ملودیک است و بسیاری از جملات روزانه مردم ترک زبان بصورت شعر است. جملاتی مانند زیر که هر روز آنرا استفاده می کنیم، جملاتی موزون و ملودیک هستند: هارالی سان؟ هارا گنتدین؟ هاردا سنی گورمه لیم؟ من بونو آمالیام، هنج کیمه سوز وئرمه علی، اوره گیم داریخیر، باشیم آغرییر، الدن آیاقدان اولموشام و....

وزن شعر با دو روش می تواند موزون باشد: روش هجائی، روش عروضی. روش هجائی بر اساس تساوی هجایی مصرعها و تناسب تقسیم آنها استوار است ولی روش عروضی بر اساس بحور عروضی است که از زبان عربی وارد زبانهای فارسی و ترکی شده است. برخلاف روش عروضی، در روش هجائی، کوتاهی و بلندی مصوتها و یا مطابقت کیفیت هجاها در دو مصرع شرط نیست.

قدیمیترین شعرسرائی بر اساس هجا بوده است و این کار از هزاره های دور در زبان ترکی متداول بوده است. البته زبانهای عربی یا فارسی بخاطر ساختارشان نمی توانند در این قالب شعر داشته باشند، اما این سبک وارد ادبیات زبانهای اروپایی هم شده است.

شاعران محدودی که به تقلید از شعر ترکی تلاش کرده اند در زبان فارسی، شعر بر اساس هجا بسرایند، راه به ناکجاآباد برده اند و اشعاری بسیار ضعیف به یادگار گذاشته اند. اما زبان ترکی قادر است هم بر اساس هجا و هم بجزع عروضی شعر داشته باشد. قدیمیترین شعر عروضی در ترکی مربوط به مثنوی ۶۶۴۵ بیتی قوتادغوبیلیک در یک هزار سال پیش است. مرحوم یحیی دولت آبادی می گوید: «در ایام اقامت در سوئیس در سال ۱۳۳۰ قمری، یادداشتی از ادوارد براون انگلیسی بمن رسید که گفته بود: اگر عروض عرب از فارسی گرفته شود، فارسها از شعرسرائی عاجز می مانند. من هم در تلاش برای رد این نظریه این شعر هجائی را سرودم»:

خواب با چشمانم اندر جنگ و گریز

نه خواب بودم و نه بیدار، نه مست بودم نه هشیار

می دیدم خود را در فضای مقدس

غافل از همه چیز و فارغ از همه کس

کسان زیادی در این راه تلاش کردند ولی همگی به این بن بست رسیدند که در زبان فارسی بر اساس هجا نمی توان شعر سرود. یکی دیگر از آنها صادق هدایت با شعر بی محتوایی بود:

بود یک شاعر خیلی خیلی مهمی در قزوین

که سخنش بود شیرینتر از ساخارین

طبع شعر او فوق العاده روان بود ای پسر!

روانتر از آبشار نیاگارا، ای پسر!

ملاحظه می شود که اشعار فوق چقدر سست و ضعیف است، ولی شعر هجائی در زبان ترکی چنین نیست. وزن هجائیدر شعر آذربایجانی، وزن ملی محسوب می شود. بزرگترین شاعران آذربایجان، اشعار ترکی خود را بر پایه هجائی سروده اند که حیدربابای شهریار یکی از آنهاست.

بحث در مورد اوزان عروضی را در این کتاب نمی آوریم و علاقمندان را به کتاب عروض سیفی ارجاع می دهیم اما شعر هجائی را بخاطر اهمیت فوق العاده آن در شعر امروزی ترکی به تفصیل اشاره می کنیم، خصوصاً که شاعران خوش آتیه و خلاق میانه در دهه اخیر به سرودن شعر هجائی

روی آورده اند و نگاهی به اشعار آنها می تواند نشان دهد که بیش از ۹۰٪ اشعارشان هجائی است. اساس شعر هجائی شمارش انگشتی (بارماق سایسی) است اما اساس شعر عروضی حرکه و سکون است. شعر هجائی در ترکی دارای انواع مختلف دوتائی تا شانزده تائی می تواند باشد. مانند:

آغچا - بوغچا (۲)

آز گنتدیم - دوز گنتدیم (۳)

علی علی - اولما دلی (۴)

یار اوره گیم یار - گۆر کی نه لر وار؟ (۵)

منیم بو یاریمی - گۆرمه گه کیم گلیر (۶)

گونده بیر کرییچ دۆشور - عۆمرومون ساراییندان (۷)

گندین دئیین خان چوبانا - گلمه سین بو ایل مغانا (۸)

یات آیلین قیزیم بئشیگینده - قوی آنان دورسون کئشیگینده (۹)

باخ بو یاریمین آلا گۆزونه - سحر گونشی دگمیش اوزونه (۱۰)

تهرانین غیرتی یوخ شهریاری ساخلاماغا - گندیرم تبریزه قوی یاخشی یامان بلله سین (۱۱)

دنیز منه خاطرلار کیمسه سیزلیگیمی - گۆز یاشلاریله دوشر دالغالار قوما (۱۲)

ایلردیر کی بیر قیلینجیم قالمیش قینیندا - کیمسه سیز دؤرد یانیمدا بیر دیوار کیمی (۱۳)

ای یاد کؤنلوموزدن چیخمایان آفت سنین - سئومه دیکلرین دگیل، سئودیکلرین اولورموش (۱۴)

نسیمی یه سوردولار کی: یارین ایله خوشموسان؟ خوش اولاییم، خوش اولماییم، او یار منیم، کیمه نه؟ (۱۵)

من بو اوزون ساحیلرده دوروب فیکره دالمامیشام - گۆزل تبریز ائلرینده بیرگون قوناق قالمامیشام (۱۶)

ترکیبات هجائی

هر کدام از قالبهای فوق می تواند ترکیبات مختلف به خود بگیرد. لذا تعداد قالبهای شعری در ترکی بسیار متنوع می گردد. برای نمونه قالب هجائی سه تائی هم می تواند ۱+۲ باشد و هم ۲+۱. البته از نظر ترکیب ریاضی، تعداد آنها بسیار زیاد است، ولی از نظر ادبی بسیاری از آنها فاقد حلاوت و هنر شعری هستند و صرفاً جنبه ریاضی دارند. آنچه متداول است تقریباً ۸۰ ترکیب ارائه شده در زیر است. برای نمونه در قالب هجای ۶ تائی به دو ترکیب ۳+۳ و ۴+۲ اشاره می کنیم: «منیم بو یاریمی -

گورمه گه کیم گلیر» بصورت ۳+۳ است ولی «داغلار دومان اولدو - چایلار چیمن اولدو» یک ترکیب ۴+۲ ی از ترکیب ۶ تائی است. متداولترین ترکیبات قالبهای مختلف هجائی عبارتند از:

- ۲ تائی: ۲
- ۳ تائی: ۱+۲، ۲+۱، ۳
- ۴ تائی: ۱+۳، ۲+۲، ۳+۱، ۴
- ۵ تائی: ۱+۴، ۲+۳، ۳+۲، ۴+۱، ۵
- ۶ تائی: ۲+۲+۲، ۲+(۲+۲)، ۲+۴، ۲+۲، ۳+۳، ۴+۲
- ۷ تائی: ۳+۴، ۴+۳، ۲+۵، ۵+۲، ۱+۶، ۶+۱
- ۸ تائی: ۳+۳+۲، ۲+۲+۲+۲، ۳+(۳+۲)، ۳+(۲+۲)، ۳+(۲+۳)، ۳+(۳+۲)+۲، ۴+۲، ۴+۳، ۵+۳، ۴+۴
- ۹ تائی: ۴+۵، ۵+۴، ۳+۶، ۶+۳، ۷+۲، ۲+۷
- ۱۰ تائی: ۳+(۴+۳)، ۳+(۳+۴)، ۴+۳+۳، ۳+(۴+۳)، ۴+۳+۳، ۳+(۲+۳)+۳، ۳+(۳+۲)+۳
- ۱۱ تائی: ۴+۵، ۵+۴، ۷+۴، ۴+۷، ۳+۸، ۸+۳
- ۱۲ تائی: ۴+۳+۴، ۴+۳+۵، ۳+(۳+۳)+۳، ۳+(۳+۳)+۳، ۶+۶، ۷+۵، ۴+۲+۴
- ۱۳ تائی: ۷+۶، ۶+۷، ۸+۵، ۵+۸، ۹+۴، ۴+۹
- ۱۴ تائی: ۷+۳+۴، ۷+۷، ۴+۳+۳، ۴+۳
- ۱۵ تائی: ۷+۸، ۸+۷، ۶+۹، ۹+۶، ۵+۱۰، ۱۰+۵
- ۱۶ تائی: ۳+۵+۳، ۳+۵+۳، ۸+۸، ۲+۲+۲+۲+۲+۲

انواع شعر ترکی

شعر در ترکی انواع مختلفی از نظر موضوعی و وزنی دارد مانند: "قوشما، گرایلی، تجنیس، جیغالی تجنیس، دگیشمه، باغلاما، اوستادنامه، قیفیل بند، دوداق دیمز، دیل تپرنمز، دیوانی، مخمس، جیغالی مخمس، بایاتی، سایا، تاپماجا، قوشا یاپراق، حربه - زوربا، ترسه حروفات، عددی دیوانی، کؤلگه سیز، قاریندان چیخما و ... " که به شرح تعدادی از آنها پرداخته می شود:

الف) قوشما

قوشما رایجترین و زیباترین شعر آشیقی است. هر قوشما ۳ الی ۷ بند و هر بند دارای چهار

مصرع است. هر مصرع نیز از ۱۱ هجا تشکیل شده است. در بند آخر بیشتر نام شاعر می آید. قافیه ها اینگونه می آیند: ۱- ق - ب - ق، ج - ج - ج - ق، د - د - د - ق. عبارتی دیگر، قافیه در مصرع ۲ و ۴ بند اول و نیز مصرعهای ۴ از هر بند یکسان است و بقیه قافیه ها در هر بند مستقلاً با هم یکسان است. قوشما به مثابه غزل در شعر و ادبیات مکتوب است. به مصرعهایی که «قافیه اصلی» در آن آمده است، «باغلاما» گفته می شود. قوشما بر اساس مضامین خود به سه دسته گوزه للمه (با موضوع عشق، محبت، احساسات عاطفی)، قوچاقلاما (با موضوع جنگ، شجاعت و قهرمانی) و آغی (با مضمون عزا، ماتم و مرگ) تقسیم می شود. قوشماها از لحاظ فرم و شکل نیز ممکن است در انواع مختلف «قوشا یاپراق»، «گوللو»، «آیاقلی» و غیره باشد. برای نمونه، از حسین رزمی (یایلیم) می خوانیم:

یئنه ده چؤکوبدور آل آخشام کیمی - بیر دو یغو آلماییر اله کؤنلونو - خیالی توخونوب تیکانلی تئله - آستاجا تاپشیریر یئله کؤنلونو

«یایلیم» تک گؤزلری گؤزله بیر حله - دیزدن بیر کهر سوی چیخیب گله - یئتیره جنونی بیر چنلی تئله - گؤتوروب کؤکله یه زیله کؤنلونو

ب) گرایلی

گرایلی مانند قوشما در ۳، ۵ یا ۷ بند سروده می شود که هر بند ۴ مصرع است ولی وزن هر مصرع ۸ هجائی است. در گرایلی، قافیه ها و ردیفها همانند قوشما است. گرایلی از نظر موسیقی روانترین و رقصانترین وزن و آهنگ را دارد. موضوع گرایلی ممکن است عشق، حسرت و یا زیبایی طبیعت باشد. برای نمونه یک گرایلی از شاعر شهرمان علی اکبر آقائی را می خوانیم:

بیزیم داغدا قوزو مه لر - قویون مه لر قوزو مه لر - یورغون آشیق سازین چالار - اؤز سازینا سؤزو مه لر
بیز داغلارین فرهادیق - سینیق سازین اوستادیق - آذربایجان اولادیق - ذیروه میزین توزو مه لر

ج) تجنیس

در این نوع شعر قافیه ها از جناس برخوردارند. تجنیس اوج قابلیت و مهارت و استادی آشیق به شمار می آید. در این نوع شعر مفاهیمی عمیق در عین حال معما گونه بکار گرفته می شود. در تجنیس آنچه بیشتر مدنظر است، آرایه های ادبی و صنایع لفظی در شعر است. آشیقها در مقابله و رویارویی با همدیگر برای به زانو درآوردن حریف بیشتر به این نوع شعر می پردازند.

اساتید ادبیات آشیقی چون «خسته قاسیم»، «آشیق علعسگر»، «توفارقانلی عباس»، «آشیق قشم» و

دیگران در این نوع شعرهایشان عمق دانسته های علمی، تاریخی، ادبی و اجتماعی خود را نشان داده اند. خود شعر تجنیسی ممکن است در انواع جیغالی و دوداق دیمز هم سروده شود که بمراتب سختتر است. چون هم باید جناس را رعایت کرده باشد، هم از صائت و صامتهائی استفاده شود که در ادای آنها لبها بهم نخورد یا زبان نجنبد. کریم مشروطه چی (سؤنمز) چه زیبا سروده است:

باغا گل «یاسمن» در - یا گول در یا «سمن» در - اوزون کنار چکمه - یا اود اول یا «سمندر»
من قوربانام «سانازا» - ساناز قویماسا «نازا» - اوره گیمده شیرین وار - سن قانع اولسان «آزا»

د) اوستاد نامه

استادنامه ها شامل پند و نصیحت، تشویق به خوبی، عقل، کمال و فضایل انسانی است و گاهی نیز از میتولوژی استفاده می شود و سخن از کائنات و خلقت انسان سخن به میان می آید. در این نوع شعر به بی اعتباری و ناپایداری دنیا، ماندگاری نام نیک پرداخته می شود و با مثال آوردن پادشاهان و فرمانروایان گذشته چون قارون، سلیمان و اسکندر، مردم به پرهیز از حرص و طمع نسبت به مال دنیا دعوت می شوند. اغلب موضوعات دینی و عرفانی در این نوع شعر آشیقی انعکاس پیدا می کند. استادنامه ها پیش از آغاز داستان توسط آشیقها با ساز و آواز خوانده می شوند. نمونه های از استادنامه را در میان اشعار شاعر شهرمان سعید صفاری (قافلان) می خوانیم:

کایناتدا هر بیر شئین یئری وار - گورن نظمیکیم نیظاما سالییدیر؟
گون دایانیب دولانیر دؤرونه - گون ایشیغین گورن هاردان آلییدیر؟
استدادین تام دایاغی زوردا دیر - گوئلر یاران قارتال باخما توردا دیر
مینلر امیر ایندی داها گوردا دیر - سلطانلاریکیم توپراغا سالییدیر؟

ه) دگیشمه (مناظره)

دگیشمه به نوعی از شعر آشیقی گفته می شود که به شکل سؤال و جواب یا گفتگو و مناظره باشد. در این شعر مهارت، علم و استعداد آشیقها محک زده می شود. در مجالس بزرگ و در مقابل تعداد زیادی از مردم، آشیقها به مناظره می پردازند. در ابتدای کار آشیقها شرط می بندند که طرف بازنده، سازش را تحویل داده حتی دیگر به آشیقی نپردازد. سپس با ساز و آواز سئوالاتی از همدیگر (به نوبت) می کنند. در این نوع شعر کسی برنده از میدان خارج می شود که اولاً نسبت به مسائل دینی، تاریخی، ادبی، اجتماعی و مسائل متفرقه آگاهی بیشتری داشته باشد و ثانیاً بتواند فی البداهه

معلومات خود را به شکل شعر، آن هم با ردیف و قافیه و وزن شعر طرف مقابل بیان کند. آشقیها غیر از دگیشمه، ممکن است بوسیله باغلاما، تجنیس، قیفیل بند، اوستادنامه و حربه - زوربا نیز همدیگر را سبک - سنگین کنند. نمونه ای از مناظره بین آشقیها «خسته قاسیم» و «لزگی احمد» چنین است:

■ خسته قاسیم: او کیمدیر کی اوتوزوندا جوان دیر، اون بئشینده قوجالانی اؤلودور

او نه دیر کی دیلی آیری سؤزو بیر، او هانسی دریادیر ایچی دولودور؟

■ لزگی احمد: او «آی» دیر کی اوتوزوندا جوان دیر، اون بئشینده قوجالانی اؤلودور

او «قلم» دیر دیلی آیری سؤزو بیر، علم دریاسی هر دریادان دولودور

■ خسته قاسیم: او نه دیر کی حاق یانیندا ناحاق دیر؟ او نه دیر کییثره گؤیه دایاق دیر؟

او کیم دیر کییاتماییدیر، او یاق دیر؟ خسته قاسیم هر علمدن حالی دیر

■ لزگی احمد: «بؤهتان سؤزو» حاق یانیندا ناحاق دیر، «حاق نظری» یثره گؤیه دایاق دیر

«حاق» اؤزو یاتماییب او یاقدیر، بو سؤزلردن لزگی احمد حالی دیر

(و) بئشلیک (مخمس)

هر بند از این نوع شعر ۵ مصراع دارد. در مخمسهای ۱۶ هجائی، برای اینکه مصرعها آشقی را خسته نکند و هنگام خواندن نفس گیر نباشد، گاه آنها را به دو قسمت تقسیم می کنند. بدین ترتیب هر بند دارای ۱۰ مصرع می شود. «ملا جمعه» بزرگترین استاد شعر مخمس است. مخمسها ممکن است بصورت ۱+۴ (۴ مصرع هم قافیه و مصرعهای آخر هر بند نیز هم قافیه) و یا بصورت ۲+۳ و ۳+۲ باشد. در مخمسهای ۲+۳، گاهیدو مصرع اول مربوط به شاعری دیگر است و شاعر دوم با افزودن سه مصرع به آن، آن شعر را تفسیر میکند یا تغییر می دهد. این نوع شعرها را نیز «تخمیس» می گویند. برای نمونه از عزت اله یگانه (پارلاق) داریم:

قافلاتی نین اوستو دومان - دومانلاردان گؤیه جومان - وورغون کؤنلوم سندن اومان

سن شاهدسن کئچمیشلره - بیزدن ار، سوی سئچمیشلره

(ز) دیوانی

شعر دیوانی نسبت به انواع دیگر شعر آشقی از قدمت بیشتری برخوردار است. این نوع شعر در تعداد بندها آزاد است و هر بند از چهار مصرع ۱۵ هجائی تشکیل می شود. گاه این مصرعها به علت طولانی بودنشان به دو قسمت تقسیم می شوند. مصرعهای اول، دوم و چهارم در بند اول هم قافیه و مصرع سوم آزاد است. بندهای بعدی مانند «قوشما» و «گرایلی» است. «دیوانی» نام چند آهنگ

موسیقی آشیقی نیز هست. نمونه ای از شعر دیوانی سروده آشیق عزیز شهناز یچنین است:
 دلی کۆنول شروع ائیله ابتدادا بسم الله - هر ایش گۆرسن اول سؤیله بو دنیادا بسم الله - اؤزو بیر دیر، آدی مین
 بیر لاشریک و لامکان - هاردا قالسان گردابدا یئتر دادا بسم الله

ح) تصنیف

شعری است ساده، روشن، زیبا و شیرین. هر بند، از چهار مصرع پنج هجائی (گاه از پنج مصرع
 چهار هجائی) تشکیل می شود. مضمون عمده آن تغزلی و لیریک است. برای نمونه:
 آغالیب گوللم گۆز یاشین سیللم قوربان کسیللم سن بیزه گلسن / ملا جمعه

ت) قیامت احوالاتی

در این نوع شعر همچنانکه از نامش پیدا است از حوادث و مسائل روز قیامت و محشر خبر داده
 می شود. بدکاران به کیفر و نیکوکاران به پاداش بشارت داده می شوند. آشیقها در این شعر با کنایه و
 استعاره مردم را از آتش دوزخ می ترسانند و با زبان شیوای شعر آنان را به نیکوکاری، انجام فرائض
 دینی و پرهیز از اعمال زشت دعوت می کنند. برای نمونه از آشیق قشم: گناهکار بنده نی یاندر اجاج نار -
 مومنه دایاقدیر حی کردگار - لافتی شائینده گلدی ذوالفقار - علی نی هامیدان وجیه گۆرودور

ی) معراج نامه

در این نوع شعر، آشیق از معراج پیامبر (ص) صحبت می کند و شرح معراج حضرت محمد (ص)
 را به زبان شعر بازگو می کند. برای نمونه از آشیق مناف داریم: امر اولدو جبرئیل وئردی ندانی - بسم الله
 ذکری ایله اولوندو خطاب - قرائت اولوندو رسول آلاها - معبود گۆروشونه ائیله دی شتاب

ک) وجود نامه

این نوع شعر به شرح مراحل خلقت و زندگی انسان، دوران کودکی، جوانی و پیری می پردازد.
 برای نمونه از آشیق واله داریم: اصل بنی آدمین وصفین سؤیله دیم - آتا وجودندان گلدیم آنایا - آنا بدنینه
 قان اولدوم دوردوم - آنا جمل اولدو قالدی وداع یا

ل) قوشا بیئت (دوبیتی)

قوشا بیئت یا دوبیتی همانطورکه از نامش پیداست دارای دو بیت یا چهار مصرع است. آنچه
 متداول است این است که قافیه مصرع ۲ و ۴ یکسان باشد اما گاهی مانند بیایاتی، قافیه های مصرعهای

۱، ۲ و ۴ نیز می تواند باهم یکسان باشد. فرق اساسی آن با بایاتی آنست که بایاتی ۷ هجائی است اما وزن قوشا بیث، آزاد است. می تواند ۷ هجائی، ۱۱ هجائی غیره باشد. مفهوم قوشا بیث باید کامل باشد، یعنی شاعر در دو بیت منظور خود را باید برساند و معنا را کامل کند. برای نمونه دو بیتی پرمفهوم و زیبای زیر را از شاعر میانه، ارشد نظری (توغای) می خوانیم:

داش آتندا قورباغانین گؤلونه - بیر نئچه آن، قورباغالار گیزله نر
سونرا یئنه هنیرتیلر اوجالار - باشلارینا داش دا یاغسا دیلله نر

(م) بایاتی

آذریها، مردمانی شاعر مسلکند. با هر پدیده طبیعی، رخداد اجتماعی، پیشامدی ناگوار و یا خوشایند که مواجه شوند، احساسات خود را با زبان شعر بیان می کنند. ترانه های لالایی آذری که بر زبان مادران جاری است، شعر و سرودهای زیبایی که در عروسیها گفته می شود، داغی که در سوگواریهها خوانده می شود، در باران، در کشت و زرع، در طغیان و خشم طبیعت، شعر و بایاتیهای خاص سروده و می خوانند.

ویژگی بایاتیها این است که از زندگی و نیازهای مردم ساده و عادی برمی خیزند و در قالب الفاظی روان و بی تکلف شکل می گیرند. این نغمه ها از چنان لطف و صراحتی برخوردارند که وقتی با آهنگ ویژه خود ادا شوند نمی توان از تحسین خودداری کرد و تحت تاثیر قرار نگرفت. ارادت و اعتقاد مردم به بایاتیها بدان پایه است که آنها را برحسب حال و موقعیت خود اشارت تقدیر و سرنوشت می دانند و به هنگام نیاز و پریشانی به آنها پناه می برند و با تفاعلی از آن مدد می گیرند.

در طول زمان، نسلهای مختلف، بایاتیها را سینه به سینه بازگو کرده اند و به اقتضای حس و حال خود تغییراتی در آنها داده اند و به این شکل نام سراینده آنها مشخص نیست و در واقع به عموم تعلق دارد و در تملک گنجینه فولکلوریک درآمده است. بایاتی، گسترده ترین و مشهورترین فولکلور آذربایجان در سطح جهانی است که هنوز هیچ زبانی قادر به رقابت با آن نشده است. زبان ترکی بخاطر قابلیت خود، قادر است با حداقل کلمات و کوتاهترین جمله مفاهیم را برساند. برای همین در قالب شعر ۷ هجائی بنام بایاتی می تواند هر حرفی را بزند. اما نیک می دانیم که در زبانهای دیگر مانند فارسی لااقل ۱۵ تا ۲۰ هجا لازم است تا مفهومی رسانده شود. غیرترکها با خواندن ترجمه بایاتیها و پی بردن به مفاهیم آن، هرگز نمی توانند باور کنند در چند کلمه بتوان این مفاهیم را رساند. آنها چون متعلق به ادبیات شفاهی هستند، گاهی می توان گویشها را هم در بایاتی دید. یعنی به زبان

کتابت نتوان بایاتی را درست خواند. بایاتی دارای ۴ بند است که بندهای ۱، ۲ و ۴ هم قافیه و بند ۳ سرپست است:

- تبریز اوستو میبانا - گول سونبوله دایانا - اوخو بولبولوم اوخو - بلکه یاریم اوینا
- باغا گیردیم باغبانسیز - دوه گوردوم ساربانسیز - عالمه درمان ائتدیم - اوزوم قالدیم درمانسیز
- گولم، گولو نیلیرم - گوله خیدمت ائیلیرم - وئرسه لر اوز گولومو - اوزگه گولون ویلله رم
- داغلار باشی چمنلر - کهلیکلر داغدا دنلر - اوغلو اولن آنانین - اوره گی تنز ورملر
- کهلیک داشدا نه گزر؟ سورمه قاشدا نه گزر؟ یولداشی پیس اولانین، عقلی باشدا نه گزر؟
- قیزیل گول اولمایایدی - سارالیب سولمایایدی - بیر آیریلیق بیر اولوم - هئچ بیر اولمایایدی
- عزیزیم دیل یاراسی - ساغالماز دیل یاراسی - خنجر کسسه ساغالار - ساغالماز دیل یاراسی
- چیخدیم داغین باشینا - یازی یازدیم داشینا - گلن مردم اوخوسون - نه لر گلدی باشیما
- داغ باشیندا ایز اولماز - ایز اولسادا دوز اولماز - دوه آدامسیز اوتلار - داوار چوبانسیز اولماز

(ن) ماهنی

از مجموعه وسیع لیریک می توان به ماهنی اشاره کرد. قدمت آن به اندازه بایاتی نیست، اما برای خود تاریخچه کهنی دارد. احساس انسان چنین مقوله ای را خلق کرده است. ریتم ماهنی مستقل از نغمه است. ماهنی، قادر است درون آدمی را چه خوشحال و چه غمین، چه مضطرب و چه آرام، به بیرون بکشد و عکسی از آن بسازد. از این نمونه ادبیات خلق آذربایجان می توان به «آپاردی سئلر سارانی» یا «ساماوارا اود سالمیشام» و یا «پنجره دن داش گلیر» اشاره کرد که با گوشت و پوست آذریها عجین شده است. در ماهنی آپاردی سئلر سارانی، حزن و اندوه ایلی را به تصویر می کشیم:

گئدین دئیین خان چوبانا

گلمه سین بو ایل موغانا

موغان باتیب ناحاق قانا

آپاردی سئلر سارانی - بیر آلا گوزلو بالانی

(س) سایا

از کهنترین و گسترده ترین نوع اشعار آذربایجانی است. این نوع شعر فقط در میان ترکان آذربایجان متداول است و جزو فولکلور آذربایجان محسوب می گردد. «سایا» شعری است که با آداب خاصی در زمانهای خاص، توسط دوره گردان خوانده می شد که رقص همراه با خواندن شعر یا

گرفتن دو چوب در دست و غیره بود. زمانهای خاص نیز عبارت بودند از عید نوروز، طلب باران، شکرگزاری باران و غیره. سایا بین ۸ تا ۸۰ بیت سروده می شود و گاهی بیتهای تکراری در طول شعر آورده می شود. خواننده سایا را سایاچی می گفتند. سایاچی ابتدا چند بیتهای برای آماده کردن شنونده یا معرفی خود می خواند، سپس سایا می سرود و در ازای آن هدیه می گرفت. برای نمونه، در مراسم «چؤمچه خاتین»، مترسکی به نام چؤمچه خاتین درست کرده و می خواندند:

«چؤمچه خاتین نه ایستر؟ - شیرهاشیر یاغیش ایستر - الی قولو خمیرده - بیرجه قاشیق سو ایستر - چاخ داشی چاخماق داشی - یاندی اوره گین باشی - آلاه بیر یاغیش گؤندر - گؤیرتسین داغی داشی - آلا داغین بولودو - یئتملرین اومودو - آلاه بیر یاغیش گؤندر - آریا بوغدا قورودو...»

غ) لالائی

از انواع نغمه های آذربایجانی، لالائی های آنهاست. مادر نوزاد یا نزدیکان او برای تلقین آرامش به نوزاد و خواب کردن او، لالائی ترنم می کنند و احساس اندرونی و آرزوهایشان را در داخل این لالائی ها می خوانند. لالائی آذری متحدالشکل و در قالب بیایاتی سروده می شود اما ممکن است مادری فی البداهه در قالبی دیگر لالائی بخواند. حتی لالائی می تواند خارج از نظم بصورت نثر باشد. مادری که در یک لحظه خاص می خواهد آرزو یا احساس عاطفی خود را بیان کند، ممکن است به نثر بگوید: «بالامین آتاسی گلر، اونو باغرینا باسار».

دنیای لالائی در میان آذربایجانیها چیز دیگری است. هیچ حد و حصری برای این لالائیها وجود ندارد و هنوز کسی نیست که بتواند مجموعه لالائیهای آذربایجانیها را گردآوری کند. چراکه بسیاری از آنها ساخته فی البداهه مادران این سرزمین است. زبان ترکی بخاطر ملودیک بودن و کوتاه صائت بودن توانائی ساخت این نوع اشعار را دارد. حتی بسیاری از مردم عادی و عامی در مکالمات روزمره بعضی جملات را ناخودآگاه موزون می گویند. ما در اینجا به تعدادی از لالائیهای مادران میانه اشاره داریم:

- لای لای چاللام آدیوا - تانریم یئتسین دادیوا - تانریم دادیوه یئتنده - منیده سال یادیوا
- لای لای بالام گول بالام - من سنه قوربان بالام - قان ائله مه گؤیلومو - گل منه بیر گول بالام
- چبخارام یول دوزونه - باخارام گول اوزونه - نه نه نین اؤز بالاسی - شیرین اولار اؤزونه
- لای لای دندیم آدینا - حق یئتیشسین دادینا - بویا باشا چاتاندا - منیده سال یادینا
- لای لایون قوربانی - دئییه رم من قوربانی - گل آشاق مینا داغین ککسینلر من قوربانی
- لای لای دندیم جان دندیم - یوخودان اوپان دندیم - سن یئری بیر من باخیم - اولوم بویون قوربانی

- لای لای قوزوم آغلاما - اوره گیمی داغلاما - یات یوخون شیرین اولسون - یوخوما داش باغلاما
- لای لاییم بیر دی منیم - گوزومه نوردو منیم - لای لا دئمه سم اولماز - غمین یئمه سم اولماز
- لای لای بئشیکیم بالام - ائویم ائشیکیم بالام - سن یاتگیلان یوخو آل - من چکیم کئشیکیم بالام
- بالام بیر سوئون گوروم - سرولی بویون گوروم - تاریدان آرزیم بو دور - بالامین توئون گوروم
- لای لای دئدیم بویونجا - باش یاستیغا قویونجا - یات سن گول یاتاغیندا - باخیم سنه دویونجا
- لای لای چاللام اوجادان - سسیم چیخار باجادان - الله سنی ساخلاسن - چیچکدن قیزیلجاندان
- لای لای دئدیم یاتاسان - قیزیل گوله باتاسان - قیزیل گول کؤلگه سینده - شیرین یوخو تاپاسان
- لای لای بالام جان بالام - من سنه قوربان بالام - آغلابیب اوره گیمی - دای ائله مه قان بالام
- خیرداجاسان مزه سن - سن هر گولدن تزه سن - قوربان اولوم او گونه - آیاق توتوب گزه سن
- لای لای دئدیم گونده من - کؤلگه ده سن گونده من - ایلده قوربان بیر اولسا - سنه قوربان گونده من
- قوربانین قوزو اولسون - قوزونون یوزو اولسون - قوزودان قوربان اولماز - قوی آنان اوزو اولسون
- آنان تئل دوزر سنه - آنان گول بزر سنه - تانریدان عهدیم بو دور - دیمه سین نظر سنه
- من دئییرم آی اولماز - یاز اولماسا یای اولماز - چوخ آنالار قیز دوغار - بیزیم قیزا تای اولماز
- گول بالاما جان دئدیم - آغلاما من جان دئدیم - بالام دیل آچان گونه - بیر قوزو قوربان دئدیم
- لای لاییم قوشدان اولسون - تختین گوموشدن اولسون - سنی ایسته مه ینلری ساغیزدان دیشدن اولسون
- لای لای دئدیم یاتاسان - قیزیل گوله باتاسان - قیزیل گول یورغان دؤشک - آراسیندا یاتاسان

ض) اوخشاما (نازالاما)

دو نوع اوخشاما در فولکلور آذربایجان وجود دارد. نوع نخست که بدان «نازالاما» هم می گویند، نغمه هائی هستند که مادران بر سر نوزادانشان می خوانند اما نه مانند لالائی که برای خواب بردن است، بلکه اینبار با مضامین عاطفی و آرزوئی برای بیدار کردن نوزاد است طوری که پریشان حال نگردد و به سکینه برسد. این نغمه نیز مانند لالائی بیشتر در قالب بایاتی است. کودک با صدای آرامبخش مادر چشمانش را باز کرده و با دست و پا زدن به آغوش مادر می رود. سه قسمت ابتدائی و هم قافیۀ اوخشاماهای ۵ هجائی غالباً آماده سازی برای بند آخر است. در اوخشاماهای طویل، بند آخر غالباً تکرار می شود. این بندها در اوخشاما بیشتر منتهی به «بو بالاما قوربان» است. حال برای نمونه:

- توستوسوز داملار، ساری باداملار، تنبل آداملار، بالاما قوربان
- داغداکی آتار، آتار هم اوتلار، تانیشلار یادلار، بالاما قوربان
- چای دیر - دنیز دیر، قول دور - کنیز دیر، بالام هر نه دیر، منه عزیز دیر

- بالاما قوربان بیزوولار بالام نا وخت قیز اوولار
- بالاما قوربان کنچیلر بالام هاچان سنچیلر
- بالاما قوربان اینکلر بالام هاچان ایمکلر
- بالاما قوربان سترچه لر بالام هاچان دیرچه لر
- بالاما قوربان ایلاتلار بالام هاچان دیل آنلار
- بالاما قوربان باباسی بالام بیر آی پاراسی

نوع دیگر اوخشاما که بدان «اوخشاتما» هم می گویند، سروده هایی است که عزیزان و نزدیکان عزیز از دست رفته بالاخص مادر و خواهرش در رثای او می سرایند و مجلس ترحیم را پرسوز و گداز می کند. این نوع نغمه سرائی دارای الفاظ و تعابیر بسیار پرسوز و گداز است که قابل ترجمه نیستند. سخنی است که از دلی شکسته برمی خیزد. غالباً این نوع نغمه ها، در قالب نثر هستند اما مادران با احساسی بوده اند که فی البداهه از دلی شکسته اشعاری سوزناک خلق کرده اند. جملاتی مانند «یاندیم یاناسان، اوجا بوی بالامی دویونجا گؤرمه دیم، آنان اولسون، کاش قاییدیب من یثریوه اوله یدیم، یارالییام بالام هئی و...» از آن نوع هستند.

ق) مثل

قصه های منظوم غالباً یا در بازی کودکان با هم خوانده می شود یا برای سرگرم کردن کودک. این قصه ها و اشعار به «مثل» معروفند. در ادبیات شفاهی خلق میانه داریم:

- آ کشتی کشتی کشتی / ووردو گیلانی کئچدی / یکی خوروز اللشدی / بیری قانا بلشدی / قان گتدی کمر آلدی / کمری وئردیم تاتا / تات منه داری وئردی / دارینی سپدیم قوشا / قوش منه قنت وئردی / قتلندیم اوچماغا / حاق قاپیسین آچماغا / حاق قاپیسی کیلیتدی / کیلیدی دوه بوینوندا / دوه گیلان یولوندا / گیلانیولو سر به سر / ایچینه آهو گزر / آهونون بالالاری / منی گؤردو آغلادی
- دینقیری دینقیری دور چای قوی / ائیومی سوپور ناهار قوی / منیم آدیم حلمه دیر / اصفاهاندان گلمه دیر / اصفاهان منیم اولسون / قیرمیزی دونوم اولسون / گئییم گندیم تهرانا / تهراندا تویم اولسون / قیزلار گلسین تویوما / قوربان اولسون بویوما

ادبیات متثور

الف) آتالار سؤزو (ضرب المثل)

آتالار سؤزو یا سخن نیاکان جملاتی هستند که قطعیت دارند و به تجربه رسیده اند. مثلاً حاصل

تجربه نیاکان ما در سده ها و هزاره های گذشته است. یک اتفاق و حادثه، یک حکایت، یک خاطره می تواند به خلق یک مثل بیانجامد. مثلها مانند شعر نمی تواند حاصل خیالپروری یک نفر باشد. برای همین وقتی با ۱۰۰ مثل روبرو می شویم، نباید مانند ۱۰۰ بیت شعر برخورد کنیم. آنها در گذر تاریخ به دست ما رسیده اند و گاهی به ادبیات مکتوب هم نفوذ کرده اند. برای همین تنوع و تعدد مثلهای یک زبان می تواند مبنائی برای تخمین قدمت آن زبان هم باشد.

صدها کتاب در کشورهای مختلف در مورد مثلهای ترکی منتشر شده است اما واقعیت این است که کسی تا حال نتوانسته است ادعا کند که می تواند تمام مثلهای ترکی را گرد آورد. بعضی مثلها محلی و گاهی حتی خانوادگی است. دریای بیکران مثل آذری آنقدر گسترده و پراعتبار و غنی است که بعضی متفکران جهانی می گویند که ماندگاری و گستردگی زبان ترکی بخاطر مثلهای آن است. البته این ادعا پوچ است چون اندیشمندانی دیگر این نظر را در مورد بایاتی ها، ۲۴۰۰۰ فعل، ۴۲ زمان، صدها هزار لغت و... دارند، اما واقعیت این است که زبان ترکی یک بعدی نیست و در همه جهات غنی است. برای همین غالب دانشمندان ادبی این زبان را بسیار بالاتر از عربی می دانند چون غیر از قوانین گسترده ادبی دارای غنای فولکلوری است که زبانهای دیگر یارای رقابت با آنها ندارند.

مثلهای ترکی توسط ترکان فارسی گو مانند مولوی و شهریار به ادبیات فارسی نیز ره یافته است اما مردم عامی نیز با ترجمه تحت اللفظی مثلهای ترکی باعث نفوذ مثلهای ترکی به فارسی شده اند. مانند: کوراز خدا چی میخواد؟ دو تا چشم بینا (کور الله دان نه ایستر؟ ایکی گوز، بیری ایری بیری دوز) و یا: مادر را دل سوزد دایه را دامن (ننه نین اوره گییانا رله نین ائه گی).

مثلها چون از پیچ و خم روزگار گذشته اند و بدون کتابت سینه به سینه به دست ما رسیده اند، پس عقلانی و منطقی هستند. محال است حرف بی ربط و بی پایه در طوفان تاریخ پایدار بماند. برای همین مثلها را چون نهری پاک و زلال می بینیم (غیر از آنکه مثلی جدید و ساختگی باشد). متکلم با گفتن نیم جمله کار خود را از شرح هفتاد من مثنوی راحت می کند. جمله ای مانند «یامان گونده، یانان قارداش» هم مرهمی برای درد و غم بوده و هم شرح طولانی موضوع را حذف می کند.

گاهی مثلها، اشاره به حکایت یا خاطره ای است که در میان آن خلق شناخته شده است. مثلاً وقتی کسی بگوید: «سن چالدین»، همه به یاد حکایتی می افتند که اطرافیان به شخصی سفارش چیزی می دانند که از مکه بخرد و بعداً پولش را بدهند. کودکی سکه ای داد و گفت: برای من هم سوت بخر. او هم گفت: «سن چالدین». یعنی مطمئن باش که سفارش تو را اجرا می کنم. حال از این دریای

- بیکران فولکلور آذربایجان اشاره ای کوتاه داریم به مثلهای متداول میانه ای ها:
- ایچه ریم اؤزومو یاندیریر ائشیگیم اؤزگه نی (دروم خودم را می سوزاند، بروم دیگران را)
 - حیا سیزا سلام وئر، کئچ (برای آدم شر و بی حیا سلام بده و رد شو)
 - گؤزل آغا چوخ گؤزل ایدی ووردو چیچک چیخارتدی (فلانی خیلی خوشگل بود! آبله هم گرفت)
 - کور کورا دئیر، جیرت او گؤزووه (کور به کور عیب می گذارد)
 - ال مرد اولار، گؤز نامرد (دست مرد است، چشم نامرد)
 - هر نه تۆکسن آشیوا، او گلر قاشیغیوا (هر چه در آش بریزی، همان به قاشقت درمیآید)
 - هایینان گلن هویونان گئدر (باد آورده را باد می برد)
 - ننه نین اوره گی یانار، لسه بین اته گی (مادر را دل بسوزد، دایه را دامن)
 - باش یولداشی یوخ، آش یولداشی چوخ (دوست فدائی کم، دوست فراری زیاد)
 - یامان گونده، یانان قارداش (در روزگار تلخ و صعب، فقط برادر دلسوز)
 - اوجوز اتین شورباسی اولماز (از گوشت ارزان انتظار آنگوشت لذیذ نداشته باش)
 - چؤره گی آت دریایا، بالیخ بیلمه سه خالیخ بیلر (تو نیکی میکنی و در دجله انداز، اگر ماهی نداند خالق داند)
 - آت اولوب ایتمین مئیدانی دیر (اسب مرده و سگ یکه تازی میکند)
 - بولاق اؤزوندن گرک بولاق اولا (چشمه باید از خودش بجوشد نه با آب ریختن)
 - وورما تاختا قاپیسین، وورماسین دمیر قاپیوی (در تخته ای کسی را مکوب تا در فلزی تو را نکوبند)
 - کور آلاهدان نه ایستر؟ ایکی گؤز - بیری ایری بیری دوز (کور از خدا چی میخواهد؟ دو چشم بینا)
 - سویون یئره آخانی، آدامین یئره باخانی (بترس از آب آرام و فرو رونده و از آدم آرام و سر به زیر)
 - یولداشیوی باب ائله، گؤرن دئسین: ها بئله! (دوستت مناسب باشد، تا هرکه می بیند تحسین کند)
 - بیر گون یئگیلن تره چؤرک، مین گون یئگیلن کره چؤرک (یک روز سختی بکش، هزار روز راحتی)
 - میمون یاغینان یاغلا سین قورد دریسین باغلا سین (با چربی میمون روغنی کند، با پوست گرگ ببندد)
 - دالدان آتیلان داش توپوغا ده یر (کار را در همان زمان خودش باید انجام دهی)
 - عزیزیم عزیز، تربیتیم اوندان عزیز (کودکم عزیز است ولی تربیتم عزیزتر)
 - گلین دوردو آیاغا، باشلی باشین ساخلا سین (عروس برای پذیرایی بلند شد، هر کسی از خودش مواظبت کند)
 - اوجون دوتوب اوجوزلوغا گئدیر (از پرحرفی به گزافی و بیهوده گوئی می رسد)
 - کور - کور گور گور (حتی با چشم کور، گور را باید ببینی)
 - کور آتی مینیب کؤندلم چاپیر (سوار اسب کور شده و یه وری می چاپد)
 - قونشو قونشو اولسا، کور قیزیم اره گئدر (همسایه اگر همسایه باشد، دختر کورم هم ازدواج می کند)

- آغاجی اؤز قوردو بیئر(درخت را کرم خودش می خورد)
- دوه یه دئدی: بئلین ایری دی؟ دئدی: هارام ایری دییر؟(به شتر گفتند: پشتت کج است. گفت: کجایم صاف است؟)
- دوه یه دئدیله: الیندن نه گلر؟ دئدی: کله قایی توخوما(شتر را گفتند: چه هنری داری؟ گفت: پارچه ابریشم بافتن)

ب) دئییم

«دئییم» در فولکلور آذربایجان دارای نقش و اهمیتی بمراتب بالاتر از ضرب المثلها است. دئییم نمی توان در یک جمله تعریف کرد اما می توان براحتی آنها را از مثلها و اصطلاحات جدا کرد. متأسفانه تاکنون در ایران روی این موضوع تحقیقی صورت نگرفته و کتابی منتشر نشده است. مقالات و کتابهای منتشر شده در دانشگاههای جهانی نیز حاکی از این است که کسی تاحال نتوانسته است ادعا کند که توانسته است تمام «دئییم»ها در ترکی را جمع آوری کند و یا حتی تعداد آنها را بداند اما کتابهای قطور و بزرگی در این ساحه نگاشته شده و به تدوین این دریای بیکران فولکلور ترکی پرداخته است. اگر بخواهیم تعریفی از «دئییم» داشته باشیم، آنها:

الف) جملاتی کوتاه و پرمغز هستند: گؤز ایشیغی(نور چشم)

ب) استخوانبندی شده و تأیید شده از طرف عامه هستند: دیلی بیبار(بد دهن)

ج) غالباً بصورت مصدری ادا می شوند: دیل دولاشدیرماق(بهانه آوردن)

د) کوتاه ولی حداقل دو کلمه ای هستند: یونگول اولماق(بی شخصیت شدن)

ه) غالباً معنای ظاهری آنها مورد نظر نیست: باشا چالماق(به سر کوفتن - منت زدن)

و) گاهی اشاره به موضوعی است که همه می دانند: مرند اولوسو اولماق(کاری را طول دادن)

ز) به خود قالب گرفته اند و ساختار دیگر نمی گیرند. دیلی بیبار(نه دیلی ساریمساق!)

با مقایسه خصوصیات فوق با اصطلاحات و ضرب المثلها براحتی می توان فرق آنها را دانست و آنها را از هم متمایز نمود. مشخص است که اصطلاحاتی چون بیلگی سایار(کامپیوتر) و یا بلگه یازار(فاکس) نمی تواند دئییم باشد. یا ضرب المثلها که واقعیاتی تجربه شده و صریح هستند، می توانند از دئییم جدا شوند. براحتی می توان فهمید که «آتا ات وئرمک و ایته اوت وئرمک» کنایه از کار نسنجیده و غیر عقلانی بوده و دئییم می باشد اما «آتا اوت وئرمک و ایته ات وئرمک» واقعیتی انکارناپذیر است که در گروه ضرب المثلها گنجانده می شود.

حال با این تعاریف و مشخصات به سراغ «دئییم» در فولکلور غنی میانه می رویم تا به قدر یوانی از دریای بیکران دئییم سیراب شویم. جمله اول دئییم، جمله دوم معنای ظاهری و جمله سوم

معنای حقیقی و مورد انتظار است:

- الی آپچق (دست باز - شخص خیر و سخاوتمند)
- دوزسوز آدام (آدم بی نمک - آدم لوث)
- باشی بلالی (سر بلادار - آدم پرماجرا)
- گؤزو آج (چشم گرسنه - آدم طماع و هوسران)
- الی چؤرک دوتماق (دستش به نان رسیدن - رونق گرفتن کار و بار)
- آد چیخارتماق (اسم درآوردن - مشهور شدن)
- آدام اولماق (آدم شدن - دست از کارهای غیرانسانی برداشتن)
- آغیر آیاق (سنگین پا - تنبل و کم اراده)
- آلچاق آدام (کوتاه قد - آدم پست و کم جنبه)
- آغیر سؤز (حرف سنگین - حرفی که قبولش سخت و زور باشد)
- دیل دولاشدیرما (زبان پیچاندن - بهانه تراشی برای فرار از یک حقیقت)
- دیلی گوده (زبان کوتاه - کسی که دیگر توجهی نمی تواند برای عملش بیاورد)
- آغزینا گله نی دانیشماق (هرچه دهانش بیاید، حرف بزند - گزافه گوئی و دهن لقی و فاش کردن)
- یاشیندان ایره لی دانیشماق (بالتر از سن و سال حرف زدن - حرف غیرمربوط زدن)
- عاغیللی - باشلی (دارای عقل و سر - دارای عقل و هوش و منطق)
- عاغلی کسمک (عقل بریدن - عقلش به چیزی قد دادن)
- اوزو آغ اولماق (روسفید شدن - سربلند شدن در یک موضوعی)
- آلتیندان چیخماق (از زیرش دررفتن - حرفی را منکر شدن)
- آمماسی وار (اما دارد - شرط دارد، ایده ال نیست و عیب جزئی دارد)
- آنادان اولما (از مادر زاده شده - کاملاً پاک و عاری از گناه)
- آرا قاتما (میان زدن - میانه کسانی را بهم زدن)
- آراسی سویوماق (سرد شدن میانه - کاهش ارتباط و عاطفه)
- مین دره نین سویون بیرائله مک (آب هزار دره را یکی کردن - اختلاط چند مسئله برای اثبات حرف)
- آی اللی، حساب بللی (ماه پنجاه، حساب معلوم - اگر همه چیز هم تغییر کند، حساب سرچایش است)
- باشدان باشا (از سر به سر - تک تک افراد)
- چالیب چیرپماق (زدن و کوفتن - همه چیز را بهم دوختن و چیزی درآوردن)
- چنه سی دوشوک (چانه افتاده - پرحرف و گزافه گو)

- داغ کیمین (مانند کوه - محکم و استوار)
- دووارا دئمک (به دیوار گفتن - عدم تأثیر سخن در شخص)
- باش آپارماق (سر بردن - از پرحرفی سردرد گرفتن)
- دریسینی اوزمک (پوستش را درآوردن - به ستوه آوردن)
- دیل قفسه سالماق (زبان در قفس نیانداختن - پرحرفی و پرچانگی کردن)
- سؤز یئره دوشمک (حرف به زمین افتادن - اهمیت ندادن به حرفی و آنرا رد کردن)
- ال آچماق (باز کردن دست - ابراز نیازمندی کردن)
- الیندن گله نی ائله مک (هرچه از دست برمی آید، کردن - هرکاری می تواند بکند، بکند)
- گلیب گئتمک (رفت و آمد - روابط دوطرفه و عادلانه)
- گندیش او گندیش (رفتن همان رفتن - دیگر بعد از آن رفتن نیامده است)
- کؤلگه سیندن توک سالماق (از سایه اش مو انداختن - وقتی سایه اش را ببیند، از ترس موهایش میریزد)
- گؤزونون اودون آلماق (آتش چشمش را گرفتن - غرورش را گرفتن و ترساندن)
- گؤز آغارتماق (چشم سفید کردن - چشم غره رفتن و نهی کردن)
- خبری گلمک (آمدن خبرش - آمدن خبر مرگ کسی)
- ایچین آچماق (مغزش را باز کردن - توضیح دادن و تحلیل کردن)
- ایپینی سورمک (طنابش را کشاندن - دنبال دردسر گشتن)
- ایپی نن قویویا دوشمک (با طنابش به چاه افتادن - روی حرف و قول کسی حساب باز کردن)
- قارا یاخماق (سیاه چسباندن - تهمت زدن)
- قارا یولا (به راه سیاه - وا اسفا! افسوس!)
- قارا گونه قالماق (به روز سیاه ماندن - بدبخت شدن)
- نه وار نه یوخ؟ (چه هست و چه نیست؟ - چه خبر؟)
- عؤمرو بالله (عمر بالله - همیشگی و زوال ناپذیر)
- اؤزو - سؤزو بیر (صورتش و حرفش یکی است - پشت و رو ندارد)
- سؤز وئرمک (حرف دادن - قول دادن)
- دامینان شام آراسی (بین شام و بام - زمان نسنجیده و بی حساب و کتاب)
- قارنی زیغلی (شکم گل آلود - آدم حسود)
- قیرمیز آدام (آدم قرمز - آدم پر رو و بی حیاء)

ج) تاپماجا (چیستان)

تاپماجا یا چیستان سئوالی است ایهامی، ابهامی، دوپهلو و پوشیده که دربارهٔ جسمی خاص یا موضوعی خاص می پرسند و مخاطب باید با توجه به عدم صراحت آن، پاسخ را تخمین بزند. از ظاهر چیستان یک منظور افاده می شود و از باطنش منظوری دیگر، اما پاسخ چیستان همان منظور نهان یا باطنی آن است. این نوع فولکلور را افرادی خوش ذهن و کنایی خلق کرده اند تا تیزهوشی اطرافیان خود را بسنجند، یا اینکه حیوانات، رنگها، موضوعات، اجسام و غیره را به کودک یاد دهند. سازندگان این هنر ادبی، برای ساختن آن غالباً از ابزار شوخی و مزاح، تشبیه و کنایه استفاده کرده اند. شکلگیری چیستان را به سدهٔ ۸ هجری و به منطقهٔ هرات نسبت می دهند و بانی آنرا «شرف الدین علی یزدی» - مورخ امیرتیمور- می دانند. این هنر ادبی در دورهٔ وزارت امیرعلیشیر نوائی به اوج رسید. امیرعلی شیر نوائی که خود شاعری چیره دست بود، ابیات زیادی را به طرح معما در اشعار ترکی خود اختصاص داد.

تاپماجا جای خود را در ادبیات محاوره هم باز کرده است. یعنی وقتی سؤال می شود، گوینده نمی خواهد پاسخی بشنود، بلکه با علم به دانستن پاسخ از طرف شنونده، مفهومی را می خواهد به ایشان برساند. یعنی در اینجا تاپماجا نقش مثل را بازی می کند. مثلاً زیاد شنیده ایم که یک نفر بگوید: «بیر بالاجا بویو وار، دام دولوسو تویو وار». گوینده نیازی به پاسخ شنونده ندارد چراکه گوینده قطعاً می داند که شنونده، پاسخ را می داند. در فولکلور آذربایجان، گاه در قالب بایاتی، چیستانهایی طرح می شود که تلفیق این دو فولکلور هم بر زیبایی کار می افزاید و کودکان ما بدین صورت با دو هنر ادبی، مفهومی را یاد می گیرند. مانند «یاتاندا یومرو یاتار، اتین درمان تک ساتار، هرکس ایسته سه توتسون، الینه تیکان باتار!». کودک نیز با ذهن پروری و شناخت قبلی پاسخ می دهد: کیپری.

اشاره به معدودی از این چیستانهای رایج در میان مردم میانه می تواند غنای این فولکلور را در میان خلق ما به نمایش بگذارد:

- هامینی بزر، اؤزو لوت گزر - ایگنه
- هامینی باشینا بیغیب آغلار - سماوار
- یئر آلتیندا قیرمیزی بوغچا - سوغان
- دایانیدیر دایاقسیز، بویانیدیر بویاقسیز - گوی
- دامدان دوشر، بالالاری سپه لئر - قارپوز

- داغ اوستونده پارا فطیر - آی
- آلچاق دامدان قار یاغار - الک
- دامدان داما دنگه لی گۆز - تگرگ
- نه یئرده، نه گۆیده، خیرداجا جهان ایچینده - باجا
- دام اوسته دایلاق اوینار - دولو
- هینی هینیجه، بورنو ایریجه - هارا گئدیسن، بو یاری گنجه؟ - ارسین
- داغدا تاپیلدار (کولوک)، چایدا شاپیلدار (بالیق)، اوبادا فرمان (ایت)، کندده سلیمان (خوروز)
- حاجیلار حاجا گندر، عهد ائله گنجه گندر، بیر یومورتا ایچینده، ۱۵۰ جوجه گندر - نار
- بالدان شیرین، بالتادان آغیر - بوخو
- بیر کۆپرو آلتیندا ایکییول - بورون
- بویو نؤکردن آلچاق، حوكمو شاهدان اوجا - اوشاق

(د) آند (قسم)

قسم (آند) در میان ترکها (و دیگر اقوام) دارای مراتب و درجات مختلفی است و شنونده از روی قسم می تواند میزان جدی بودن موضوع را باور کند. قسم خوردن که غالباً برای باوراندن یک موضوع یا قول به عمل ذکر می شود، از کمترین درجه یعنی جان انسان تا بالاترین مرتبه یعنی عظمت الهی را شامل می شود. قسم به خدا یا پیغمبر (ص) و امامان (ع) هر چند صحیح هم باشد، کراهت دارد. گاهی نیز بجای قسم از شرط محکمی مانند «من بمیرم، تو بمیری، بچه ام بمیرد، خانه ام خراب شود، جانم بسوزد و...» استفاده می شود که به نوعی کار قسم را ایفا می نماید.

قسمها در میان میانه ای ها شامل حتی نان، چراغ و نور، وجدان، سر، فرزند، نمک و غیره هم می شود و مضامینی چون «قسم به...، به حق...، به...، ترا به...» دارد. در میان میانه ای ها می شنویم:

آلاه حاققی، قرآن حاققی، امام حاققی، ابالفصل حاققی، بو چیراغ حاققی، بو چؤرک حاققی، باشیوا، یئدیگیمیز دوز چؤرک حاققینا، وجدانیمما، جانین حاققی، ائویم بیخیلسین، بالام اولسون، کور اولام، جانیم یانسین، گنجه نی گونوزه چئوریرن آلاها، آند اولسون آلاها، آند اولسون قرآنا، آند اولسون پیغمبره، آند اولسون اماملارا، آند اولسون قوللو گئندن قولسوز گلن ابالفصله، سنی آلاه، سنی پیغمبر، سنی ابالفصل، سنی قرآن، ایسته دیگیوین جانی، بو اولسون، قارداش جانی، منی قبیله قویاسان، شولوزومه اولوم و...

هـ) آلقیش (دعا و تحسین)

آلقیش (دعا و تحسین) در فولکلور آذربایجان در مقابل قارقیش (سبّ و نفرین) بکار می رود و در فولکلور آذربایجان جایگاه ویژه ای دارد. آلقیش، دعا و تحسین در حق کسی است که گوینده از او راضی و خوشنود است و در قالب جملاتی ساده و بی پیرایه برای سلامتی، جاودانگی، عاقبت به خیری و غیره ذکر می گردد. به نمونه ای از این نوع فولکلور میانه توجه کنیم:

- ائوین تیکلسین (خانه ات بنا شود)
- آلاه عؤمور وئرسین (خدا عمرت را زیاد کند)
- ائوین آباد (خانه ات آباد)
- آلاه آتاوا - آتاوا رحمت ائله سین (خدا به والدینت رحمت کند)
- آیاقلاریز آغریماسین (پایتان درد نکند که آمدید)
- آغزین شیرین (شیرین کام باشی)
- اوزون آغ اولسون (روسفید باشی)
- آنان اولسون (مادر به فدایت)
- آیدینلیغا چیخاسان (به فرج و روشنائی برسی)
- گؤز لرین آیدین (چشمت روشن)
- اوزون گولسون (رویت بخندد که همه را خندانندی)
- اولیدیم گؤر مه ییدیم (کاش می مردم و این را نمی دیدم)
- بخته ور اولاسان (بخت یارت شود)
- قادان آلیم (بلایت به جانم)
- باشیوا دولانیم (دور سرت بگردم)

و) قارقیش (نفرین)

قارقیش (نفرین) در فولکلور آذربایجان جایگاه ویژه داشته و در مقابل آلقیش (تحسین) قرار دارد. شاید مایه تعجب باشد بگوئیم که بسیاری از نفرینها در ترکی جنبه دعائی هم دارد و یا بعضی ضدنفرینها که خود نوعی دعا می باشد. مثلاً پدر یا مادر در اوج عصبانیت خویش هم فرزند خویش را نفرین نمیکند، از طرفی نمی تواند دست به دعا برداشته و او را تحسین کند بلکه نفرینی می کند که فعل منفی دارد و به نوعی دعا می باشد. مثلاً «خدا ترا بکشد» نفرین است و «خدا ترا نکشد» نوعی ضدنفرین و یا دعاست. بعضی نفرینها نیز دو پهلو بوده و می تواند هم دعا و هم نفرین باشد. برای

نمونه «ننه ن اولسون» (مادرت بمیرد) اگر از جانب مادر گفته شود، دعا است ولی اگر دیگری بگوید، نفرین. یا «اٲوین تیکیلسین» را اگر از تیکمک (بنا نهادن) بدانیم، یعنی خانه ات آباد باد ولی اگر از تیکمک (دوختن) بدانیم، یعنی خانه خراب شوی. در فولکلور میانه داریم:

- اٲوین تیکیلسین (خانه خراب شوی)
- اٲوین بیخیلسین (خانه خراب شوی)
- وورغونون وورولسون (هر که را دوست داری، بمیرد)
- آدین باتسین (بی نام و نشان گردی)
- آغزین آجی اولسون (به کامت تلخ شود)
- اوزون قارا اولسون (روسیاه باشی)
- آنان اولسون (مادرت بمیرد)
- الین سینسین (دستت بشکند)
- اوزون کیمی اٲولاد اوغرووا چیخسین (فرزندی مثل خودت (ناصالح) قسمت شود)
- آلاّه باعیته باعیث اولسون (خدا مکافات کند هر که باعث این کار شده)
- داش باشیوا (خاک بر سرت)
- تیفاغین داغیلسین (وحدت و اتفاق باشد)
- یاندیم یاناسان (سوختم، تو هم بسوزی)
- اٲویم بیخیلدی، اٲوین بیخیلسین (خانه خراب شدم، خانه خراب شوی)
- آی آلاها اینانمایانا لعنت! (ای لعنت بر کسیکه خدا را باور نکند)
- آجی داوایا وٲره سن (پولت را به زهر و داروی تلخ خرج کنی)
- اتین تٲوکولسون (گوشتت بریزد و پوست و استخوان بمانی)
- یئدیگین آغزیندان گلسین (هرچه خورده ای از دهانت برآید)

ز) افسانه

افسانه ها در مجموعه فولکلور از نوع اپیک نقش عمده ای دارند. افسانه ها، نگاه یک خلق به موضوعی است. افسانه های آذربایجان، مشاهده و قضاوت در مورد تاریخ، مبارزات، طبیعت، حیوانات، آثار باستانی و غیره است. افسانه ها مانند داستانها و حکایات واقعی نیستند ولی با همان غیرواقعی بودنشان است که می توانند یک موضوع اخلاقی یا منطقی را به شنونده تلقین کنند. مثلاً با پرنده شدن یک انسان یا غول شدن یک انسان می توان مفاهیم پاکی یا خونخواری را رساند که در

داستان به این راحتی نمی توان آنرا بیان کرد.

در انتهای افسانه ها، برخلاف قصه به یک هدف و منظور می رسیم که قابل تأمل و تدبر، عبرت آمیز، اخلاقی و مفید است. از افسانه های آذربایجان می توان به داستانهای لیلی و مجنون و اصلی و کرم اشاره کرد. در فولکلور میانه نیز افسانه هائی وجود دارد که عبرت انگیز و تأمل برانگیز است. جا دارد افسانه ای از میان افسانه های مردم میانه را در اینجا بیاوریم:

▪ افسانهٔ ملکهٔ قلعه دختر میانه

قلعه دختر میانه در میان صخره های تسخیرناپذیر قافلانته بنا شده است. قدمت و بانی آن هنوز محرز نشده است اما هرچه هست بنای آن بیشتر از ۷ قرن است. در پائین دست قلعه روی رودخانهٔ قیزیل اوزن نیز رودخانه ای به همین نام بنا شده است که آن هم تاریخی کهن دارد. در مورد صاحب این قلعه و حکایت آن افسانه ای در میان مردم وجود دارد که سیاحان اروپائی مانند هنریش آلمانی نیز آنرا در کتابهای خود نقل کرده اند و جای شنیدن دارد. اجداد ما گفته اند:

خانی بسیار متمکن و مالدار در میانه زندگی میکرد که دختری خلیز بیارو داشت. آن دختر، خواهان بسیار داشت و روزی نبود که دهها خواستگار بر در خانهٔ پدرش نیایند. او می دانست که همهٔ آنها یا بخاطر زیبایی او می آیند و یا بخاطر مال و منال او. او از این زندگی دروغین و محبتهای سطحی و عشق کذائی خسته شده بود. برای همین یک روز با حشم و حکم از خانهٔ پدری فرار کرد و در اینجا برای خود قلعه ای ساخت تا هیچ احدالناسی را نبیند و هیچکس نتواند به او دسترسی پیدا کند و به خواستگاری بیآید. او سالهای سال در این قلعهٔ تسخیرناپذیر زندگی می کرد. چوپانی در آنسوی رودخانهٔ قیزیل اوزن به چرای گوسفندان مشغول بود و برای گوسفندانش نی می نواخت. یک بار نی نوازی او برای دختر قلعه خوش آمد. از بالای قلعه نگاه کرد تا نوازندهٔ نی را ببیند. چوپان با دیدن او واله و حیران شد اما او هرگز نمی توانست به قلعه برود و از نزدیک او را ببیند. او عاشق و دلشکسته از آن روز به بعد در کنج خلوتی نشست و درکنار گوسفندان خود به نی نوازی پرداخت اما نه نی نوازی که دل گدازی بود. او آنچنان می نواخت که دل را می گذاخت. او با این دلگدازی، دل دختر مغرور را نرم کرد و دختر قلعه نسبت به او محبتی پیدا کرد. فهمید او واقعاً عاشق او شده است. برای همین پلی روی رودخانه زد که به قیز کؤپروسو معروف شد و آنها بهم رسیدند. آنها با هم ازدواج کردند و به میان خلق آمدند و آن قلعه ماندنی شد.

البته اگر هم چنین داستانی واقعیت داشته باشد، در طول زمان مانند قصهٔ لیلی و مجنون گسترش

یافته و حالت اغراق و افراط به خود گرفته است. چراکه نه رودخانه قیزیل اوزن رد نشدنی است و نه قلعه دختر دست نیافتنی. اما آنچه باید از این افسانه الهام گرفت، عشق واقعی و عشق کذائی است.

ح) ناغیل (قصه)

ناغیلار یا قصه های آذربایجان را همه ما از زبان مادر بزرگها (قاری ننه) یا مادرانمان شنیده ایم. همه آنها یک آغاز و یک فرجام ثابت دارند اما محتوایشان متفاوت است. آغازشان با «بیری وار ایملیش، بیری یوخ ایملیش، آله بنده سی چوخ ایملیش» بود و فرجامشان با این جمله شیرین: «آغاجدان اوچ آلمآ دوشو: بیری منیم، بیری اؤزومون، بیریده ناغیل دئییه نین». این فولکلوراز نوع اپیکمی باشد.

در قصه هیچ محدودیتی برای نقش دادن به حیوانات و اجسام وجود ندارد و می توان موجودات غیرواقعی مانند اژدهای شش سر یا دیو غول آسا را در داخل قصه آورد. البته قصه ها می توانند تجسم واقعی هم داشته باشند و از روابط انسانی صحبت کنند. هرچند در انتهای قصه انتظار نداریم که به یک هدف مشخص یا یک عبرت تاریخی برسیم اما کودکان ما همیشه تا انتهای داستان منتظر می ماندند که بدانند چه بلائی سر نقش اول داستان می آید. آنگاه به خواب خوش می روند.

راوی قصه های آذری، برای تهییج شنونده و احساسی کردن قصه از الفاظ تکرار استفاده می کند و با تغییر لحن و تن صدائی بر هیجان قصه می افزاید. این جملات را همیشه به تکرار در این قصه ها شنیده ایم: «گئندی گئندی گئندی ائوه چاتدی، یاواش یاواش باخدی، دوه گلدی گلدی گلدی و...».

در اینجا قصه ای از میان قصه های مادرانمان نقل میکنیم که همگی بارها آنرا شنیده ایم:

▪ قصه سنگول و منگول

بزی سه بچه داشت، بنامهای سنگول، منگول و کولفه گول. روزی مادر این سه بزمی خواست برای تهیه خوراک به بیرون برود. به آنها گفت: من سراغ غذا می روم. در را روی هیچکس باز نکنید تا من بیایم. بزی بیرون رفت و در زمستان برفی دنبال غذا گشت. گرگ بدکار او را دید. می دانست که نمی تواند از پس شاخهای تیز او برآید و او را بخورد، ولی دید که بچه هایش همراه او نیستند و حتماً در خانه مانده اند. سریع به خانه بزی رفت. گرگ در را زد. سنگول کوچولو گفتند: کیه؟

گرگ صدایش را ظریف و ریز کرد و پاسخ داد: منم مامانی!

منگول کوچولو گفت: آخه صدای مادر ما اینجوری نیست!

گرگ دوباره صدایش را لرزاند و گفت: آخه هوا سرد بود، من صدایم گرفته و مریض شده ام.

شنگول خندید و دوید که در را باز کند ولی کولفه گول نگذاشت. کولفه گول که کوچکتر ولی باهوشتر از آندو بود، گفت: آگه راست می گوئی، دستت را از زیر در نشان بده تا ببینیم عین دستهای مادرمان سفید است؟ گرگه دید کم کم لو می رود. زود دستهایش را برفی کرد و از زیر در داخل برد. شنگول و منگول به هوا پریدند و داد زدند: آخ جون مامانی یه! کولفه گول گفت: نه این مامانی نیست بلکه آقا گرگه است.

آندو قبول نکردند و خواستند در را باز کنند. کولفه گول که دید کاری نمی تواند بکند، سریع دوید و خودش را به سوراخ تنور(کولفه) رساند و قایم شد. در باز شد و گرگه آن دو را خورد.

کمی بعد مادرشان رسید و در را باز دید. هرچه فریاد زد، دید کسی نیست. کم کم دید صدای لرزان و ترسان کولفه گول از کولفه می آید. مادرش گفت: کولفه گولوم! شنگول و منگول کو؟ او هم تمام ماجرا را گفت. مادرش کولفه گول را در خانه گذاشت و به طرف دادگاه جنگل رفت و از دست گرگ شکایت کرد. گرگ را احضار کردند ولی او ادعا می کرد که این کار را نکرده است. قاضی جنگل که خود نیز خون دل از گرگ داشت و می دانست دروغ می گوید، گفت: هر دو آنقدر آب بخورید که سیر سیر بشوید، آنوقت با هم بجنگید. هرکدام دیگری را شکست داد، حق با اوست. البته قاضی به بز در گوشی سفارش کرد که ادای آب خوردن دریاورد ولی نخورد. گرگ آنقدر آب خورد که شکمش باد کرد. با هم جنگیدند و بز با شاخش شکم گرگ را پاره کرد و شنگول و منگول بیرون آمدند و با هم به خانه رفتند و در کنار هم به زندگی ادامه دادند.

ت) طنز و لطیفه

لطیفه ها را نباید صرفاً جهت سرگرمی و تفریح پنداریم. این سلاح آلت مبارزه بزرگانی اندیشمند و متفکر بوده است. آنان حتی با این سلاح توانسته اند بنیان حکومتی را به لرزه درآورند. بهلول خود یکی از متفکران بزرگ بوده است. اگر از لطیفه معنا و مفهومی افاده نشود، به آن جوک می گویند اما به زبان دوپهلوی می توان در کناره خنده به هدف و منظور مورد نظر رسید.

هیچکس در هزاره گذشته از فولکلور آذربایجان در این زمینه نتوانسته است جای «ملانصرالدین» را پر کند. او نقش اول بسیاری از لطیفه های آذربایجانیهاست. هرچند لطیفه ها و جوکهای ساختگی و مجعولی نیز صرفاً برای خنده به او نسبت داده شده است اما این شخصیت بزرگوار و اندیشمند آذربایجان دور از این نوع کوتاه فکریها و سبک بازیها بوده است. ملانصرالدین گاهی در مقابل کوتاه

فکران یا ساده لوحان و یا استهزاگران با رفتار و گفتار دو پهلو عکس العمل نشان می داد، طوریکه در ظاهر او را ساده لوح می پنداشتند اما در باطن دریائی از معارف و ژرف اندیشی در او نمایان می شد. لطیفه های منسوب به آن عالم در قرن هفتم هجرت به اوج می رسد. لطائف الطوائف بارها از او سخن می گوید. در دو سده گذشته چندین کتاب از طریق نامداران ادبی درباره او نوشته می شود که در ایران می توان به انتشار کتاب علی عباس مذنب درباره لطائف او در سال ۱۲۸۶ شمسی اشاره کرد. او در میان تمام ترکان جهان محبوبیت و مقبولیت دارد. درحالیکه ترکان ایران و آذربایجان او را بنام ملانصرالدین می شناسند، در ترکیه به نصرالدین هوجا، در ازبکستان و اویغور چین به نصرالدین افندی، در قزاقستان به هوجا نصیر، در چین به ناصارات (مخفف نصرالدین) و... معروف است.

هر چند محل تولد او را آذربایجان می دانند، اما برای اثبات این مدعا و تاریخ ولادت او سندی نداریم. هنوز این شخصیت جهانی که در ادبیات اروپا و اعراب هم جا پای محکمی دارد، معلوم نیست از کجا آمد و در کجا از دنیا رفت. سنگ قبری در ترکیه به او نسبت داده می شود که بنام «نصرالدین افندی» نوشته شده است و تاریخ فوتش بسال ۳۸۶ هجری نوشته شده است. عده ای نیز او را از شاگردان امام صادق (ع) می دانند. اگر چنین باشد، حداکثر باید فوت او را ۱۸۶ بدانیم. این درحالی است که گروهی هم او را معاصر با دوره ایلخانان مغول پنداشته اند. هرچه هست لااقل ۷۰۰ یا ۸۰۰ سال از تاریخ او گذشته است.

آنچه از این شخصیت بزرگوار در میانه نقل می شود، می توان به لطایف زیر اشاره نمود که بسیار پرمغز است و تیزهوشی ملا را می رساند:

- شخصی که می خواست توانائی علمی ملانصیرالدین را زیر سؤال ببرد، از او می پرسد: مرکز زمین کجاست؟ ملانصیرالدین می گوید: اینجا! همین جا که من ایستاده ام. شخص می پرسد: از کجا می دانی؟ ملای تیز جواب پاسخ می دهد: اگر باور نمی کنی دور زمین را قدم بزن و بشمار!
- روزی ملا در گوشه خلوتی از مسجد بود. بینوائی که از او خبر نداشت، دست به آسمان برد و بلند گفت: خدایا! هزار سال برای تو چقدر است؟ ملا (بجای خدا!) گفت: یک لحظه. بینوا ادامه داد: خدایا! هزار درهم برای تو چقدر ارزش دارد؟ ملا باز گفت: یک درهم. بینوا که باور کرده بود با خدا صحبت می کند، ادامه داد: پس خدایا یک درهم بمن بده. و ملا باز پاسخ داد: یک لحظه صبر کن!
- ملا را به مجلسی دعوت کردند. با همان ساده پوشی و درویشی بدآنجا رفت. وقتی بر او نهادند و در پائین دست خانه کنار ورودی جایی به او دادند. روز بعد هم که در آنجا مراسمی بود باید می رفت. اینبار لباس تمیزی پوشید و رفت. خواست کنار در بنشیند اما تعارف کنان تا بالا دست خانه بردند و در کنار اعیان

نشاندهند. غذا آوردند. همه خوردند اما ملا تا آخر نخورد. او دائم به لباس تعارف می کرد که تو بخور.

▪ دزدی شب به خانه ملا آمد. او بیدار و نظاره گر دزد بود. دید که همه جا را زیر و زبر کرد و چیزی نیافت و خسته شد. ملا گفت: آنچه تو شب دنبالش هستی، من روز دنبالش هستم و نیافتم.

▪ شاه به ملا گفت: اگر من برده بودم، چند می ارزیدم؟ ملا سریع گفت: ۵۰ دینار! شاه عصبانی شد و فریاد زد: احمق! فقط این لباس من ۵۰ دینار است. ملا هم پاسخ داد: من هم قیمت آنرا گفتم!

ی) خطابه ها

خطابه ها، عناوینی محترمانه (و گاه غیرمحترمانه) هستند که جنبه عاطفی و احترامی دارند. این خطابه ها در تمام جهان متعارف هستند اما نه به یک اندازه. به جرأت می توان گفت: در هیچ کجای دنیا مانند روستائیان آذربایجان از خطابه های عاطفی و محترمانه استفاده نمی شود. بعید است دو روستائی میانه ای همدیگر را به اسم صدا کنند. آنها از نسبت فامیلی برای خطاب استفاده می کنند و این کار در تحکیم رابطه و تلقین سخن بسیار مؤثر است. از خطابه های معروف میانه می توان چنین برشمرد: آغا(سرور)، خانیم(خان من)، پالام(فرزندم)، اوغلوم(پسرم)، اوغول (جوان)، قیزلار (دخترک ناز)، خاتین(خاتون)، گوزومون گيله سی(نور چشمم)، دادا(برادر و گاه پدر)، دده (پدر)، نه نه (مادر)، له له (دایه)، بابا(پدر بزرگ)، آبا(مادر بزرگ)، آتا(پدر)، آنا(مادر)، قاری نه(مادر بزرگ)، خان نه(مادر بزرگ)، باجی(خواهر)، آجی - آجی - آبابجی (خواهر بزرگتر)، قاغا (برادر بزرگتر)، نه نه لیک(نامادری)، دده لیک(ناپدري)، گلین باجی(زن داداش)، قایین(برادر همسر)، بالدیز(خواهر همسر)، قاین آتا(پدر همسر)، قاینه نه(مادر همسر)، گونو(هوو)، اووئی(ناتنی)، قارداش(برادر)، بی بی(عمه)، بیبی اوغلو(پسر عمه)، بیبی قیزی(دختر عمه)، بیبی نوه سی(نوه عمه)، عمی(عمو)، عم اوغلو(پسر عمو)، عم نوه سی(نوه عمو)، او(وی)، او(همسر!)، ائو آدمی(همسر)، اوشاق(بچه)، به به(نوزاد)، علی(پسر)، یئزنه - کوره کن - بی(داماد)، گلین(عروس)، عمی گلینی(عروس عمو)، بیبی گلینی(عروس عمه)، مشه(مشهدی)، کالبای(کربلائی)، حاجی(حاجی) و....

ک) شبیه خوانی و تئاتر

شبیه خوانی و تئاتر که در مجموعه دراماتیک گنجانده می شود، در فولکلور آذربایجان جای بسیار

^۱ لار - لر در ترکی علاوه بر نشانه جمع بودن نشانه عاطفی و محبت هم هست. وقتی کسی به دختر کوچولوئی می گوید: قیزلار، منظورش دخترها نیست بلکه معنی «دختر ناز» را دارد. خانیم خانیملار نیز همینگونه است.

خاص دارد. شبیه خوانی آذربایجانیها در ظهر عاشورا و به تصویر کشیدن روز عاشورا نه تنها در هیچ جای دنیا مثال ندارد، بلکه حتی در مناطق دیگر ایران نیز اینچنین مراسم گسترده ای را نمی توان یافت. در روز عاشورای حسینی هیچ محله ای نیست که این شبیه خوانی را اجرا نکنند. هیچ دولتی با هر سرمایه ای قادر به برپائی چنین مراسم گسترده ای نیست.

از مراسم دیگر این منطقه می توان به مراسم منسوخ «عؤمر چیخدی» اشاره کرد که به تک تک در خانه ها می رفتند و اشعاری می خواندند. این مراسم بعد از انقلاب اسلامی بخاطر وحدت فرّق اسلامی کنار گذاشته شد. مراسم چهارشنبه سوری شامل پریدن از روی آب، پریدن از روی آتش، شال انداختن نیز در این مجموعه قرار دارند.

متخصصان فولکلور اروپائی در این رده بندی، حتی مراسم ازدواج، خواستگاری، دید و بازدید، تولد نوزاد، دفن و کفن و... را در مجموعه دراماتیک فولکلور آورده اند.

منابع و مراجع این بخش

۱. حسین محمدزاده صدیق، عاشیقار، تهران، ۱۳۵۳.
۲. صمد رحمانی خیابوی، مقایسه عروض فارسی و آذربایجانی، تبریز، ۱۳۷۹.
۳. عؤمر عاصیم آک سوی، دئیملر، استانبول، ۱۹۸۶.
۴. علی بیانی، مدخلی بر گرامر زبان ترکی، زنجان، ۱۳۸۱.
۵. محمدتقی زهتابی، اسلاما قدر ایران تورکلرینین دلی و ادبیاتی، تبریز، ۱۳۸۰.
۶. محمدتقی زهتابی، معاصر ادبی آذری دلی، تبریز، ۱۳۷۰.
۷. محمدتقی زهتابی، تورکلرین اسکی تاریخی، ۲ جلدی.
۸. محمدصادق نائبی، گرامر زبان ترکی آذربایجانی، تهران، ۱۳۸۸.
۹. محمدصادق نائبی، میانه، تهران، انتشارات جهان جام جم، ۱۳۸۴.
۱۰. محمدصادق نائبی، تاریخ و جغرافیای میانه، تهران، انتشارات تکدرخت، ۱۳۹۴.